



www.  
www.  
www.  
www.

Ghaemiyeh

.com  
.org  
.net  
.ir

بِرَكَاتِهِ ادْرِبُ قُرْآن

دَرْسٌ مُعَمَّلٌ تَقْسِيمٌ آمِنٌ فَرْشَى الْكِتَابِ

صَرْفٌ سُجْنٌ بِلَا أَعْذَابٍ لِهُ

حَمِيدُ الرَّبِّيِّ دَوْسَتَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

برکرانه‌ی ادب قرآن: درسنامه تفسیر آموزشی ادبی (صرف، نحو، بلاغت، لغت)

نویسنده:

## حمید الهی دوست

ناشر چاپی:

نورالحیات

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

فهرست

۵	برگانه‌ی ادب قرآن: درسنامه تفسیر آموزشی ادبی (صرف، نحو، بلاغت، لغت)
۲۱	مشخصات کتاب
۲۲	اشاره
۲۵	تقدیم:
۲۶	فهرست مطالب
۵۶	یادداشت مؤلف:
۵۸	درس اول
۵۹	اهمیت کلام الهی در نگاه اهل بیت (علیهم السلام) و بزرگان
۶۲	مقدمه
۶۲	دلائل لزوم یادگیری ادبیات عرب
۶۳	آیات قرآن
۶۴	الف: آیات نزول قرآن به زبان عربی
۶۴	ب: آیات تحذی:
۶۴	ج: آیات تدبر
۶۴	دلائل روایی
۶۴	بنای عقاید
۶۴	زبان عربی زبان قرآن
۶۶	فصل اول: علم صرف
۶۶	اشاره
۶۸	درس دوم
۶۸	اشاره
۷۱	پیشینه‌ی علم صرف
۷۲	فواید علم صرف

۷۲	راه های تشخیص حروف اصلی از زائد
۷۳	موازن: ..
۷۴	ارجاع جمع و تصغیر به اصول اشیاء: ..
۷۵	کلمات هم جنس: ..
۷۶	شناخت حروف زائد (عدم الغلبه) ..
۷۷	بی نظیر بودن وزن (عدیم النظیر) ..
۷۸	پرسش ..
۷۹	پژوهش ..
۸۰	درس سوم ..
۸۱	اشاره ..
۸۲	مصدر و اسم مصدر ..
۸۳	۱. اختلاف لغات قبائل عرب (اختلاف لهجه): ..
۸۴	اشاره ..
۸۵	یادسپاری: ..
۸۶	۲. اختلاف معنی: ..
۸۷	اشاره ..
۸۸	کارکردهای مصدر ..
۸۹	یادسپاری: ..
۹۰	یادسپاری: ..
۹۱	اسم مصدر ..
۹۲	مصدر و اسم مصدر در زبان فارسی ..
۹۳	پرسش ..
۹۴	پژوهش ..
۹۵	درس چهارم ..

۸۴	اشاره
۸۵	وجوه ابهام صرفی (وزن مشترک)
۸۶	فعیل (وزن مشترک بین فاعل و مفعول)
۸۷	مساوی بودن وزن جمع و مفرد
۸۸	ابهام در صیغه (صیغه های مشترک)
۸۹	پرسش
۹۰	پژوهش
۹۰	درس پنجم
۹۱	اشاره
۹۱	معادل عربی انواع ماضی و مضارع زبان فارسی
۹۱	ماضی ساده
۹۲	ماضی نقلی
۹۳	ماضی بعید
۹۴	ماضی استمراری
۹۵	انواع مضارع
۹۵	مضارع مرفوع
۹۵	مضارع مستقبل
۹۶	مضارع التزامي
۹۶	اشاره
۹۶	نکته
۹۷	پرسش
۹۷	پژوهش
۹۸	درس ششم
۹۸	اشاره
۹۹	قاعده‌ی دلالت زیادت مبنی بر زیادت معنی
۱۰۱	پرسش و پاسخ

۱۰۱	تفاوت قادر و مقتدر
۱۰۲	تفاوت اسطاعوا و استطاعوا
۱۰۳	یادسپاری:
۱۰۴	پرسش
۱۰۵	پژوهش
۱۰۶	درس هفتم
۱۰۶	اشاره
۱۰۷	معانی افعال ثلثی مزید
۱۰۸	باب إفعال
۱۰۹	وجدان صفت
۱۰۹	داخل شدن در وقت
۱۱۰	واجدیت
۱۱۰	یادسپاری:
۱۱۱	سلب
۱۱۰	معنای خلاف ثلاثة مجرد
۱۱۱	باب تفعيل
۱۱۲	پرسش و پاسخ:
۱۱۳	معنای خلاف باب إفعال
۱۱۴	مفاعل
۱۱۵	افتعال
۱۱۶	تفعيل
۱۱۶	تفاعل
۱۱۷	استفعال
۱۱۷	پرسش
۱۱۸	پژوهش
۱۱۹	نکات ناب

۱۱۹	یکسان بودن وزن برخی از مشتقات
۱۲۰	نقد و بررسی
۱۲۰	یادسپاری
۱۲۰	احجوف یا ناقص
۱۲۱	َفَصْ جمع یا مصدر
۱۲۱	استعمال جمع و اراده‌ی مفرد
۱۲۲	تفاوت موصول اسمی با موصول حرفی (مصدری) در واژه‌ی «ما»
۱۲۲	یادسپاری
۱۲۲	پژوهش
۱۲۴	فصل دوم علم نحو
۱۲۶	درس هشتم
۱۲۶	اشاره
۱۲۹	ضرورت مراجعه به علم نحو در تفسیر
۱۲۹	پیشینه
۱۳۲	درس نهم
۱۳۲	اشاره
۱۳۳	نقش حروف جز
۱۳۳	باء تبعیض
۱۳۵	تذکر
۱۳۵	باء بدلت
۱۳۶	نقد و بررسی احتمالات دیگر
۱۳۷	حروف گوناگون و زائد
۱۳۸	تغییر معنای یک فعل با حروف جز مختلف
۱۴۰	پرسش
۱۴۱	پژوهش
۱۴۲	درس دهم

۱۴۲	اشاره
۱۴۳	عطف
۱۴۴	مثال دیگر:
۱۴۵	مغایرت بین معطوف و معطوف عليه
۱۴۶	تقدیم معطوف بر معطوف عليه
۱۴۷	واو عطف یا استیناف
۱۴۸	پرسش
۱۴۹	پژوهش
۱۵۰	درس یازدهم
۱۵۱	اشاره
۱۵۲	ثبت اسم و تجدد فعل
۱۵۴	کاربست جمله فعلیه و جمله اسمیه
۱۵۵	استمرار در فعل
۱۵۷	پرسش
۱۵۷	پژوهش
۱۵۸	درس دوازدهم
۱۵۸	اشاره
۱۵۹	مرجع ضمیر
۱۶۰	اقسام مرجع ضمیر
۱۶۱	مرجع ضمیر به اعتبار تقدم و تأخر
۱۶۲	یادسپاری:
۱۶۲	ضمیر مفرد مؤنث
۱۶۲	راه کار تشخیص مرجع ضمیر در مشتبهات
۱۶۳	پرسش
۱۶۳	پژوهش
۱۶۴	درس سیزدهم

۱۶۴	اشاره
۱۶۵	انواع فاء
۱۶۵	اشاره
۱۶۵	۱. عاطفه
۱۶۷	۲. فاء رابطه و جزای شرط
۱۶۷	اشاره
۱۶۸	فاء شبه جزای شرط
۱۶۹	سببیت:
۱۶۹	۳. زائد
۱۶۹	اشاره
۱۷۰	پرسش
۱۷۱	پژوهش
۱۷۲	درس چهاردهم
۱۷۲	اشاره
۱۷۳	تضمين
۱۷۴	قرینه‌ی تضمين
۱۷۴	شناخت فعل مُضمن فيه
۱۷۵	روش ترجمه تضمين
۱۷۶	فرق قاعده‌ی تضمين با منصوب به نزع خافض
۱۷۷	أهمية تضمين
۱۷۷	اختصاص
۱۷۹	پرسش
۱۷۹	پژوهش
۱۸۰	درس پانزدهم
۱۸۰	اشاره
۱۸۱	فعل مجهول

۱۸۳	انگاره‌ی مرد سالاری در قرآن
۱۸۵	مروری به کلام استاد حضرت آیة الله جوادی ذیل آیه‌ی نحل/۹۷
۱۸۵	پرسش
۱۸۶	درس شانزدهم
۱۸۶	اشاره
۱۸۷	حروف زائد
۱۸۷	تعريف حروف زائد:--
۱۸۹	پرسش و پاسخ
۱۹۰	فائده:--
۱۹۰	پرسش و پاسخ
۱۹۰	انواع حروف زائد:--
۱۹۰	حرف مین:--
۱۹۱	حرف یاء:--
۱۹۲	حرف لام:--
۱۹۲	حرف ما:--
۱۹۴	حرف لا:--
۱۹۵	پرسش
۱۹۶	درس هفدهم
۱۹۶	اشاره
۱۹۷	کل
۱۹۸	سه نکته
۱۹۸	نکته اول
۱۹۹	نکته دوم
۱۹۹	نکته سوم
۲۰۰	عل
۲۰۰	اشاره

۲۰۰	نقد و بررسی:
۲۰۱	علّ در کلام الهی و بیان دیدگاه ها
۲۰۱	نقد و بررسی:
۲۰۱	ترجی:
۲۰۲	اشفاق:
۲۰۳	پرشن
۲۰۴	درس هجدهم
۲۰۴	اشاره
۲۰۵	وزن «أفعل» صفت مشبهه یا اسم تفضیل
۲۰۵	نقد و بررسی:
۲۰۶	نقد و بررسی:
۲۰۷	نقد و بررسی:
۲۰۷	نقد و بررسی تکمیلی:
۲۰۸	نقد و بررسی نهایی:
۲۰۹	نقد و بررسی:
۲۱۰	حالت فاعلی و مفعولی أفعال تفضیل
۲۱۱	پرشن
۲۱۱	پژوهش
۲۱۲	درس نوزدهم
۲۱۲	اشاره
۲۱۳	تغییب
۲۱۵	استثناء
۲۱۶	استثناء مفرغ
۲۱۷	پرشن
۲۱۸	درس بیستم
۲۱۸	اشاره

- نکات ناب ..... ۲۱۹
- اقسام مای حرفی ..... ۲۱۹
- اشاره ..... ۲۱۹
- توضیح: ..... ۲۲۰
- توضیح: ..... ۲۲۰
- طریقه‌ی نوشتن «ما» ..... ۲۲۰
- «ما» موصوله ..... ۲۲۱
- تکرار شدن اسم نکره ..... ۲۲۲
- جستاری در باب مذکوف ..... ۲۲۳
- اشاره ..... ۲۲۳
- نکته: ..... ۲۲۴
- کاف بعد یا خطاب ..... ۲۲۴
- قال له ..... ۲۲۵
- تشنیه ..... ۲۲۶
- ذکر جمع و اراده‌ی مشتی ..... ۲۲۷
- اولویت مراعات خبر از مراعات مرجع در دوران امر بین خبر و مرجع ..... ۲۲۸
- خصوصیات کان ..... ۲۲۹
- ضمیر شأن و قصه ..... ۲۳۰
- ضمیر فصل ..... ۲۳۰
- پرسش ..... ۲۳۲
- پژوهش ..... ۲۳۳
- فصل سوم: علم معانی و علم بیان ..... ۲۳۴
- درس بیست و یکم ..... ۲۳۴
- اشاره ..... ۲۳۴
- اصول بلاغت: ..... ۲۳۷
- پیشینه ..... ۲۳۸

۲۴۰	مجاز
۲۴۱	اغراض مجاز
۲۴۲	نوع مجاز
۲۴۳	لغوی
۲۴۴	عقلی
۲۴۵	علاقة های مجاز
۲۴۶	اشاره
۲۴۷	۱. به کار بردن سبب و اراده‌ی مُسَبِّب
۲۴۸	۲. به کار بردن مُسَبِّب و اراده‌ی سبب
۲۴۹	۳. جزئیت (استعمال جزء و اراده‌ی کل)
۲۵۰	۴. کلیت (استعمال کل و اراده‌ی جزء)
۲۵۱	۵. لحاظ زمان گذشته (لحاظ حالت سابق)
۲۵۲	۶. لحاظ آینده
۲۵۳	پرسش
۲۵۴	پژوهش
۲۵۵	درس بیست و دوم
۲۵۶	اشاره
۲۵۷	تشییه
۲۵۸	ادات شبیه
۲۵۹	درسته
۲۶۰	حرروف تشییه
۲۶۱	کاف، کَانْ
۲۶۲	فعال تشییه
۲۶۳	اسماء تشییه
۲۶۴	ذکر و حذف ادات تشییه
۲۶۵	وجه شبه

۲۵۱	ذکر و حذف وجه شبہ
۲۵۱	اشاره
۲۵۱	۱. تشییه مُرسل مفصل (تشییه تام)
۲۵۱	۲. تشییه مُرسل مجمل
۲۵۲	۳. تشییه مؤکد مفصل
۲۵۲	۴. تشییه بلیغ
۲۵۲	اشاره
۲۵۳	دو طرف تشییه
۲۵۳	تشییه حتی
۲۵۳	تشییه عقلی
۲۵۴	مُشَبَّه عقلی و مُشَبَّه به حتی
۲۵۵	مشبه حسی و مشبه به عقلی
۲۵۶	پرسشن
۲۵۷	پژوهش
۲۵۸	فصل چهارم: علم لغت
۲۶۰	درس بیست و سوم
۲۶۰	اشاره
۲۶۱	ضرورت مراجعه
۲۶۲	جایگاه لغت شناسی در بین علوم ادبی
۲۶۲	پیشینه
۲۶۲	پیشینه فقه اللغة
۲۶۳	پیشینه معاجم لغت
۲۶۴	مبانی لغت شناسی
۲۶۵	اشتراك لفظی
۲۶۵	نکته:
۲۶۶	آیا استعمال لفظ در بیش از یک معنی جایز است یا خیر؟

۲۶۶	اشاره
۲۶۶	الف: عدم امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنی و عدم وقوع آن
۲۶۷	ب: امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنی و عدم وقوع آن
۲۶۷	ج: امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنی در لغت و عدم وقوع آن در قرآن
۲۶۸	د: وقوع استعمال لفظ در بیش از یک معنی در فرقه کریم
۲۶۸	مشترک لفظی در لغت
۲۶۸	عوامل اشتراک لفظی
۲۷۰	پرسش
۲۷۲	درس بیست و چهارم
۲۷۲	اشاره
۲۷۳	ترادف
۲۷۳	مخالفان ترادف
۲۷۵	حلف و قسم
۲۷۵	مطر و غیث
۲۷۵	امرأة و زوجة
۲۷۶	موافقات ترادف
۲۷۶	اشاره
۲۷۷	یادسپاری:
۲۷۸	اشتقاق
۲۷۸	اشاره
۲۷۸	نقد و بررسی:
۲۷۹	پرسش
۲۷۹	پژوهش
۲۸۰	درس بیست و پنجم
۲۸۰	اشاره
۲۸۱	راه باز شناسی فعل لازم از متعدد

۲۸۱	اشاره
۲۸۱	۱. معنای فعل لازم معلوم
۲۸۱	اشاره
۲۸۱	یادسپاری:
۲۸۱	۲. صیغه‌ی فعل
۲۸۲	۳. تضمین
۲۸۲	اشاره
۲۸۲	روش‌های تبدیل فعل لازم به متعدی
۲۸۲	۱. همزه‌ی تعدیه
۲۸۲	اشاره
۲۸۴	یادسپاری:
۲۸۴	۲. تضعیف عین الفعل
۲۸۵	۳. باب استفعال
۲۸۵	۴. تضمین
۲۸۶	۵. حرف جاز
۲۸۷	بررسی
۲۸۸	پژوهش
۲۸۹	درس بیست و ششم
۲۸۹	اشاره
۲۹۰	افعال با دو کارکرد لازم و متعدی
۲۹۱	نمونه‌های قرآنی
۲۹۱	رجوع
۲۹۱	ضد
۲۹۱	صدق
۲۹۲	غاص
۲۹۲	قَدْم

۲۹۲	مُتَعْدِي بَوْنَ حُرْف جَزْ و مُتَعْدِي بَه هَمَرَه حُرْف جَزْ
۲۹۳	أَنْتِي
۲۹۴	بَدَا
۲۹۵	جَاءَ
۲۹۶	خَافَ
۲۹۷	نَقْد و بَرْرَسِي:
۲۹۸	ذَخَلَ
۲۹۹	رَغْبَ
۳۰۰	سَأَلَ
۳۰۱	سَيْئَم
۳۰۲	سَكَنَ
۳۰۳	سَمِعَ
۳۰۴	شَكَرَ
۳۰۵	عَضَّ
۳۰۶	اسْتِعَانَ
۳۰۷	هَدَى
۳۰۸	نَكْتَه:
۳۰۹	أَوْفَى
۳۱۰	دَرْس بَيْسِت و هَفْتَم
۳۱۱	اَشَارَه
۳۱۲	واَزْگَان دَخِيل
۳۱۳	دَرْس بَيْسِت و هَشْتَم
۳۱۴	اَشَارَه
۳۱۵	تَقَابِل در قَرْآن كَرِيم
۳۱۶	تَقَابِل مِيَان عَبَارتَهَا و جَملَهَا:

قابل مفردات

۳۱۱

پرسش

۳۱۷

پژوهش

۳۱۷

منابع

۳۱۹

منابع اینترنتی

۳۴۰

منابع نرم افزاری

۳۴۰

فهرست آیات

۳۴۱

درباره مرکز

۳۹۴

## برگراهه‌ی ادب قرآن: درسنامه تفسیر آموزشی ادبی (صرف، نحو، بلاغت، لغت)

### مشخصات کتاب

سروشناسه: الهی دوست، حمید، 1342 -

عنوان و نام پدیدآور: برگراهه‌ی ادب قرآن: درسنامه تفسیر آموزشی ادبی (صرف، نحو، بلاغت، لغت) / حمید الهی دوست؛ با همکاری محمدرضا واعظ زاده؛ [برای موسسه فرهنگی قرآن و عترت رسول امین(ص)].

مشخصات نشر: اصفهان: نورالحیات، 1400.

مشخصات ظاهري: 350 ص.

فروست: موسسه فرهنگی قرآن و عترت رسول امین(ص)، مجموعه منشورات، 6.

شابک: 1200000 : 3-0-94323-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. 281 - 302؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

عنوان دیگر: درسنامه تفسیر آموزشی ادبی (صرف، نحو، بلاغت، لغت).

موضوع: قرآن -- صرف و نحو -- راهنمای آموزشی

موضوع: قرآن -- مسائل لغوی -- راهنمای آموزشی قرآن -- مسائل ادبی -- معانی و بیان -- راهنمای آموزشی (عالی) (Rhetoric in the Qur'an -- Study and teaching (Higher

رده بندی کنگره: BP65/2

رده بندی دیوی: 297/107

شماره کتابشناسی ملی: 8715179

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فاپا

ویراستار دیجیتالی: محمد منصوری

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

بر کرانه‌ی ادب قرآن

درسنامه تفسیر آموزشی ادبی

(صرف، نحو، بلاغت، لغت)

حمید الهی دوست

عضو هیأت علمی جامعه المصطفی العالمیة

واحد اصفهان

با همکاری محمد رضا واعظ زاده

ص: 3

**تقديم :**

به پیشگاه امید دوران

بقیة الله الأعظم مهdi صاحب زمان

(عجل الله تعالى فرجه الشريف)

ص: 4

## فهرست مطالب

یادداشت مؤلف..... 21

درس اول: اهمیت کلام الهی در نگاه اهل بیت (علیهم السلام) و بزرگان..... 24

مقدمه..... 27

دلائل لزوم یادگیری ادبیات عرب..... 28

آیات قرآن..... 28

الف: آیات نزول قرآن به زبان عربی..... 28

ب: آیات تحدی..... 28

ج: آیات تدبر..... 28

دلائل روایی..... 28

بنای عقلاه..... 29

زبان عربی زبان قرآن..... 29

فصل اول: علم صرف..... 31

درس دوم..... 33

پیشینه‌ی علم صرف..... 36

فواید علم صرف..... 37

ضرورت مراجعه به علم صرف در تفسیر. 37.

راه‌های تشخیص حروف اصلی از زائد..... 38

موارنه..... 38

ارجاع جمع و تصغير به اصول اشیاء ..... 38

كلمات هم جنس ..... 38

شناخت حروف زائد (عدم الغلبه) ..... 39

بی نظر بودن وزن (عدیم النظیر) ..... 39

پرسش ..... 40

پژوهش ..... 40

درس سوم ..... 41

مصدر و اسم مصدر ..... 42

مصدر ..... 42

1. اختلاف لغات قبائل عرب (اختلاف لهجه) ..... 42

يادسپاری ..... 43

2. اختلاف معنی ..... 43

كارکردهای مصدر ..... 45

يادسپاری ..... 45

يادسپاری ..... 46

اسم مصدر ..... 47

مصدر و اسم مصدر در زبان فارسی ..... 48

پرسش ..... 48

پژوهش ..... 48

درس چهارم ..... 49

وجوه ابهام صرفی (اوزان مشترک) ..... 50

فعیل (وزن مشترک بین فاعل و مفعول) ..... 51

مساوی بودن وزن جمع و مفرد ..... 52

ص: 6

ابهام در صیغه (صیغه های مشترک)..... 53

پرسش..... 54

پژوهش..... 54

درس پنجم..... 55

معادل عربی انواع ماضی و مضارع زبان فارسی..... 56

ماضی ساده..... 56

ماضی نقلی..... 57

ماضی بعید..... 58

ماضی استمراری..... 59

انواع مضارع..... 60

مضارع مرفوع..... 60

مضارع مستقبل..... 60

مضارع التزامی..... 61

نکته..... 61

پرسش..... 62

پژوهش..... 62

درس ششم..... 63

قاعده‌ی دلالت زیادت مبني بر زیادت معنى..... 64

پرسش و پاسخ..... 66

تفاوت قادر و مقتدر..... 66

تفاوت اسطاعوا و استطاعوا..... 67

یادسپاری ..... 68

پرسش ..... 69

ص: 7

پژوهش..... 70

درس هفتم..... 71

معانی افعال ثالثی مزید..... 72

باب افعال..... 73

وجدان صفت..... 74

داخل شدن در وقت..... 74

واجدیت..... 75

یادسپاری..... 75

سلب..... 75

معنای خلاف ثالثی مجرّد..... 75

باب تفعیل..... 76

پرسش و پاسخ..... 77

معنای خلاف باب افعال..... 78

مفاعل..... 79

افتعال..... 80

تفعّل..... 81

تفاعل..... 81

استفعال..... 82

پرسش..... 82

پژوهش..... 83

نکات ناب..... 84

یکسان بودن وزن برخی از مشتقات ..... 84

تقد و بررسی ..... 85

ص: 8

یادسپاری..... 85

اجوف یا ناقص..... 85

قَصْصَصُ جَمْعٌ يَا مَصْدِرٌ..... 86

استعمال جمع و اراده‌ی مفرد..... 86

تفاوت موصول اسمی با موصول حرفی (مصدری) در واژه‌ی «ما»..... 87

یادسپاری..... 87

پژوهش..... 87

فصل دوم: علم نحو..... 89

درس هشتم..... 91

ضرورت مراجعه به علم نحو در تفسیر..... 94

پیشینه..... 94

درس نهم..... 97

نقش حروف جر..... 98

باء تبعیض..... 98

تذکر..... 100

باء بدلیت..... 100

تقد و بررسی احتمالات دیگر..... 101

حروف گوناگون و زائد..... 102

تغییر معنای یک فعل با حروف جر مختلف..... 103

پرسش..... 105

پژوهش..... 106

درس دهم ..... 107

ص: 9

عطف ..... 108

مثال دیگر ..... 109

مخايرت بين معطوف و معطوف عليه ..... 109

تقديم معطوف بر معطوف عليه ..... 111

واو عطف يا استيناف ..... 112

پرسش ..... 113

پژوهش ..... 114

درس يازدهم ..... 115

ثبت اسم و تجدد فعل ..... 116

كاربست جمله فعليه و جمله اسميه ..... 119

استمرار در فعل ..... 120

پرسش ..... 122

پژوهش ..... 122

درسدوازدهم ..... 123

مرجع ضمير ..... 124

اقسام مرجع ضمير ..... 124

مرجع ضمير به اعتبار تقدم و تأخر ..... 126

يادسپاري ..... 127

ضمير مفرد مؤنث ..... 127

راه کار تشخيص مرجع ضمير در مشتبهات ..... 127

پرسش ..... 128

پژوهش..... 128

درس سیزدهم ..... 129

ص: 10

انواع فاء..... 130

1. عاطفه..... 130

2. فاء رابطه و جزای شرط..... 132

فاء شبه جزای شرط..... 133

سببیت..... 134

3. زائده..... 134

پرسش..... 135

پژوهش..... 136

درس چهاردهم..... 137

تضمين..... 138

قرینه ی تضمين..... 139

شناخت فعل مُضمنَ فيه..... 139

روش ترجمه تضمين..... 140

فرق قاعده ی تضمين با منصوب به نزع خافض..... 141

اهمیت تضمين..... 142

اختصاص..... 142

پرسش..... 144

پژوهش..... 144

درس پانزدهم..... 145

فعل مجهول..... 146

انگاره ی مرد سالاري در قرآن..... 148

مروری به کلام استاد حضرت آیة اللّه جوادی ذیل آیه نحل/97.....150

پرسش.....150

ص: 11

درس شانزدهم ..... 151

حروف زائد ..... 152

تعريف حروف زائد ..... 152

پرسش و پاسخ ..... 154

فائدہ ..... 155

پرسش و پاسخ ..... 155

أنواع حروف زائد ..... 155

حرف مِن ..... 155

حرف باء ..... 156

حرف لام ..... 157

حرف ما ..... 157

حرف لا ..... 159

پرسش ..... 160

درس هفدهم ..... 161

کل ..... 162

سہ نکتہ ..... 163

نکتہ اول ..... 163

نکتہ دوم ..... 164

نکتہ سوم ..... 164

لعل ..... 165

تقد و بررسی ..... 165

لعل در کلام الهی و بیان دیدگاه ها ..... 166

تقد و بررسی ..... 166

ص: 12

ترجی 166 .....

اشفاق 167 .....

پرسش 168 .....

درس هجدهم 169 .....

وزن «أفعال» صفت مشبهه يا اسم تقضيل 170 .....

تقد و بررسی 170 .....

تقد و بررسی 171 .....

تقد و بررسی 172 .....

تقد و بررسی تکمیلی 172 .....

تقد و بررسی نهایی 173 .....

تقد و بررسی 174 .....

حالت فاعلی و مفعولی أفعال تقضيل 175 .....

پرسش 176 .....

پژوهش 176 .....

درس نوزدهم 177 .....

تغییب 178 .....

استثناء 180 .....

استثناء مفرّغ 181 .....

پرسش 182 .....

درس بیستم 183 .....

نکات ناب 184 .....

اقسام مای حرفی ..... 184

توضیح ..... 185

ص: 13

توضیح..... 185

طریقه‌ی نوشتن «ما»..... 185

«ما» موصوله..... 186

تکرار شدن اسم نکره..... 187

جستاری در باب محوف..... 188

نکته..... 189

کاف بُعد یا خطاب..... 189

قال له..... 190

تشیه..... 191

ذکر جمع و اراده‌ی مشتی..... 192

اولویت مراعات خبر از مراعات مرجع در دوران امر بین خبر و مرجع..... 193

خصوصیات کان..... 194

ضمیر شأن و قصه..... 195

ضمیر فصل..... 195

پژوهش..... 197

پژوهش..... 198

فصل سوم: علم معانی و علم بیان..... 199

درس بیست و یکم..... 201

اصول بлагت..... 202

پیشینه..... 203

حقیقت..... 204

مجاز ..... 204

ص: 14

اغراض مجاز..... 205

انواع مجاز..... 205

لغوی..... 205

عقلی..... 206

علاقة های مجاز..... 207

1. به کار بردن سبب و اراده‌ی مُسَبِّب..... 207

2. به کار بردن مُسَبِّب و اراده‌ی سبب..... 207

3. جزئیت (استعمال جزء و اراده‌ی کل)..... 208

4. کلیت (استعمال کل و اراده‌ی جزء)..... 208

5. لحاظ زمان گذشته (لحاظ حالت سابق)..... 209

6. لحاظ آینده..... 209

پرسش..... 211

پژوهش..... 212

درس بیست و دوم..... 213

تشبیه..... 214

ادات شبیه..... 214

حروف تشبیه..... 215

کاف، کَانَ..... 215

افعال تشبیه..... 215

اسماء تشبیه..... 215

ذکر و حذف ادات تشبیه..... 216

وجه شبہ..... 216

ذکر و حذف وجه شبہ..... 216

ص: 15

1. تشییه مُرسَل مفصل (تشییه تام) ..... 216

2. تشییه مُرسَل مجمل ..... 216

3. تشییه مؤگّد مفصل ..... 217

4. تشییه بلیغ ..... 217

دو طرف تشییه ..... 218

تشییه حسّی ..... 218

تشییه عقلی ..... 218

مُشَبَّه عقلی و مُشَبَّه به حسّی ..... 219

مُشَبَّه حسّی و مُشَبَّه به عقلی ..... 220

پرسش ..... 221

پژوهش ..... 222

فصل چهارم: علم لغت ..... 223

درس بیست و سوم ..... 225

ضرورت مراجعه ..... 226

جایگاه لغت شناسی در بین علوم ادبی ..... 227

پیشینه ..... 227

پیشینه فقه اللغة ..... 227

پیشینه معاجم لغت ..... 228

مبانی لغت شناسی ..... 229

اشتراک لفظی ..... 230

نکته ..... 230

آیا استعمال لفظ در بیش از یک معنی جایز است یا خیر؟..... 231

ص: 16

الف: عدم امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنی و عدم وقوع آن..... 231

ب: امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنی و عدم وقوع آن..... 232

ج: امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنی در لغت و عدم وقوع آن در قرآن..... 232

د: وقوع استعمال لفظ در بیش از یک معنی در قرآن کریم..... 232

مشترک لفظی در لغت..... 233

عوامل اشتراک لفظی..... 233

پرسش..... 235

درس بیست و چهارم..... 237

ترادف..... 238

مخالفان ترادف..... 238

حلف و قسم..... 240

مطر و غیث..... 240

امرأة وزوجة..... 240

موافقان ترادف..... 241

یادسپاری..... 242

اشتقاق..... 243

تقد و بررسی..... 243

پرسش..... 244

پژوهش..... 244

درس بیست و پنجم..... 245

راه باز شناسی فعل لازم از متعددی..... 246

1. معنای فعل لازم معلوم ..... 246

یادسپاری ..... 246

ص: 17

2. صیغه‌ی فعل ..... 246

3. تضمین ..... 247

روش‌های تبدیل فعل لازم به متعددی ..... 247

1. همزه‌ی تعدیه ..... 247

یادسپاری ..... 248

2. تضعیف عین الفعل ..... 248

3. باب استفعال ..... 249

4. تضمین ..... 249

5. حرف جاز ..... 250

پرسش ..... 251

پژوهش ..... 252

درس بیست و ششم ..... 253

افعال با دو کارکرد لازم و متعددی ..... 254

نمونه‌های قرآنی ..... 255

رجوع ..... 255

صَدَّ ..... 255

صَدَقَ ..... 255

غَاصِنَ ..... 256

قَدَّمَ ..... 256

تَقْصَصَ ..... 256

متعددی بدون حرف جر و متعددی به همراه حرف جر ..... 257

257 ..... أَتَيْ

257 ..... بَدَأَ

ص: 18

جاء ..... 257

خاف ..... 258

تقد و بررسی ..... 258

دخل ..... 258

رغب ..... 259

سأّل ..... 259

سِئَم ..... 260

سَكَن ..... 260

سمع ..... 260

شکر ..... 260

غض ..... 261

استیغان ..... 261

هدی ..... 261

نکته: 262

أوفى ..... 262

درس ..... 263

بیست و هفتم ..... 263

وازگان دخیل ..... 264

درس بیست و هشتم ..... 269

تقابل در قرآن کریم ..... 270

تقابل میان عبارت ها و جمله ها ..... 273

تقابیل مفردات ..... 274

پرسش ..... 279

ص: 19

پژوهش ..... 279

منابع ..... 281

منابع اینترنتی ..... 302

منابع نرم افزاری ..... 302

ص: 20

مزایای این چکامه از این قرار است:

1. اثر حاضر از محدود فعالیت های انجام گرفته در حوزه‌ی نقش ادبیات در تفسیر قرآن کریم می باشد که هر چهار علم مهم مورد نیاز قرآن پژوه که شامل صرف، نحو، بلاغت و لغت می باشد در آن مورد بررسی قرار گرفته است.
2. از مزایای مهم این اثر، می توان به عملیاتی شدن مباحث نظری این علوم با استناد به حدود 600 آیه از قرآن کریم اشاره کرد که برای تنظیم این اثر نزدیک به 600 ساعت فعالیت پژوهشی انجام گرفته است.
3. از دیگر مزایای آن می توان به مباحث جدیدی که به صورت محدود در کتاب های ادبیات مرسوم به برخی از آنها پرداخته شده است مانند: باء تبعیض، باء بدلت، تضمین، افعال با دو کارکرد لازم و متعدی، معادل فارسی افعال و دیگر موارد، با نمونه های مختلفی از قرآن کریم اشاره کرد. موضوعی بودن و پرهیز از اطاله‌ی کلام در مباحث ارائه شده از ملول شدن مخاطب جلوگیری می کند.
4. ارجاعات فراوان در هر بخش و هم چنین کثرت منابع مورد مراجعه، از دیگر مزایای قابل توجه این اثر است.
5. از ویژگی های این اثر، درسنامه ای بودن آن می باشد که بهره وری از این اثر را افزایش می دهد.

6. در آخر برخی از مباحث آزمونی طراحی شده است که قرآن پژوه پس از هر مرحله، یادگیری خود را مورد ارزیابی قرار می دهد و بعد از هر آزمون، پژوهش هایی تنظیم شده که قرآن پژوه آموخته های خود را با مراجعه به کتاب های گوناگون تفسیر ادبی، در مثال هایی غیر درسی نیز عملیاتی خواهد کرد برخی از این تحقیقات در برنامه‌ی درسی مربوط به بخش پژوهش برای طلاب سطح یک قابل ارائه است.

7. برای برخی از قواعد ادبی ارائه شده، مثال های متعددی یافت شد که برخی از مثال ها تبیین شده و برخی دیگر در بخش آزمون یا پژوهش، قرار داده شده است.

8. در برداشت از آیات سعی شده، دیدگاه مفسران برجسته منعکس شود و در پاورقی به منبع تفسیر اشاره شود، هرچند در تفسیر آیه، دیدگاه دیگری ممکن است وجود داشته باشد که بر فرهیختگان پوشیده نیست؛ در ترجمه آیات نیز از ترجمه استاد حسین انصاریان که ترجمه‌ی نسبتاً دقیقی می باشد استفاده شده است.

9. در این پژوهش تلاش گردیده که مطالب ارائه شده به منابع ادبی (صرفی، نحوی، بلاغی و لغوی) تفسیری و مانند آن، مستند شود اما دیدگاه این مؤلفان، ممکن است مورد پذیرش نگارنده نباشد که در مباحث تفسیری تحقیقی باید مورد ارزیابی قرار بگیرد.

10. همان طور که در موارد قبلی اشاره شد این اثر به نوبه‌ی خود دارای امتیازاتی است که در مقایسه با آثار مشابه (مانند تفسیر آموزشی استاد محمد رضا صفوی انتشارات بوستان کتاب مجلّدات یکم تا ششم) مزایای آن معلوم می شود.

11. از مزایای دیگر این تأثیف حدود 50 مورد یادسپاری، نقد و بررسی، نکته و پرسش و پاسخ است که در محققانه بودن این اثر تأثیر بهتری گذاشته است.

امید است این اثر مورد قبول بارگاه الهی قرار گیرد.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

## درس اول

در این درس به تشویق و ترغیب یادگیری زبان عربی از طریق استدلال به آیات، احادیث معصومان(صلوات الله عليهم) و بنای عقلاء، به همراه کلیاتی پیرامون علم صرف مانند تاریخچه و فوائد، پرداخته می شود.

ص: 23

## اهمیت کلام الهی در نگاه اهل بیت (علیهم السلام) و بزرگان

در این قسمت به احادیثی از اهل بیت (علیهم السلام) اشاره خواهد شد که به تشویق و ترغیب مخاطبان برای یادگیری قرآن کریم و تدبیر در آن پرداخته شده است و در ادامه کلماتی از بزرگان دین و برخی مستشرقان در اهتمام به قرآن از نگاه خواننده خواهد گذشت.

در روایتی پیامبر گرامی اسلام (صل الله علیه و آله و سلم) در تشویق به یادگیری قرآن بحث شرافت بخشیدن به انسان را مطرح کرده می فرماید:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَأْدُبَةُ اللَّهِ نَعَّالَى فَتَعَلَّمُوا مِنْ مَأْدُبَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا أَسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّهُ النُّورُ الْمُبِينُ وَالشَّفَاءُ النَّافِعُ، تَعَلَّمُوهُ إِنَّ اللَّهَ يُشَرِّقُ كُلَّمَا بَتَعَلَّمُهُ»<sup>(1)</sup>؛

قرآن سفره خداست، پس تا می توانید از میهمانی او فرا گیرید، آن نور روشن و درمان سودمند است، آن را فرا گیرید؛ چرا که خدا با آموختن آن به شما شرافت می بخشد.<sup>(2)</sup>

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در توصیف این کتاب آسمانی چنین می فرماید:

ص: 24

---

1 - مجلسی، بحار الأنوار 89/267

2 - مأدبه به ضم دال معنای «سفره رنگین» و به فتح دال معنای «ادبستان و جایگاه ادب» را افاده می کند. و در این حدیث شریف هر دو معنی احتمال داده می شود. رک: حسن زاده عاملی، حسن، قرآن و انسان 48/

«ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَ سِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوْقُدُهُ وَ بَحْرًا لَا يُدْرِكُ فَعْرُوهُ وَ مِنْهَا جَاءَ لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ وَ شَهَادَةً لَا يُظْلِمُ ضَوْءُهُ وَ فُرْقَانًا لَا يُخْمَدُ بُرْهَانُهُ وَ تَبِيَانًا لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ وَ شِفَاءً لَا تُخْسِي أَسْقَامُهُ وَ عِزًّا لَا تُهْزَمُ أَصْصَارُهُ وَ حَقًّا لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ»؛

«قرآن نوری است که خاموشی ندارد، چراغی است که درخشندگی آن زوال نپذیرد، دریایی است که ژرفای آن درک نشود، راهی است که رونده‌ی آن گمراه نگردد، شعله‌ای است که نور آن تاریک نشود، جدا کننده حق و باطلی است که درخشش برهاش خاموش نگردد، بنایی است که ستون‌های آن خراب نشود، شفا دهنده‌ای است که بیماری‌های وحشت انگیز را بزداید، قدرتی است که یاورانش شکست ندارند، و حقی است که یاری کنندگانش مغلوب نشوند.»<sup>(1)</sup>

در کلام عالمان دین و دانشمندان نیز اهتمام به قرآن فراوان به چشم می‌خورد که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

امام خمینی:

تدریس قرآن در هر رشته‌ای از آن را محظوظ نظر به مقصد اعلای خود قرار دهید.<sup>(2)</sup>

آیت الله فاضل لنکرانی:

ارتبط عمیق و کامل با قرآن تمام مشکلات دنیوی انسان‌ها به ویژه جوانان را حل خواهد کرد. آشنایی کامل با مفاهیم قرآن مراتب علمی بالایی لازم دارد که باید از کتاب‌های غنی و معتبر اسلامی برای شروع این کار استفاده کرد.<sup>(3)</sup>

ص: 25

---

1- نهج البلاغه (ترجمه دشتی) ص 417

2- رک: quran.iribtv.ir/web/quran

3- همان

آیت الله سید عبدالکریم کشمیری:

ایشان اواخر عمر قرآن بسیار می خواند، و گاهی می فرمود:

کاش به جای تدریس بعضی کتابها در جوانی، قرآن می خواندم.[\(1\)](#)

مقام معظم رهبری:

عزیزان من، شما بدانید، برای این که ما جامعه ای به وجود بیاوریم که هم از لحاظ مادی، علمی و صنعتی دچار عقب ماندگی نباشد، پیشرو باشد و بر روی زندگی دنیا اثر گذار باشد و در عین حال از لحاظ معنویت دچار آفت های معنوی - که امروز غرب دچار آن است - نباشد، قرآن و عمل به آن لازم است.[\(2\)](#)

دکتر فیلیپ .ک. حتّی (fhilipe.k.hata) دانشمند معاصر و استاد دانشگاه پرینستون آمریکا که درباره تاریخ عرب تحقیقات ارزنده ای کرده و چندین کتاب در این زمینه نگاشته است، در یکی از کتب خود به نام تاریخ عرب می نویسد:

قرآن از تمام معجزات، بزرگ تر است و اگر سراسر اهل عالم جمع شوند، بی تردید از آوردن مثل آن عاجز خواهند ماند.[\(3\)](#)

ص: 26

---

-- همان

-- بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان نهضت سود آموزی 6/10/1380

-- محمدی اهوازی، مصطفی، چهل داستان از عظمت قرآن کریم/109

قرآن کتاب الهی است که از طرف خداوند بر پیامبر اسلام (صل الله علیه و آله و سلم) نازل شده تا پاسخ گوی نیازهای بشر تا روز قیامت باشد. بنابراین بر مسلمان‌ها لازم است با تدبیر و تعقل در آیات آن ارتباط و انس با آن را سرلوحه‌ی زندگی خود قرار دهند. تدبیر در آیات نیازمند شناخت است و تا انسان نتواند معنای آیات را بفهمد نمی‌تواند در آنها تدبیر کند. شناخت کامل هر موضوعی نیازمند بهره‌گیری صحیح از منابع اطلاعاتی و ابزارهای مهم آن موضوع است که فهم کلام الهی نیز جدای از این قاعده نخواهد بود. به خصوص قرآن که عدم فهم صحیح آیات آن موجب تفسیر به رأی و برداشت‌های نادرست از آن می‌شود.

در میان ابزار و منابع فهم قرآن منابع ادبی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا اولین مرحله از فهم قرآن منوط به برداشت صحیح از متن آن است که این امر جز با فرآگیری ادبیات عرب ممکن نخواهد بود.

از بیان بالا- این نکته به دست می‌آید که فهم دقیق و عمیق معارف دین در همه حوزه‌های علوم دینی نیازمند چیرگی و تسلط کافی به شناخت زبان عربی است.

علاوه بر دلیل عقلی بیان شده در قسمت قبل از سه منبع آیات، روایات و بنای عقلاً نیز بر لزوم یادگیری ادبیات عرب می‌توان بهره جست که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

## آیات قرآن

### الف: آیات نزول قرآن به زبان عربی

این آیات به وضوح زمینه‌ی تعلق در قرآن کریم را عربی بودن آن می‌داند. مانند (*إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ*);<sup>(1)</sup>

«ما آن را قرآنی به زبان عربی نازل کردیم تا شما [درباره حقایق، مفاهیم، اشارات و لطایف] تعلق کنید.»

### ب: آیات تحدی:

مسلم است که یکی از مهم‌ترین وجوه مبارزه طلبی و اعجاز قرآن<sup>(2)</sup> ناظر به جنبه‌ی بلاغی آن است و لزوم درک آن منوط به تسلط کامل به ادبیات عرب است تا با مقایسه قرآن با دیگر متون ادبی و کشف نکات اعجاب آور بلاغی آن، به معجزه بودن آن پی ببرد.

### ج: آیات تدبیر

برخی از آیات قرآن کریم دستور به تدبیر در آیات الهی را می‌دهد مانند (*كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِتَدْبِرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَاب*);<sup>(3)</sup> «این کتاب پربرکتی است که آن را بر تو نازل کرده ایم تا آیاتش را تدبیر کنند و خردمندان متذکر شوند.» که تدبیر دقیق و عمیق، جز با آگاهی کامل از زبان قرآن امکان ندارد.

## دلائل روایی

برخی روایات، حاکی از استناد اهل بیت (علیهم السلام) به نکات ادبی در فهم آیات است.

زراره از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد: از کجا دانستید که در وضو به قسمتی از سر باید مسح کرد نه به همه آن؟ امام (علیه السلام) در جواب وی فرمودند: «لمکان الباء»، یعنی به جهت

ص: 28

-- یوسف/2، آیات دیگر: فصلت/3، زخرف/3

-- رک: بقره/23، یونس/38، هود/13، اسراء/88، قصص/49، طور/34

-- ص/29، آیات دیگر تدبیر: نساء/82، مؤمنون/68، محمد/24

وجود «باء» که در آیه وضو (و اَمْسَأَ حُوا بِرُؤْسِكُمْ)<sup>(1)</sup> به کار رفته است و از ظاهر آن چنین بر می آید که تنها به قسمتی از سر مسح کردن کافی است نه به تمام آن.

توضیح اینکه: واژه‌ی «مسح»، متعددی بنفسه است و نیاز به حرف جرّ ندارد بنابراین ذکر حرف جرّ باید برای افاده‌ی نکته‌ای باشد تا زائده در کلام لازم نیاید و آن نکته‌ی بیان تعیین است.

## بنای عقلاء

روش متدالوی در فهم سخن هر گوینده‌ای مبنا قرار دادن ادبیات آن سخن است و این آیه از قرآن نیز این بنای عقلاء را تأیید می‌کند (و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمَهُ لَيُبَيِّنَ لَهُمْ):<sup>(2)</sup> «و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [بتواند به وسیله آن زبان، پیام وحی را به روشنی] برای آنان بیان کند.»

## زبان عربی زبان قرآن

قرآن به زبان عربی نازل شده، که این زبان از غنی ترین و پرپارترین ادبیات مایه می‌گیرد. بنابراین بر قرآن پژوهه لازم است در فراگیری آن اهتمام ویژه داشته باشد همان‌گونه که بر اساس نقل شیخ صدوق: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي تَكَلَّمُ بِهِ خَلْقُهُ)<sup>(3)</sup> زیرا تا زبان عربی را انسان فرانگیرد نمی‌تواند به مطالب قرآن دست پیدا کند.

در این نوشتار به نقش چهار علم از ادبیات یعنی صرف، نحو، معانی بیان و لغت پرداخته خواهد شد.

ص: 29

6-- مانده/1

4-- ابراهیم/2

3-- شیخ صدوق، الخصال 1/258







اشاره

پس از بیان تعریف، تاریخچه و فوائد دانش صرف، جایگاه این علم در تفسیر آیات الهی و راه کارهای تشخیص حروف اصلی از زائد تبیین می شود.

ص: 33

صرف در لغت به معنای باز گرداندن،<sup>(1)</sup> تغییر دادن شیء از صورتی به صورت دیگر است.<sup>(2)</sup> و در اصطلاح: تغییر کلمه است از بنای به بناء دیگر، به خاطر دگرگونی معنی، آسان شدن اداء، تناسب حرفی با حرف دیگر، بسیار شدن کلماتی که دارای یک معنی باشند، در این صورت بناء اول «اصل»، و بناء دوم «فرع» گفته می‌شود. این علم را صرف گویند زیرا در این علم، اصل و فرع کلمات، و چگونگی تغییر آنها از اصل به فرع دانسته می‌شود.<sup>(3)</sup>

در تعریف دیگری می‌توان گفت: علم صرف در اصطلاح، بخشی از دستور زبان عربی است که به استناد قالب‌ها و قیاس‌های کلی دربارهٔ ویژگی‌ها و دگرگونی‌هایی مانند حروف اصلی و زائد، ابدال، اعلال و ادغام در فعل‌ها و اسم‌های ممکن خارج از ساختار جمله گفت و گو می‌کند.<sup>(4)</sup>

هنگامی که دانشمندان در صدد گردآوری واژه‌ها برآمدند قوانینی عمومی و کلی را که قابل انطباق با جزئیات است وضع کردند تا به وسیلهٔ آنها، ساختمان کلمات را مورد بررسی و تحلیل قرار دهند و بدین سان دانش تصريف یا صرف به وجود آمد و همان‌گونه که نحویان در گردآوری قوانین ساختاری زبان عربی تأثیری پر اهمیت داشتند کار دانشمندان

ص: 34

- 
- 1- فراهیدی، خلیل، العین 109/7، ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب 9/189
  - 2- حسینی طهرانی، علوم العربیة 7/1
  - 3- همان
  - 4- فرزانه، بابک، مقاله نگاهی به تاریخچه دانش صرف و نقد و بررسی کتاب شافیه اثر ابن حاجب/1

علم صرف در خصوص وضع قوانینی که مربوط به ساختمان واژه های بود و به وسیله ای آنها چگونگی اشتقاق اسم فاعل، اسم مفعول، مصدر میمی و مانند آن شناخته می شد نیز سخت در خور توجه است زیرا بدون تردید عرب های نخستین همه مشتقات یک ماده را به کار نمی برند و این دانشمندان علم صرف بودند که قوانین اشتقاق و قیاس را که معیارهای واژه سازی نیز بودند در اختیار آنان قرار می دهند و این ملاک ها و معیارها سبب اصلی گسترش لغوی زبان عربی گردید.<sup>(1)</sup> بنابر این از ویژگی های زبان عربی صرف پذیری مشتقات آن است که موجب توانمندی بیشتر متکلم در ادا کردن بهتر مقصود او می باشد.

باید گفت: زبان عربی زبان اشتقاق است که بر پایه باب های فعل ثلاثی بنا نهاده شده است و هیچ اثری از چنین خصوصیت در زبان های دیگر یافت نمی شود. در مقایسه با انگلیسی و فرانسه تعداد کلمات فرانسه 25000 و انگلیسی 100000 کلمه است در حالی که تنها مواد (ریشه) واژه های زبان عربی (فارغ از تعداد کلمات) 400000 ماده است که هریک به کلمات فراوانی منشعب می شود.<sup>(2)</sup>

در اهمیت این علم از برخی بزرگان ادبیات عرب نقل شده که علم صرف، مادر علوم و نحو، پدر علوم می باشد. به گونه ای که هر کس بدان تسلط نداشته باشد در فهم روایات دچار خطا می شود.<sup>(3)</sup> ابن عصفور در مقدمه ای کتاب خود دانش تصريف را سخت با اهمیت دانسته، آن را میزان زبان عربی معرفی می کند و اعتقاد دارد که این علم بر دیگر دانش های زبان عربی مقدم است. زیرا پیش از ورود به بحث ترکیب، شناخت کلمات مورد بررسی قرار می گیرد و چون بخش گسترده ای از کلمات زبان با قیاس و اشتقاق به دست می آید از رهگذار تصريف می توان به آنها دست یافت.<sup>(4)</sup>

ص: 35

.1-- همان / 2-

.2-- رک: انور الجندي، الفصحى لغة القرآن / 9 و 8.

.3-- ابن مسعود، احمد بن على، مراح الأرواح / 5.

.4-- ابن عصفور، علي بن مؤمن، الممتع فى التصريف / 13.

گفته شده نخستین کسی که این دانش را وضع کرده و در مورد آن بحث مستقلی ارائه نموده است دانشمند شیعی معاذ بن مسلم الهراء از شاگردان امام صادق (علیه السلام) است.[\(1\)](#)

دانش صرف در ابتدا آمیخته با نحو بوده و دانشمندان مباحثت این علم را در کنار مباحثت نحوی مطرح می‌کردند و با تألیف اولین کتاب در نیمه‌ی نخست قرن سوم قمری توسط ابو عثمان بکر بن محمد مازنی (م 249ق) علم تصريف از نحو جدا گردید. پس از وی ابن جنی (م 392) کتاب التصريف الملوكی را تدوین کرد. بعد از ایشان تألیف کتاب در زمینه‌ی صرف ادامه پیدا کرد و دانشمندان در صدد شرح و بسط این علم برآمدند. از مهم ترین آثار در این زمینه می‌توان به کتب ذیل اشاره کرد:

نزهه الطرف فی علم الصرف؛ احمد بن محمد میدانی (م 518)

الشافية فی التصريف؛ ابو عمرو عثمان بن عمر معروف به ابن حاچب (م 646)

العزی فی التصريف؛ عبد الوهاب بن ابراهیم بن عبد الوهاب زنجانی (م 655)

الممتع الكبير فی التصريف؛ ابن عصفور اندلسی (م 670)

إيجاز التعريف بعلم التصريف؛ ابن مالک (م 672)

عقود الجوادر؛ احمد بن محمود بن عمر الخجندی (م 700)

النجاح فی التصريف؛ حسام الدین حسين بن علی سغناقی (م 711)

العنقود الزواهر فی نظم الجوادر؛ علی بن محمد مشهور قوشجی (م 879)

التعريف فی نظم التصريف؛ حسين بن علی حصنی (م 971)[\(2\)](#)

ص: 36

--1-- صبان، حاشية الصبان 1/24، ابو غریبیه، عصام عید فهمی، اصول النحو عند السیوطی بین النظریة و التطبيق/ 551

--2-- مهاجرانی، حمید رضا، مقاله تاریخ صرف و نحو/ 2

از تعاریف و ویژگی های مختلفی که توسط دانشمندان در مورد علم تصریف بیان گردیده<sup>(1)</sup> می توان فواید این علم را چنین برشمود:

1. آگاهی به ساختار (بناء) کلمات عرب و معانی آنها

2. کسب توانایی در ساختن کلمات مناسب برای معانی مورد نظر

3. شناخت تغییراتی که در کلمات عرب صورت پذیرفته است.<sup>(2)</sup>

4. آشنایی به ترجمه دقیق واژه های عربی

### ضرورت مراجعه به علم صرف در تفسیر

با توجه به ارتباط هیأت کلمات با معانی آن، بدیهی است که در تفسیر آیات و تبیین الفاظ برای دستیابی مقصود خداوند متعال، نیاز به این علم ضروری است. بنابراین علاوه بر معانی ماده واژه، آشنایی با ساخت و هیأت کلمه نیز مورد اهتمام و توجه می باشد.

گاه در برخی تقاسیر نمونه هایی از خطای از عدم تبحر کافی در مورد این علم است و با در نظر گرفتن این قواعد نادرستی آنها آشکار می گردد.<sup>(3)</sup> مثلاً برخی واژه «إمام» را در (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ)<sup>(4)</sup> را جمع «أُم» دانسته اند. در حالی که کلمه «أَمَام» جمع «أُم» نیست بلکه این کلمه مفرد و به معنای پیشوای است. و این گمان، چنان که زمخشری نیز مطرح ساخته، ناشی از نا آگاهی از علم صرف است.<sup>(5)</sup>

ص: 37

1- برای نمونه رک: ابن عصفور، الممتنع الكبير/5 و 15، شرتوني، مبادى العربية 3/8، عکبری، عبد الله بن حسين، اللباب فى علل البناء والإعراب/427

2- بابایی و همکاران، روش شناسی تفسیر قرآن/340

3- افضلی، عباس، مقاله کاربرد علم صرف و نحو 4

4- اسراء/71؛ [یاد کن] روزی را که هر گروهی از مردم را با پیشوایشان می خوانیم.

5- رک: سیوطی، الإتقان فى علوم القرآن 2/57

## راه های تشخیص حروف اصلی از زائد

برای تشخیص حروف اصلی از حروف زائد در زبان عربی راه کارهایی وجود دارد که عبارتند از:

### موازن:

برای اینکه در کلمات حروف اصلی را از حروف زائد مشخص کنند سه حرف ف، ع، ل در مقابل حروف اصلی قرار می گیرند.[\(1\)](#)

### ارجاع جمع و تصغیر به اصول اشیاء:

جمله‌ی معروف الجمْعُ و التَّصْغِيرُ يَرْدَانُ الْأَشْيَاءَ إِلَى أَصْوَلِهَا بِهِ قَاعِدَهُ إِلَى اشارة دارد.

توضیح: حرفی که در کلمه‌ای به حرف دیگر تبدیل شده است به هنگام جمع بستن و یا مصنّع نمودن به اصل خود باز می‌گردد. مانند واژه‌ی «اسم» که در مبدأ آن اختلاف است.

اکثر اهل لغت و گروهی از نحویان بر این باورند که مبدأ اشتراق این واژه، «سموّ» می‌باشد و در طرح دیدگاه خود به قاعده‌ی مذکور استدلال کرده‌اند. به این بیان که جمع کلمه‌ی «اسم»، أسماء و تصغیر آن سمیّ خواهد بود. در اصل این دو واژه «أسماء» و «سمیو» هستند که بر اساس قواعد صرفی به أسماء و سمیّ تبدیل شده‌اند. همان‌گونه که ملاحظه شد به هنگام جمع و تصغیر حروف اصلی کلمه باز گردانده شد.[\(2\)](#)

### کلمات هم جنس:

یکی دیگر از راه کارهای تشخیص حروف اصلی از زائد مراجعه به کلمات هم جنس (اشتقاق) می‌باشد. حروفی که در تمام کلمات متناجنس تکرار می‌شود غالباً حروف اصلی هستند و بقیه حروف زائد می‌باشند.[\(3\)](#)

صف: 38

- 
- 1-- رک: محمدی حمید، صرف متوسطه/45، حسينی طهرانی، علوم العربیة/34
  - 2-- صبان، حاشیة الصبان 4/217، طریحی، مجمع البحرين 4/251، زبیدی، تاج العروس 10/579، فیومی، المصباح المنیر 1/70
  - 3-- رضی الدین استرآبادی محمد شرح شافیه ابن حاجب 2/334

## شناخت حروف زائد (عدم الغلبه)

حروف س، آ، ل، ت، م، و، ن، ی، ه اکه با عبارت «سأله مونيهها» شناخته می شوند حروف زائد هستند و معمولاً حروف اصلی کلمه از این حروف نیستند مانند «الف» در کلمه ی «ظافر». [\(1\)](#)

## بی نظیر بودن وزن (عدیم النظیر)

گاه اصل دانستن حرف در برخی کلمات موجب می شود که آن کلمه دارای وزنی شود که استعمال آن شنیده نشده است مانند حرف «باء» در واژه ی «تهبّط» که اگر آن را از حروف اصلی قرار دهیم وزن واژه « فعلّ » می شود در حالی که چنین وزنی در زبان عربی شنیده نشده است. [\(2\)](#) اما

اگر «باء» حرف زائد باشد «تهبّط» از باب تفعّل می باشد که وزن معروف و شناخته شده است.

ص: 39

---

1-- رک: حسن عباس، النحو الوافي 4/692

2-- ابن مالک، محمد، شرح الكافية الشافية 2/360

1. نخستین دانشمندان علم صرف چه کسانی بودند؟
2. اهمیت علم صرف را در کلام ابن عصفور بیان کنید.
3. به چه دلیل یادگیری علم صرف برای مفسّر ضرورت دارد؟
4. دو مورد از راه‌های تشخیص حروف اصلی از زائد را بیان کنید.

پژوهش

1. با توجه به قاعده‌ی مذکور توضیح دهید چرا کلماتی که با واژه‌ی «نفس» در آیات (یا *أَيْتَهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ \* اِرْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي*)<sup>(1)</sup> ارتباط دارند، مؤنث استعمال شده‌اند؟
2. با مراجعه به کتاب‌های ادبی چند مثال برای قسمت عدیم النظیر بیان کنید.

ص: 40

- 
- 1- فجر 30-27؛ ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! \* به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد \* پس در میان بندگانم درآی \* و در بهشتم وارد شو.

اشاره

انتظار می‌رود پس از آموزش این درس آشنایی کامل تری نسبت به مصدر و اسم مصدر و علت اختلاف مصادر متعدد برای مخاطب حاصل شود.

ص: 41

اسمی است که معمولاً دلالت می‌کند بر حدث، بدون در بر داشتن زمان، در حالی که تمام حروف اصلی و زائد فعل ماضی خود را نیز شامل می‌شود.<sup>(1)</sup>

بنا به گفته‌ی برخی پژوهشگران اوزان مصادر ثلاثی مجرد بدین قرار می‌باشد:

فعَّل، فَعَل، فِعْل، فُعُول، فَعَال، فِعَال، فَعُول، فَعَل، فَعَل، فِعَل، فَعَلَان، فِعَلَان، فَعِيل، فَعَالَة، فُعُولَة، فَعَلَّة، فُعَلَّة، فَعَلَّة.<sup>(2)</sup>

گاهی ممکن است یک فعل، مصادر متعددی داشته باشد مانند فعل «لقي» که لقی، لقاء، لقیان و لقی از مصادر آن می‌باشد که برخی تعداد مصادر این فعل را ده عدد دانسته‌اند.<sup>(3)</sup>

این تعدد مصادر دو سبب اصلی خواهد داشت:

#### ۱. اختلاف لغات قبائل عرب (اختلاف لهجه):

#### اشاره

گاهی قبیله‌ای واژه‌ای را به عنوان مصدر برای یک فعل استعمال می‌کرد که قبیله‌های دیگر غیر این واژه را به عنوان مصدر برای همان فعل برگزیده بودند. مانند فعل «كتَاب» که مصدر آن «كتَاب» است ولی برخی از قبیله‌ها واژه‌ی «كتُب» را به عنوان مصدر استعمال می‌کنند.<sup>(4)</sup>

ص: 42

1-- حسن، النحو الواقي 3/207

2-- عبد الدايم احمد محمد، معجم الأبنية العربية الأسماء والأفعال والمصادر/176

3-- رک: سامرائي فاضل صالح، معانى الأبنية فى العربية/18

4-- سامرائي همان/18، ناگفته نماند که این اختلاف منحصر در مصدر نیست و بقیه‌ی واژه‌های عربی را نیز شامل می‌شود.

شاید تعدد مصدر در این فعل (کتاب، کتب) برای این است که کتاب، می تواند مصدر باب مفاعله (کاتب، یکاتب، کتاباً) باشد اما کتب و کتابت مصدر اختصاصی است پس جعل مصدر دیگر برای پرهیز از مشابهت مصدر ثالثی مجرد این فعل با مصدر ثالثی مزید (باب مفاعله) می تواند باشد.

## 2. اختلاف معنی:

### اشاره

این قسم در اختلاف مصادر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. گاهی ممکن است یک فعل چند مصدر را دارا باشد و هر کدام از این مصدرها معنای مختص به خودش را ارائه دهد. مانند صغر و صغارة، که گفته شده صغر در جرم و صغارة در اندازه کاربرد دارد.<sup>(1)</sup> و مانند ضر و ضر که ضر؛ ضرر در جسم (بیماری) را می گویند مانند (وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنَّتِ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ)<sup>(2)</sup> و ضر؛ برای ضر در هر چیزی (ضرر در مقابل نفع) استعمال می شود مانند: (لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ شَعْراً وَ لَا ضَرًّا)<sup>(3)</sup>.

از مثال‌های دیگر آن می توان به کفر، کفران و کفور در قرآن کریم اشاره کرد. کفران معمولاً در انکار نعمت،<sup>(4)</sup> کفر در مقابل ایمان<sup>(5)</sup> و کفور در هر دو استعمال شده است.<sup>(6)</sup>

صف: 43

- 1- سامرایی، معانی الانبیه فی العربیة/20
- 2- انبیاء/83؛ و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که: مرا آسیب و سختی رسیده و تو مهربان ترین مهربانانی.
- 3- رعد/16؛ که اختیار هیچ سود و زیانی را برای خودشان ندارند.
- 4- این واژه فقط در یک آیه استعمال شده است: فَمَنْ يَعْمَلْ مِنِ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَةَ عِيهِ وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ؛ پس کسی که برخی از کارهای شایسته را انجام دهد در حالی که مؤمن باشد، نسبت به تلاشش ناسپاسی نخواهد شد، و ما یقیناً [تلاشش را] برای او می نویسیم. انبیاء/94
- 5- در 27 مورد استعمال شده است.
- 6- در 3 آیه بیان شده است. فَإِنَّى أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا؛ ولی بیشتر مردم جز به ناسپاسی و کفران رضایت ندادند. اسراء/89، فرقان/50؛ فَإِنَّى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا؛ ولی [این] ستمکاران جز انکار [قیامت و تکذیب محسور شدن در آن] را نخواستند. اسراء/99

مصادر هدایة و هدی نیز با هم تقاؤت معنایی دارند. مصدر هدی برای هدایت در دین و مصدر هدایت در غیر دین کاربرد دارد.[\(1\)](#)

ناگفته نماند که برخی از مفسران هدی را اسم مصدر دانسته اند.[\(2\)](#)

فعل «قرب» نیز دارای مصادر گوناگونی است که هر کدام بار معنای خاصی را یدک می کشند.

قرب: که معنای آن عام است و البته معنای کنایی نزدیکی را نیز شامل می شود.

مقربة: مصدر ميمی است. ← (يَتِيمًاً ذَا مَقْرَبَةً)[\(3\)](#)

قربة: که برای تقریب معنوی قابل استفاده است. ← (أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُم)[\(4\)](#)

قربی و قربات: نزدیک بودن پیوند خویشاوندی. ← (ما كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كَانُوا أُولَئِيْ قُرْبَى)[\(5\)](#)

قربان: وسیله‌ی تقریب معنوی ← (وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ بَأْبَيْهِ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَ أَبْنَانَ)[\(6\)](#)

فعل «وقی» نیز دارای مصادر متعددی می باشد. وقاية و وقاء، تقوی، تقيه و تقاة

وقایة و وقاء همان معنای لغوی حفظ شیء است. تقوی در اصطلاح دین خود نگه داری از آنچه به گناه می انجامد. تقيه و تقاة نیز حفظ ظاهر با ظالمان است.[\(7\)](#) همان طور که ملاحظه شد «وقایة، وقاء، تقيه و تقاة» همه مصدر می باشند؛ اما کاربرد هریک، متفاوت از دیگری است.

ص: 44

1- رک: سامرایی، معانی الابنیة فی العربية/ 20

2- الهدی اسم مصدر الهدی لیس له نظیر فی اللغة العرب إلا سرى و تقوی و بکی و لغی مصدر لغی فی اللغة قليلة. و فعله هدی هدیا يتعدی إلى المفعول الثاني بالي و ربما تعدی إليه بنفسه على طريقة الحذف المتشعب. ابن عاشور، التحرير و التنوير 1/222

3- بلد/15؛ به یتیمی خویشاوند.

4- توبه/99؛ ! انفاشقان وسیله تقریب برای آنان است.

5- توبه/113؛ پیامبر و اهل ایمان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند هر چند که از خویشان باشند.

6- مائدہ/27؛ و داستان دو پسر آدم را [که سراسر پند و عبرت است] به درستی و راستی بر آنان بخوان، هنگامی که هر دو نفر با انجام کار نیکی به پروردگار تقریب جستند.

7- رک: قرشی، قاموس قرآن ذیل وقاية و تقيه، و رک: راغب، مفردات الفاظ القرآن ذیل تقوی

مصدر می تواند به معنای اسم فاعل و یا اسم مفعول نیز بیان شود. مصدر به معنای اسم فاعل مانند: (وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكَنَا هَا فَجَاءَهَا بَأْسٌ نَا بِيَاتًاً أَوْ هُمْ قَاتِلُونَ) (۱) که در این آیه «بیاتاً» مصدری است که معنای اسم فاعل (باتتین) دارد. (۲) و مصدر به معنای اسم مفعول مانند: (تَنْزِيلَ

الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ) (۳)، در اینجا «تَنْزِيلَ» مصدری است که معنای اسم مفعول «منْزَل» را افاده می کند. (۴)

### یادسپاری:

دوعلت اصلی یاد شده در مورد مصادر متعدد در دیگر اوزان، مثل جمع نیز جاری می باشد. مانند جمع مکان که برخی جمع آن را «امکنة» و برخی دیگر «أمْكَنْ» دانسته اند. (۵)

گاه اختلاف معنی باعث اختلاف صیغه‌ی جمع می شود. در قرآن نیز این نمونه وجود دارد مانند واژه‌ی «میت» که جمع آن در قرآن کریم «موتی، اموات و میتینَ یا میتُونَ» می باشد. واژه‌ی موتی در مورد کسانی که در واقع فوت کرده اند و حیات ندارند. (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى) (۶).

ص: 45

1- اعراف/4؛ چه بسیار شهرهایی که اهلش را [به سبب گناهانشان] هلاک کردیم و عذاب ما در حالی که شب یا نیم روز در استراحت و آرامش بودند، به آنان رسید!!

2- رک: درویش، اعراب القرآن و بیانه 3/296، آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم 4/321، ابن عاشور، التحریر و التنویر 8/18

3- یس/5؛ [قرآن] نازل شده توانای شکست ناپذیر و مهربان است.

4- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 17/63، عکبری عبدالله، التبیان فی اعراب القرآن 1/320

5- سامرایی، معانی الابنیة فی العربية 125

6- بقره/260؛ و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار! به من نشان ده که مردگان را چگونه زنده می کنی؟

واژه‌ی اموات در مرگ حقيقی و معنوی استعمال شده است. (وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ)[\(1\)](#) و جمع مذکر سالم در مورد کسانی که هنوز نمرده اند. (ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ)[\(2\)](#).

واژه‌ی «قاعدون» و «قعود» نیز که جمع «قاعد» هستند هر کدام در قرآن کریم برای معنایی خاص استعمال شده اند.

«قعود» در مورد نشستن حقيقی (الَّذِينَ

يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ)[\(3\)](#) و «قاعدون» برای نشستن و نرفتن به جنگ (فَإِذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَا هُنَا قَاعِدُونَ)[\(4\)](#) استعمال شده است.

### یادسپاری:

در گفتار روزمره، کاربرد واژه‌گان به صورت مفرد و جمع، معیاری جز شمارش محدود ندارد اما در قرآن کریم ممکن است یک واژه مفرد با جمع آن تقاویت معنایی داشته باشد.

مانند واژه‌ی «ریح» که جمع آن معمولاً در مورد رحمت الهی کاربرد دارد (وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشَّرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ)[\(5\)](#) و مفرد آن در عذاب الهی (بِلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ)[\(6\)](#) استعمال شده است.[\(7\)](#)

ص: 46

1-- بقره/154؛ و به آنان که در راه خدا کشته می شوند مرده نگویید، بلکه [در عالم برزخ] دارای حیات اند.

2-- مؤمنون/15؛ سپس همه شما بعد از این می میرید.

3-- آل عمران/191؛ آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند.

4-- مانده/24؛ پس تو و پروردگارت بروید [با آنان] بجنگید که ما [تا پایان کار] در همین جا نشسته ایم.

5-- فرقان/48؛ اوست که بادها را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مژده دهنده باران فرستاد.

6-- احقاف/24؛ بلکه این همان چیزی است که آن را به شتاب خواستید، بادی است که در آن عذابی دردناک است.

7-- رک: حسنی یوسف، الاعجاز العلمی فی القرآن الكريم و السنة النبویة 2/167

اسمی که بر حاصل و نتیجه مصدر دلالت می کند با این توضیح که اگر نظر به انتساب فعل به فاعل باشد به آن مصدر می گویند و اگر نظر به خود فعل باشد بدون در نظر گرفتن انتساب به فاعل آن را اسم مصدر گویند. مصدر (محبة؛ دوست داشتن)، اسم مصدر (حب؛ دوستی) [\(1\)](#)

در توضیح کلام فوق می توان گفت: اسم معنی [\(2\)](#)

را گاه می توان مستقبل و گاه می توان با لحاظ انتساب به غیر در نظر گرفت. وقتی گوینده ای واژه‌ی پرسیدن را به کار ببرد، در ذهن انسان، پرسیدن شخصی از چیزی ترسیم می شود، یعنی هم جنبه‌ی فاعلی و هم جنبه‌ی مفعولی در آن لحاظ شده است اما هرگاه گوینده بخواهد تمام ذهن مخاطب را متوجه حدث کند بدون انتساب آن به غیر از اسم مصدر (پرسش) استفاده می کند.

برخی بر این عقیده اند که اسم مصدر همان معنای مصدر را دارد و فقط تفاوت ظاهری با هم دارند.

عده ای دیگر حاصل معنای مصدر و نتیجه‌ی آن را در تعریف اسم مصدر بیان نموده اند. [\(3\)](#)

واضح‌ترین اسماء مصدر مواردی است که بر معنای مجرد دلالت داشته باشد لکن فعلی از لفظ خود ندارد مانند «قهقری» به معنای نوعی از رجوع که فعلی از لفظ خود ندارد. [\(4\)](#)

ص: 47

1-- محمدی، صرف متوسطه رک: حسینی طهرانی، علوم العربیة 2/293

2-- اسم معنی در مقابل اسم ذات دارای دو حیثیت است یک حیثیت مانند اسم ذات که در آنها نسبت به غیر وجود ندارد و یکی انتساب و ارتباط به غیر خودشان.

3-- رک: تهانوی، کشاف اصلاحات العلوم و الفنون 1/195

4-- حسن، النحو الوافي 3/210

علامت مصدر در زبان فارسی «تن» و «دن» می باشد و علامت اسم مصدر در کلماتی مانند داش، خواهش و آموزش حرف «شین» و در کلماتی مانند خوانندگی و سازندگی حروف «گی» و در رفتار، کردار و گفتار حروف «ار» علامت اسم مصدر هستند.[\(۱\)](#)

### پرسش

1. علت تعدد مصادر چیست؟ توضیح دهید.
2. مصادر متعدد از فعل «قَرَبَ» را با مثال بیان کنید.
3. علت اختلاف در صیغه های جمع چیست؟ دونمونه قرآنی برای آن بیان کنید.
4. اسم مصدر را در فارسی و عربی توضیح دهید.
5. با مراجعه به کتب لغت، ده نمونه از مصادر ثلثی مجرد را بیان کنید.

### پژوهش

1. مورد از وزن های مصادر ثلثی مجرد را از قرآن بیابید.
2. با مراجعه به نفاسیر ادبی سه نمونه اسم مصدر از قرآن پیدا کنید.
3. با مراجعه به کتب لغت مصادر ماده های (ج،ه،ر)، (ت،ل،و) و (ر،ه،ب) را بنویسید.

ص: 48

---

1- رک: دهخدا ذیل اسم مصدر

اشاره

دانش پژوه پس از یادگیری و آموزش این درس با اوزان صرفی مشترک بین موارد مختلف مانند مصدر و اسم فاعل، به تقاویت معنایی در صورت انتخاب هر یک از آنها آگاه می شود.

ص: 49

## وجوه ابهام صرفی (اوزان مشترک)

گاهی در زبان عربی یک هیأت و ساختار، وجوه مختلفی را در بر می گیرد مانند وزن مفعَل که مشترک بین اسم مکان، اسم زمان (1)

و مصدر ميمى (2).

می باشد که این خود باعث مشتبه شدن معنای وزن مذکور می گردد مانند: (يُقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِنِ أَيْنَ الْمَفَرِّ) (3).

برای نمونه ترجمه آقای خسروانی معنای مصدر ميمى و معنای اسم مکان را لاحظ کرده است: انسانی (که تکذیب قیامت را می کرد گوید امروز فرار یا فرارگاه کجاست؟ (یعنی به کجا می توان امروز فرار کرد).

(فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ) (4)

در ترجمه استاد مشکینی هر سه مورد اسم مکان، زمان و مصدر ميمى لاحظ شده است: پس سوگند به جایگاه ستارگان (در جوّ وسیع) و به زمان غروب و سقوط آنها، و به اوقات نزول أجزاء قرآن.

هیأت و ساختار مفعول در افعالی که بیش از سه حرف اصلی داشته باشند نیز از وزن های مشترک بین اسم مکان، اسم زمان، مصدر ميمى و اسم مفعول است. (5)

ص: 50

1-- رک: شرتونی، مبادی العربية 3/44

2-- غلائینی، جامع الدروس العربية/ 150

3-- قیامت/10؛ آن روز انسان گوید: گریزگاه کجاست؟

4-- واقعه/75؛ پس به جایگاه ستارگان سوگند می خورم.

5-- غلائینی، جامع الدروس العربية/ 150

(وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرًا هَا وَ مُرْسَاهَا) [\(1\)](#)

واژه‌ی «مرساها» در این آیه از اوزان مشترک می‌باشد. [\(2\)](#)

بیضاوی در تفسیر خود دلالت این دو واژه را بر مکان و زمان و مصدر می‌داند. [\(3\)](#)

وزن فاعله نیز می‌تواند مصدر و یا اسم فاعل مؤنث باشد مانند: (يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَغْيُنْ) [\(4\)](#) در واژه‌ی «خائنة» هر دو وجه جایز است. [\(5\)](#)

## فعیل (وزن مشترک بین فاعل و مفعول)

گاهی وزن فعیل به معنای مفعول مانند قتیل به معنای مقتول و نیز گاهی به معنای فاعل می‌آید مانند علیم به معنای عالم [\(6\)](#)

و در غیر ثلاثی مجرد بر وزن مفعَل برای اسم مفعول و بر وزن مُفعَل برای اسم فاعل مانند «أَلِيمُ بِهِ مَعْنَى مُؤْلِمٍ» به کار می‌رود. [\(7\)](#) ناگفته نماند که این وزن در مبالغه نیز کاربرد دارد [\(8\)](#) مانند واژه‌ی «حَكِيمٌ» در آیات متعددی از قرآن که مبالغه در حکمت را می‌رساند. [\(9\)](#)

ص: 51

---

-1 - هود/41؛ ونوح گفت: در آن سوار شوید که حرکت کردنش و لنگر انداختش فقط به نام خداست.

-2 - رک: درویش، اعراب القرآن و بیانه 4/356، ابن عاشور، التحریر و التنویر 11/261 و ترجمه استاد اشرفی (اسم زمان)، ترجمه استاد مجتبیوی (مصدر میمی)

-3 - بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التاویل 3/135

-4 - غافر/19؛ [او] چشم هایی را که به خیانت [به نام حرمان] می‌نگرد، می‌داند.

-5 - رک: ابن عاشور، التحریر و التنویر 173/24، اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 9/247، ترجمه استاد مشکینی ذیل آیه

-6 - یعقوب امیل، موسوعة النحو والصرف والاعراب/512

-7 - ابن عاشور، التحریر و التنویر 1/278

-8 - رک: سامرایی، معانی الابنية فی العربية/113

-9 - رک: اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 3/69

در برخی کتب ادبی، ذیل آیه‌ی (فَجَعَنَا هَا حَصِيداً كَأْنَ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ) (۱) واژه‌ی «حصیداً» را فعال به معنای مفعول دانسته است؛ و علت انتخاب وزن فعال به جای وزن مفعول را بلیغ تر بودن وزن فعال نسبت به مفعول در وصفیت می‌داند. (۲)

برخی نیز در آیه‌ی (وَ اِيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُرْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ) (۳) واژه‌ی «كَظِيمٌ» را فعال به معنای فاعل دانسته اند تا شدت اندوه و حزن را برساند؛ (۴) بنابراین «كَظِيمٌ» به معنای غصه دار نیست بلکه به معنای پر غصه است.

## مساوی بودن وزن جمع و مفرد

گاهی برخی از واژه‌ها در عربی برای مفرد و جمع به یک وزن و ساختار استعمال می‌شوند مانند واژه‌ی فلك (۵)، طفل (۶)، ضیف (۷)؛

(وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ) (۸)، (ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا) (۹)، (وَ نَبْتَهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ) (۱۰).

در این آیات با توجه به سیاق کلام، معنای جمع اراده شده است.

ص: 52

- 
- یونس/24؛ پس همه گیاهان را به صورت گیاهان خشک درو شده درآورده‌یم که گویی دیروز وجود نداشته است.
  - رک: ابن هشام، عبد الله بن يوسف، شرح شذور الذهب فی معرفة کلام العرب/137
  - یوسف/84؛ و در حالی که از غصه لبریز بود دو چشمش از اندوه، سپید شد.
  - سیوطی، معترك الأقران فی إعجاز القرآن 2/166
  - ابن جوزی، ابو الفرج، زاد المسیر فی علم التفسیر 1/129، آلوسی 1/430
  - درویش، اعراب القرآن و بیانه 6/391
  - مکارم شیرازی، الامثال فی تفسیر کتاب الله المنزل 8/87
  - بقره/164؛ و کشتی‌هایی که در دریاها [با جابجا کردن مسافر و کالا] به سود مردم روانند.
  - حج/5؛ آن گاه شما را به صورت کودک [از رحم مادر] بیرون می‌آوریم.
  - حجر/51؛ و نیز آنان را از مهمانان ابراهیم خبر ده.

گاهی یک واژه ممکن است بین صیغه های مختلف مشترک باشد مانند واژه های لا تضارز<sup>(1)</sup> و لا یضارز<sup>(2)</sup> که هر دو صیغه مشترک بین معلوم و مجھول می باشد.<sup>(3)</sup>

در آیه‌ی ذیل نیز واژه‌ی «تقاسموا» می‌تواند بین صیغه‌ی سوم ماضی و سوم امر حاضر مشترک باشد.<sup>(4)</sup> (قُالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ)<sup>(5)</sup>

ص: 53

- 
- 1 - لا تُضَارَّ وَاللَّهُ بِوَلَدِهَا؛ وَنَهَى بِرَأْيِ فَرِزَنْدِشِ دَچَارِ ضَرَرِ شَوْد. بَقْرَهُ/233
  - 2 - وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ؛ وَنَبَيِّدُ بِهِ نُوِيْسِنْدَهُ وَشَاهِدَ زِيَانَ بَرْسَد. بَقْرَهُ/282
  - 3 - رک: صافی، الجدول فی اعراب القرآن الکریم 2/489 و 3/89
  - 4 - درویش، اعراب القرآن و بیانه 7/223، ترجمه استاد مجتبوی ذیل آیه، آقای اشرفی این واژه را متکلم مع الغیر ترجمه کرده است!
  - 5 - نمل/49؛ [آنان به یکدیگر] گفتند: هم قسم شوید.

1. راه تشخیص رفع ابهام از صیغه های مشترک چیست؟

2. کارکردهای وزن فعلی را بیان کنید.

3. بیان کنید واژه‌ی «موقع» ذیل آیه‌ی (فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ) [\(1\)](#) در چه مشتقاتی وزن مشترک دارد؟

### پژوهش

1. در آیه‌ی بقره/216 یک واژه احتمال معنای مصدر و اسم مفعول را دارد. با کمک تفسیر کشاف زمخشری آن را بیابید.

2. در آیه‌ی واقعه/75 با رجوع به ترجمه‌ی استاد انصاریان و اشرفی علت تفاوت دو ترجمه را بیان کنید.

3. با مراجعه به معاجم لغوی و یا تفاسیر ادبی بیان کنید واژه‌های «عقبة» [\(2\)](#) و «کاذبة» [\(3\)](#)

مصدر هستند و یا اسم فاعل؟ (از هر مورد دو آیه بررسی شود)

4. با جستجوی عبارت‌های «فعلی بمعنی فاعل» و «فعلی بمعنی مفعول» در نرم افزار جامع التفاسیر موارد دیگری را بیابید.

5. آیا وزن فاعل فقط مخصوص اسم فاعل است؟ با مثال توضیح دهید.

6. با مراجعه به کتاب‌های لغت بیان کنید وزن فاعل به فتح عین الفعل مثل عالم و خاتم با فاعل به کسر عین الفعل چه تفاوتی دارد؟

ص: 54

---

1- واقعه/75؛ پس به جایگاه ستارگان سوگند می‌خورم.

2- آل عمران/137

3- واقعه/2

### اشاره

آگاهی به معادل انواع ماضی و مضارع به همراه مثال قرآنی، از اهداف آموزشی این درس خواهد بود.

ص: 55

## معادل عربی انواع ماضی و مضارع زبان فارسی

فعل ماضی به ماضی ساده (مطلق)، نقلی، بعيد، استمراری، التزامی و ملموس قابل تقسیم است.

ناگفته نماند که در زبان فارسی، فعل از نظر زمانی به اقسام مختلفی مانند بعيد، استمراری، التزامی و مانند آن تقسیم می شود. در زبان عربی معادل معنایی هریک از افعال مذکور وجود دارد اما به عناوین بعيد، التزامی و مانند آن شناخته شده نیستند.[\(1\)](#)

### ماضی ساده

ماضی ساده فعلی است که انجام گرفتن کاری یا بودن حالتی را در زمان گذشته به طور مطلق و بی توجه به نزدیکی یا دوری زمان و بدون لحاظ مفهوم استمرار و تکرار و التزام و مانند آن را می رساند.[\(2\)](#)

روش ساخت در فارسی: بن ماضی + شناسه ← گفتم، گفتی، گفت....

روش ساخت در عربی: ریشه ای فعل + ضمایر متصل فاعلی ← خرجت، خرجتم، خرجتم....[\(3\)](#)

(وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ)[\(4\)](#)

ص: 56

---

1- رضایی بیرانوند، مقاله تک نگارهای قرآنی - برابرهای فارسی افعال ماضی در ترجمه های قرآن/[4](#)

2- احمدی گیوی، دستور زبان فارسی/[90](#)

3- معروف، فن ترجمه/[166](#)

4- بقره/[149](#); از هر جا [برای سفر یا کار دیگر] بیرون شدی، رویت را [در حال اقامه نماز] به سوی مسجد الحرام بگردان.

## روش منفی کردن: (1)

1. «ما» نفی + ماضی ساده مثبت ← (وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبْعُدُوا قِيلَتَك) (2)

2. «لم» + فعل مضارع مجزوم ← (قَالَ اللَّمَّا أَكْلَ لَكُمْ) (3)

## ماضی نقلی:

فعلی است که بر وقوع کار یا حالتی که کاملاً گذشته باشد دلالت می کند یعنی در گذشته، آغاز و پایان یافته باشد. (4)

روش ساخت در فارسی: صفت مفعولی+شناسه ← رفته ام، رفته ای، رفته است....

## روش ساخت در عربی:

حرف قد + ماضی ساده ← قد ذهبت: رفته ام....

(وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبِيرِ عِتْيَّا) (5)

## روش منفی کردن:

1. لـما+فعل مضارع مجزوم ← لـما أذهب: نرفته ام....

(وَلَمَّا يَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ) (6)

2. لم+ فعل مضارع مجزوم ← لم أذهب: نرفته ام....

ص: 57

1- رک: معروف، فن ترجمه/ 167

2- بقره/145؛ [به خدا] سوگند اگر برای اهل کتاب هر نشانه و دلیلی بیاوری، از قبله تو پیروی نمی کنند.

3- بقره/33؛ آیا به شما نگفتم.

4- احمدی گیوی، دستور زبان فارسی/ 126

5- مریم/8؛ و خود نیز از پیری به فرتونی رسیده ام؟! (مثال های دیگر آن بقره/214، آل عمران/142، یونس/39)

6- آل عمران/142؛ در حالی که هنوز خدا کسانی از شما را که در راه خدا جهاد کرده اند و شکیبایان را [از دیگران] مشخص و معلوم نکرده است.

## ماضی بعید:

فعلی است که انجام گرفتن کاری یا وقوع امری را در زمان گذشته‌ی دور می‌رساند.[\(1\)](#)

روش ساخت در فارسی: صفت مفعولی + ماضی ساده بودن + شناسه → نوشته بودم، نوشته بودی، نوشته بود...

روش ساخت در عربی:

1. فعل ناقصه کان به مقتضای صیغه + قد[\(2\)](#)

فعل ماضی[\(3\)](#) ← کان قد ذهب، کنت قد ذهبت، کنت قد ذهبت....

2. فعل ماضی + فاعل یا مفعول معرفه + واو حالیه + قد + فعل ماضی[\(4\)](#) مانند: (إِذْ أَذَّرَ قَوْمَهُ بِالْحَقَافِ وَقَدْ حَلَّتِ النُّورُ)[\(5\)](#) در میان مترجمان جناب آقای مجتبی، اشرفی و فارسی در ترجمه‌ی خود از فعل ماضی بعید استفاده نکرده‌اند.[\(6\)](#)

روش منفی کردن:

1. «ما» نافیه + کان + فعل ماضی ← ما کان قد ذهب: نرفته بود

2. لم + مضارع مجزوم کان + قد + فعل ماضی ← لم یکن قد ذهب: نرفته بود. و مانند (لَمْ تَكُنْ آمَنَت)[\(7\)](#) که مترجمان محترم معمولاً به ماضی بعید توجه نداشته‌اند.

3. لم + یکاد + فعل مضارع + حتی + فعل بعدی

4. «ما» نافیه + کاد + فعل مضارع + حتی + فعل بعدی[\(8\)](#)

ص: 58

1-- احمدی گیوی، دستور زبان فارسی/143

2-- ذکر «قد» در ماضی بعید الزامی نیست.

3-- فعل کان و فعل ماضی در صیغه یکسان هستند.

4-- معروف، فن ترجمه/170

5-- احلاف/21؛ هنگامی که قومش را در سرزمین احلاف بیم داد، و بی تردید بیم دهنده‌گانی پیش از او.

6-- مثال دیگر این نوع ماضی بعید طه/111 می‌باشد.

7-- انعام/158؛ این ایمان نیاورده است.

8-- معروف، فن ترجمه/171 البته ناگفته نماند که وجود «قد» ضروری نیست.

ماضی استمراری [\(1\)](#):

فعلی است که بر انجام گرفتن کاری یا وقوع امری در زمان گذشته، همراه مفهوم ادامه، عادت، تکرار، آرزو، لزوم، شرط و جزای شرط و مانند آن دلالت می کند. [\(2\)](#)

روش ساخت در فارسی: می + ماضی ساده ← می رفتم، می رفتی، می رفت

روش ساخت در عربی:

1. فعل ماضی کان یا عاد+ فعل مضارع [\(3\)](#) ← کنتْ أَذْهَبْ: می رفتم، کنت تذهب: می رفتی

(عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آباؤنَا) [\(4\)](#) مترجمان محترم در این آیه ماضی استمراری را در نظر گرفته اند. [\(5\)](#)

2. لو+ فعل شرط و جواب شرط

(لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ) [\(6\)](#) در این نوع مثال هر دو فعل به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود.

3. فعل ماضی+ فاعل یا مفعول معرفه+ واو حالیه+ مبتدا+ خبر (فعل مضارع)

(وَأَغْرِقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ) [\(7\)](#) در ترجمه فعل مضارع می باشد از فعل ماضی استمراری استفاده نمود.

4. فعل ماضی+ فاعل یا مفعول نکره+ جمله‌ی وصفیه‌ای که فعلش مضارع باشد. [\(8\)](#)

ص: 59

1-- حسینی طهرانی، علوم العربیة 1/288

2-- احمدی گیوی، دستور زبان فارسی 98/98

3-- فعل کان و فعل مضارع در صیغه یکسان هستند.

4-- ابراهیم/10؛ ما را از معبدها بیکار که پدرانمان می پرسیدند.

5-- مثال دیگر آن کهف/79، حج/15 و جن/6 می باشد.

6-- توبه/42؛ اگر توانایی داشتیم یقیناً با شما بیرون می آمدیم. مثال دیگر آن کهف/18 می باشد.

7-- بقره/50؛ و فرعونیان را در حالی که می دیدند، غرق کردیم.

8-- معروف، فن ترجمه 174/4

روش منفی کردن ماضی استمراری:

1. «ما»+ ماضی کان+ فعل مضارع ← ما کنْتُ أَذْهَبْ: نمی رفتم

2. کان+ «لا»+ مضارع ← كنْتُ لَا أَذْهَبْ: نمی رفتم

3. «لم»+ مضارع مجزوم کان+ فعل مضارع ← لم أكُنْ أَذْهَبْ: نمی رفتم

4. ما کان+ لام جحود+ مضارع منصوب همان فعل

(وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ) [\(1\)](#)

5. لم+ يعود+ فعل مضارع [\(2\)](#)

### أنواع مضارع:

#### مضارع مرفوع:

داشتن یکی از حروف مضارع (این) و مرفع بودن آن

روش ساخت در فارسی: می+ بن مضارع+ شناسه ← می نویسم، می نویسد....

روش منفی کردن:

به وسیلهٔ حرف «لا» منفی می گردد. لا اكتب: نمی نویسم

#### مضارع مستقبل:

این فعل بر انجام عملی در آینده دلالت دارد.

روش ساخت در فارسی:

فعل کمکی خواه+ شناسه+ فعل ماضی ← خواهم رفت، خواهد رفت، خواهیم رفت....

روش ساخت در عربی:

ص: 60

-- زمر/47؛ و از سوی خدا آنچه را که [از عذاب های گوناگون] نمی پنداشتند، آشکار می شود. مثال دیگر آن بقره/151 می باشد.

-- معروف، فن ترجمه/175

س یا سوف+ فعل مضارع مرفوع ← سیده‌ب: خواهد رفت، سوف یذهب: خواهد رفت

نکته: جواب شرط به صورت مضارع اخباری یا مضارع مستقبل ترجمه می‌شود: (إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرُكُم) (1)، اگر خدا را یاری کنید او شما را یاری خواهد کرد.

روش منفی کردن:

برای منفی کردن فعل مضارع مستقبل از حرف «لن» استفاده می‌شود.

**مضارع التزامی:**

**اشارة**

بر وقوع فعل همراه با شک و تردید، تمثیل، لزوم و مانند آن دلالت می‌کند و وقوع آن مانند مضارع اخباری حتمی نیست.

روش ساختن در فارسی:

ب+بن مضارع+شناسه ← بروم، بروی، برود....

روش ساخت در عربی:

حروف ناصب یا حرف قد یا لام امر+ مضارع ← آن تذهب: تا اینکه بروی، قد تذهب: شاید بروی، لیذهب: باید بروی

روش منفی کردن:

ترکیب «لا»‌ی ناهیه با شش صیغه‌ی غایب و دو صیغه‌ی متکلم در ترجمه معادل مضارع التزامی منفی خواهد بود.

لا یکذب: دروغ نگوید (باید دروغ بگوید) (2)

**نکته**

مضارع مجزوم، معنای ماضی را افاده می‌کند مانند فعل «تُؤْمِن» در آیه‌ی (قالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِن) (3) که مفید معنای «آیا ایمان نیاورده ای؟» می‌باشد.

ص: 61

7/1 -- محمّد

2-- در علم اصول به آن خبر به داعی انشاء گفته می‌شود مانند: لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ؛ بقره/83

3-- بقره/260

1. دو نمونه‌ی قرآنی از ماضی ساده بیان کنید.

2. دو نمونه‌ی قرآنی از ماضی استمراری بیان کنید.

3. دو نمونه‌ی قرآنی از ماضی نقلی بنویسید.

4. دو نمونه‌ی قرآنی از ماضی بعید بیاید.

### پژوهش

با مراجعه به تقاسیر قرآنی بیان کنید تعبیر (وَلَمَّا يَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ) (۱) در مورد خداوند متعال چگونه تحلیل می‌شود؟

ص: 62

---

1- آل عمران/142 و توبه/16؛ در حالی که هنوز خدا کسانی از شما را که در راه خدا جهاد کرده اند را [از دیگران] مشخص و معلوم نکرده است؟

### اشاره

درس حاضر به تبیین قاعده‌ی «زيادة المبني تدلّ على زيادة المعنى؛ دلالت زیاد شدن حروف بر زیادت معنی» به همراه مثال‌های قرآنی آن پرداخته است.

ص: 63

## قاعده‌ی دلالت زیادت مبنی بر زیادت معنی

جمله‌ی معروف زیاده المبنی تدل علی زیاده المعنی به این قاعده اشاره دارد.

توضیح: اگر به کلمه‌ای حرف یا حروفی اضافه گردد همان‌گونه که در لفظ زیادت اتفاق افتاده در معنی نیز موجب زیادت می‌شود.<sup>(1)</sup>

مانند واژه‌ی «غافر» که به معنای بخشنده می‌باشد ولی وقتی تبدیل به «غّافر» می‌شود یک حرف به آن اضافه می‌گردد و در معنی نیز تأکید ایجاد می‌شود یعنی بسیار بخشنده.

می‌توان گفت اولین کسی که این مبحث را مطرح نموده است خلیل بن احمد فراهیدی می‌باشد.<sup>(2)</sup> این

مبحث در کلمات ابن جنی ادامه پیدا کرده و به اوج خود رسیده است.<sup>(3)</sup>

نمونه‌های بیان شده در ذیل را می‌توان از مصادیق آن قلمداد نمود.

الف: نون تاکید:

نون خفیفه برای بیان تأکید است و نون ثقلیه همان طور که حرف بیشتری دارد از تأکید بیشتری نیز برخوردار است.

ب: اسم اشاره:

اسم اشاره ذا برای اشاره به نزدیک، ذاک برای اشاره به متوسط و ذالک مربوط به اشاره به دور می‌باشد.

ص: 64

---

1-- استر آبادی، شرح شافیه ابن حاجب 1/83

2-- ابن جنی، الخصائص 1/18

3-- همان

ج: فعل مجرد و مزید:

### مانند فعل غلق و غلّق،[\(1\)](#)

که فعل مزید مبالغه‌ی بیشتری را می‌رساند.

حال این سؤال ممکن است مطرح شود که آیا هر زیادتی دلالت بر معنای بیشتری می‌کند؟

برخی از پژوهشگران دو شرط برای این قاعده مطرح نموده اند اول: این زیادت در لفظ باید از یک صیغه به صیغه‌ای بالاتر از خود باشد  
مانند نقل فعل قتل (ثلاثی مجرد) به قتل (رباعی) که دلالت بر زیاد واقع شدن این فعل از فاعل دارد.

بنابراین افعالی که از ثلاثة به رباعی منتقل نشده اند مانند «گلّم» در (وَكَلَمُ اللَّهِ مُوسَى تَكْلِيمًا)[\(2\)](#) دلالتی بر تکثیر معنی ندارد؛ زیرا «کلِم» به صورت ثلاثة مجرد استعمال نشده است.

دوم این که این زیادت و نقل به وزن بالاتر نیست مگر در فعل یا شبه فعل، بنابراین تغییر در اسماء و زیاد شدن حروف به آنها مشمول این قاعده نمی‌شوند.[\(3\)](#)

بر همین اساس زیادت‌های ناشی از تغییر صیغه ماضی به مضارع یا امر، یا تغییر فعل معلوم به مجهول و یا اسم فاعل به مفعول داخل در این قاعده نمی‌شوند زیرا زیادت در چنین تغییرهایی از موارد فوق نیست و دلالتی بر تکثیر معنی ندارد.

از سخنان بالا مشخص می‌شود که زیاد شدن معنی در این قاعده فقط شامل تکثیر و مبالغه می‌باشد.[\(4\)](#)

ص: 65

---

1-- یوسف/23

2-- نساء/164؛ و خدا با موسی به صورتی ویژه و بی واسطه سخن گفت.

3-- رک: هیثم، مقاله زیاده المبنی تدل علی زیاده المعنی/[3](#)

4-- رک: مجیدی، مقاله بررسی قاعده‌ی زیاده المبنی تدل علی زیاده المعنی/[3](#)

سؤال دیگری که به ذهن می رسد این است که آیا این اضافه شدن ها امری قیاسی است و مثلاً آیا می توان هر فعل لازمی را با اضافه نمودن همزه به اول آن و بردن به باب إفعال متعدد نمود؟<sup>(1)</sup>

رضی الدین استر آبادی می نگارد:

هیچ یک از این افعالی که به باب رفته اند قیاسی نیستند و تمام آنها مربوط به سمع از عرب است و شخص نمی تواند فعلی را بدون اینکه از عرب شنیده باشد به باب های ثالثی مزید ببرد برای نمونه شما نمی توانید «ظرف» را به «أَظْرَفَ» و یا «نصر» را به «أَنْصَرَ» تبدیل کنید چون از عرب شنیده نشده است.<sup>(2)</sup>

برخی از آیاتی که این قاعده در آن جریان دارد:

(وَرَاوَدْتُهُ اللَّتِي هُوَ فِي يَتِيمٍ عَنْ تَقْسِيمٍ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابِ)<sup>(3)</sup>

برخی مفسران در تفسیر خود ذیل آیه می نویسند: مشدّد شدن عین الفعل در «غلقت» دلالت بر کثرت وقوع این فعل دارد یعنی تک تک درب ها را بست.<sup>(4)</sup>

ناگفته نماند که آلوسی ذیل واژه «راوَدْتُهُ» یکی از احتمالاتی که چرا فعل «رود» به این باب رفته است را مبالغه دانسته است.<sup>(5)</sup>

## تفاوت قادر و مقتدر

(فَأَخَذْنَاهُمْ أَحَدَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ)<sup>(6)</sup>

ص: 66

- 
- 1- رک: حیدری نیا و دیگران، معانی ثانویه باب های إفعال و تفعیل و تاثیر آن بر ترجمه های قرآن/5
  - 2- استر آبادی، شرح شافیه ابن حاجب 1/84
  - 3- یوسف/23؛ و آن [زنی] که یوسف در خانه اش بود، از یوسف با نرمی و مهربانی خواستار کام جویی شد، و [در فرصتی مناسب] همه درهای کاخ را بست.
  - 4- اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 6/256، کاشانی ملا محسن، منهج الصادقین فی إلزام المخالفین 5/30
  - 5- آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم 6/401
  - 6- قمر/42؛ در نتیجه آنان را [به عذابی سخت] گرفتیم، گرفتن توانایی شکست ناپذیر و نیرومند.

برخی گفته اند مقتدر از قادر بلیغ تر و دلالت بر تفحیم و شدت امر دارد یعنی: الأَخْذُ الَّذِي لَا يَصْدُرُ إِلَّا عَنْ قُوَّةِ الْغَضْبِ؛<sup>(1)</sup> گرفتی که فقط از قوه غضب ناشی می شود.

## تفاوت اسطاعوا و استطاعوا

(فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهِرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبَا) <sup>(2)</sup>

علت اینکه در ابتدای آیه از واژه‌ی «اسْطَاعُوا» استفاده نموده و در آخر آیه از واژه‌ی «اسْتَطَاعُوا» که از حروف بیشتری برخوردار است استفاده نموده شاید این باشد که صعود و بالا رفتن از سد به مراتب آسان تر از سوراخ و رخنه کردن در آن است بنابراین در واژه‌ی دوم از حرف بیشتری استفاده نمود تا شدت و سخت تر بودن کار را برساند.<sup>(3)</sup>

البته نهن در عبارت را نیز برخی احتمال داده اند.<sup>(4)</sup> گویا مرادشان پرهیز از تکرار است.

(سَأَنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعُ عَلَيْهِ صَبْرًا) <sup>(5)</sup>

در این آیه شریفه از واژه‌ی «تَسْتَطِعُ» استفاده شده است و در ادامه‌ی آیات<sup>(6)</sup> واژه‌ی «تَسْطِعُ» را به کار برده است.

برخی علت تخفیف در واژه‌ی «تَسْطِعُ» را چنین بیان کرده اند: چون جناب خضر، حضرت موسی (علیهم السلام) را از علت کارها با خبر ساخت امر بر آن حضرت آسان شد از این رو، واژه با تخفیف بیان شده است.<sup>(7)</sup>

واژه‌ی «تَوَابِينَ» در آیه‌ی (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَابِينَ) <sup>(8)</sup> نسبت به واژه‌ی «تائب» و واژه‌ی

ص: 67

- 
- 1-- هیثم، مقاله زیادة المبني تدل على زیادة المعنى/5
  - 2-- کهف/97؛ [هنگامی که سد ساخته شد] یاجوج و ماجوج نتوانستند بر آن بالا روند، و نتوانستند در آن رخنه ای وارد کنند.
  - 3-- ابن عاشور، التحریر و التنویر 136/15، خطیب عبد‌الکریم، التفسیر القرآنی للقرآن 8/712
  - 4-- رک: ابن عاشور التحریر و التنویر 136/15
  - 5-- کهف/78؛ به زودی تورا به تفسیر و علت آنچه نتوانستی بر آن شکیبا بی ورزی، آگاه می کنم.
  - 6-- ذلیل تأویل مالم تسطیع علیه صبراً؛ این است تفسیر و علت آنچه نتوانستی بر آن شکیبا بی ورزی. کهف/82
  - 7-- هیثم، مقاله زیادة المبني تدل على زیادة المعنى/6، رک: آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم 8/337
  - 8-- بقره/222؛ یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند.

«مقرّنین» نسبت به ثالثی مجرد آن در آیه‌ی (وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ) (۱) نیز بیان گر شدت و مبالغه می‌باشد.<sup>(۲)</sup> استاد مصطفوی ذیل واژه‌های جلباب، حصوص، خرطوم، سبحان و فرقان از این قاعده استمداد گرفته است.

محققان دیگری نیز از این قاعده بهره برده اند که به علت طولانی شدن کلام از ذکر آن در متن صرف نظر شده و به ذکر آدرس اکتفا می‌شود.

المیزان فی تفسیر القرآن 5/117، 7/203، 6/514، التفسیر الجامع 2/52، 8/219، التحریر و التنویر 19/136  
18/79 اعراب القرآن الکریم و بیانه 5/437، المحسول فی علم الأصول 3/253، حاشیة الدسوقي علی مختصر المعانی 1/26، الجدول  
فی اعراب القرآن 4/415، تقریب القرآن الی الأذهان 3/520، جواهر الحسان 1/106، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم 12/157  
15/229

### یادسپاری:

در مورد قاعده‌ی ذکر شده اختلاف نظرهایی وجود دارد برخی کلیت این قاعده را نپذیرفته و آن را غالباً دانسته‌اند،<sup>(۳)</sup> عده‌ای به کلی منکر این قاعده شده<sup>(۴)</sup> و برخی نیز کلیت این قاعده را ملتزم شده‌اند.<sup>(۵)</sup>

بیشترین گفت و گو در این قاعده پیامون تقاووت «الرحمن» با واژه‌ی «الرحيم» ذیل «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»<sup>(۶)</sup> واقع شده است.<sup>(۷)</sup>

ص: 68

- 
- 1- ابراهیم/49؛ و آن روز مجرمان را می‌بینی که در زنجیرها [به صورتی محکم و سخت] به هم بسته شده‌اند.
  - 2- رک: هیشم، مقاله زیاده المبنی تدل علی زیادة المعنی
  - 3- آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم 1/64
  - 4- خوبی سید ابوالقاسم، البيان فی تفسیر القرآن 440
  - 5- معرفت هادی، التمهید فی علوم القرآن 5/45
  - 6- حمد/1؛ به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.
  - 7- رک: بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل 1/27، ابن عجیب‌هی احمد بن محمد، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید 1/55، ملا حوش آل غازی عبد القادر، بیان المعانی 1/61

1. دو مثال دیگر برای ماضی استمراری از قرآن بباید.

2. موصول اسمی و موصول حرفی را در آیات ذیل، مشخص کنید. (1)

(يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطُفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْفًا فِيهِ) (2)

(وَاللَّهِ وَمَا وَلَدَ) (3)

(الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقْيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ) (4)

(إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِّرُوا كَمَا كُبِّرَتِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) (5)

(لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا) (6)

(الَّذِينَ أَتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ) (7)

3. توضیح دهید که آیا هر زیادت در لفظ، موجب زیادت در معنی می شود؟ چرا؟

4. آیا می توان هر فعل ثلathi مجرد را به باب های ثلathi مزید برد؟

ص: 69

-- دقت کنید که در برخی مثال ها ممکن است آیه، مثال برای موصول اسمی و حرفی نباشد.

-- بقره/20

-- بلد/3

-- بقره/3

-- مجادله/5

-- نساء/171

-- بقره/146

1. با مراجعه به البيان في تفسير القرآن / 440 علت مخالفت آية الله خوبی (قده) با قاعده زياده المبني تدلّ على زياده المعنى را بيان کنيد.
2. با مراجعه به کلمات بزرگان، سه مثال ديگر برای اين قاعده بيايد.

ص: 70

### اشاره

در این درس، معانی افعال ثلثی مزید به همراه مثال‌های قرآنی تبیین شده، و در برخی موارد به تقاؤت معانی این افعال با ثلثی مجرد آن نیز اشاره شده است.

ص: 71

هر فعل ثلاثی مجرد که به ابواب ثلاثی مزید ورود پیدا می کند همان گونه که لفظ آن دست خوش تغییر می شود معنای آن نیز تغییر و یا دگرگون می شود. و این تغییر و دگرگونی نیز مطابق قاعده‌ی «زيادة المبني تدلّ على زيادة المعنى» می باشد و گرنه اگر معنی تغییر نکند چه انگیزه‌ای وجود دارد که فعل از ثلاثی مجرد به ثلاثی مزید تبدیل شود.<sup>(1)</sup> و این یکی از امتیازات و ویژگی‌های زبان عربی است این ضابطه در قرآن کریم نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است به خاطر اینکه افعال مزید تقریباً یک دهم از مجموعه افعال قرآن کریم را به خود اختصاص داده است.<sup>(2)</sup> این نکته نیز قابل ذکر است که طبق پژوهش‌های انجام شده افعال مزید موجود در قرآن کریم تنها در ابواب مشهور به کار رفته است و دو بابِ إفعال و تفعیل در میان افعال مزید بیشترین استعمال را در قرآن دارند.<sup>(3)</sup>

ورود افعال ثلاثی مجرد به باب‌های ثلاثی مزید سمعانی بوده و طبق قاعده و قیاس نیست برای نمونه نمی‌توان فعل «دخل» را به باب تفعیل برد و تبدیل به «دخل» کرد و همچنین استعمال فعل در معنای معین نیز سمعانی بوده و نمی‌توان از فعل «أذبه» معنای «أزال عنه الذهاب» را برداشت کرد.<sup>(4)</sup>

زیرا چنین مواردی استعمال نشده است.

ص: 72

- 
- 1 - رک: حسینی طهرانی، علوم العربیة/44
  - 2 - رک: اوسط خانجانی علی، مقاله بررسی معانی کاربردی افعال مزید در قرآن مجید/2
  - 3 - همان
  - 4 - حیدری نیا، مقاله دراسة كيفية معانى الأبواب المزيدة/1

باب إفعال در میان دیگر ابواب مزید بیشترین کاربرد را در قرآن کریم دارد به گونه ای که طبق آمار برخی از پژوهشگران قرآنی 3443 صیغه از 258 ماده از این باب در قرآن کریم به کار رفته است.[\(1\)](#)

معروف ترین معنای باب إفعال، «تعديه» فعل لازم است. و این باب غالباً برای تعديه استفاده می شود و در دیگر معانی به صورت کمتر استعمال می گردد.[\(2\)](#)

فعل ثلثی مجرد لازم اگر به باب إفعال رود متعدد می گردد و اگر در ثلثی مجرد یک مفعولی باشد باب إفعال آن را دارای دو مفعول می کند و اگر خود دو مفعولی باشد باب إفعال آن را به فعل سه مفعولی تبدیل می کند.

مانند فعل «عاد» که لازم است اما وقتی به باب إفعال رود متعدد می گردد مانند (*إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهِرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُحُمُوكُمْ أَوْ يُعِدُّوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ*)[\(3\)](#)

(وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ) [\(4\)](#): فعل «نسوا» یک بار در این آیه به صورت ثلثی مجرد به کار رفته و یک مفعول «الله» گرفته است و یک بار نیز به صورت مزید «باب افعال» استعمال شده است و دو مفعول «هم» و «نفسه هم» را اتخاذ کرده است. در آیه ی دیگر نیز این فعل به صورت مزید استعمال شده و دو مفعول گرفته است: (*اسْتَحْوَدَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ*)[\(5\)](#).

ص: 73

---

1- اوسط خانجانی، مقاله بررسی معانی کاربردی افعال مزید در قرآن مجید/8

2- حسینی طهرانی، علوم العربیة/47

3- کهف/20؛ زیرا اگر بر شما دست یابند، سنگسار تان می کنند یا شما را به آین خود برمی گردانند.

4- حشر/19؛ و مانند کسانی مبایشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خود فراموشی کرد.

5- مجادله/19؛ شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطر شان برده است.

## وَجْدَان صَفَت

وَجْدَان صَفَت (۱) (فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَا) (۲) در این آیه شریقه واژه‌ی «کبر» به باب افعال رفته و صیغه ششم فعل ماضی از این باب می‌باشد. راغب اصفهانی این واژه را به صورتی ترجمه کرده است که معنای «وَجْدَان صَفَت» را افاده می‌کند. اکبرت الشیعه: رأيته كباراً (۳). بدین ترتیب معنای آیه چنین می‌شود: چون او را دیدند بزرگش یافتند. (۴)

\*\*\*

(وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَه) (۵) در این آیه نیز نیشابوری در تفسیر خود معنای «وَجْدَان صَفَت» را برای واژه‌ی «أَغْفَلْنَا» برگزیده است. یعنی تبعیت نکن از کسی که دلش را غافل یافتم. (۶)

## دَخْلُ شَدَنْ در وقت

ذکر این نکته لازم است که فعل در این معنی متعددی نیست و فاعل داخل در وقت می‌شود. (۷) از مثال‌های قرآنی آن می‌توان به آیات (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ) (۸)؛ «پس خدا را هنگامی که وارد شب می‌شوید و هنگامی که به صبح در می‌آید،

ص: 74

- 
- 1-- وَجْدَان بِمَعْنَى يَافْتَنْ اَسْتَ، وَيَافْتَنْ دُوْغُونَه اَسْتَ: يَافْتَنْ چیزی یا يَافْتَنْ چیزی بر فعلی یا صفتی، چنانچه می‌گویی: سعید را دانشمند یافتم، مسعود را مظلوم یافتم، تو را ترسو یافتم، و در اینجا مقصود معنی دوم است. حسینی طهرانی، علوم العربیة 1/50
  - 2-- یوسف/31
  - 3-- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن الكريم/698
  - 4-- ترجمه استاد گرمارودی
  - 5-- کهف/28؛ و از کسی که دلش را [به سبب کفر و طغيانش] از یاد خود غافل کرده ایم اطاعت مکن.
  - 6-- نیشابوری، إيجاز البيان عن معانی القرآن 2/518، رک: اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 7/168، شیر، تفسیر القرآن الكريم/292
  - 7-- حسینی طهرانی، علوم العربیة/49، طباطبائی محمد رضا، صرف ساده/169
  - 8-- روم/17

تسییح گویید»، (فَأَخَذَتُهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِين)<sup>(1)</sup>: «پس هنگامی که به صبح درآمدند، صدای [مرگبار و وحشتاک و غرّشی سهمگین] آنان را فرا گرفت» اشاره کرد. از دیگر آیات می توان به آل عمران/103، هود/67، عنکبوت/37، روم/18، صافات/137، فصلت/23 و احقاف/25 اشاره کرد.

## واجدیت

این معنی نیز در باب إفعال مانند مورد قبل متعدد نیست و واجدیت یعنی دارا شدن فاعل چیزی را مانند آیه‌ی (كُلُوا مِنْ ثَمَرٍ إِذَا أَثَمَرَ)<sup>(2)</sup>: «از میوه و محصول آنها هنگامی که به ثمر نشست بخورید».<sup>(3)</sup> که «أَثَمَر» یعنی دارای میوه شدن و این معنای واجدیت می باشد.

## یادسپاری:

تفاوت واجدیت با وجودان صفت این است، که واجدیت، وجودان چیزی غیر از صفت است مثل ثمره که صفت (اسم فاعل و مانند آن) نیست.

## سلب

یکی دیگر از معانی باب إفعال «سلب» است که مقصود از آن در اینجا برطرف کردن چیزی است از شخصی.<sup>(4)</sup>

مانند واژه‌ی «عجم» که به معنای نادانی می باشد ولی هنگامی که به باب افعال رود «أَعْجَم» معنای ازاله‌ی نادانی را افاده می کند.

## معنای خلاف ثلاثة مجرد

ماشه‌ای در ثلاثة مجرد بر معنایی دلالت دارد و هنگامی که به باب إفعال بردہ می شود ضد آن معنی را به خود می گیرد. مانند فعل «قرض» که معنای قرض گرفتن را افاده می کند اما زمانی که به باب افعال بردہ می شود مفید معنای قرض دادن می باشد.<sup>(5)</sup>

این معنی در آیه‌ی

ص: 75

-- حجر/83

-- انعام/141

-- ترجمه آیت الله مشکینی

-- رک: حسینی طهرانی، علوم العربية/56

-- رک: قرشی، قاموس قرآن 5/306

(مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيَضْعِفَهُ لَهُ)(1) قابل مشاهده است.

یادسپاری:

برخی پژوهشگران قرآنی افعال مزید سوره کهف را مورد بررسی قرار داده اند که سهم باب افعال 29 فعل است که از این تعداد 20 مورد در معنای تعدیه به کار رفته است.(2)

## باب تفعیل

همان گونه که ذکر شد باب تفعیل نیز از موارد پر کاربرد در قرآن کریم می باشد به طوری که 1333 صیغه از 162 ماده از این باب در قرآن استعمال شده است.(3) معنای غالبی این باب نیز مانند باب إفعال تعدیه می باشدمانند: (مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْض)(4) که واژه‌ی «مکن» لازم است(5)

چون به این باب رفته متعدد شده و در مفعول عمل کرده است(6) لیکن معانی تکثیر، تدریج، مبالغه، ضد معنای افعال، سلب و مانند آن را نیز افاده می کند.(7)

برای نمونه در سوره کهف، 14 مورد از باب تفعیل استفاده شده که در همه‌ی موارد به گونه‌ی معنای مبالغه در نظر گرفته شده است.(8)

ص: 76

- 
- 1-- بقره/11 و حديد/245؛ کیست که به خدا وامی نیکو دهد تا خدا آن را برای او دو چندان کند.
  - 2-- رک: بن معتوق صابرینه، مقاله أبنية الأفعال و دلالاتها سورة الكهف أنموذجا/80
  - 3-- اوسط خانجانی، مقاله بررسی معانی کاربردی افعال مزید در قرآن مجید/48
  - 4-- انعام/6؛ به آنان در پهنه زمین، نعمت‌ها و امکاناتی دادیم.
  - 5-- رک: فيومى، المصباح المنير/577
  - 6-- مثال دیگر فعل لازم «سار» می باشد که در آیه «هُوَ الَّذِي يُسَّرِّ يَرْكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ؛ او کسی است که شما را در خشکی و دریا گردش می دهد.» (يونس/22) متعدد استعمال شده است. رک: اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 6/32
  - 7-- رک: حسينی طهرانی، علوم العربية/62
  - 8-- رک: بن معتوق صابرینه، مقاله أبنية الأفعال و دلالاتها سورة الكهف أنموذجا/88

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِهِ) [\(1\)](#)

### پرسش و پاسخ:

در این آیه شریفه ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا دربارهٔ قرآن از واژهٔ «نَزَّلَ» و کتب آسمانی دیگر را از واژهٔ «أَنْزَلَ» استفاده کرده است؟

در جواب باید گفت: یکی از معانی باب تفعیل «تدریج» است و واژهٔ «نَزَّلَ» نیز همین معنی را افاده می‌کند بنابراین معنای مذکور، نشان دهندهٔ این است که نزول قرآن به تدریج صورت گرفته است. [\(2\)](#)

\*\*\*

(وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ) [\(3\)](#)

واژهٔ «غلق» در این آیه به باب تفعیل رفته تا مفید معنای تکثیر [\(4\)](#) یا مبالغه [\(5\)](#) باشد.

\*\*\*

باب تفعیل در آیات ذیل نیز مفید معنای تکثیر یا مبالغه می‌باشد.

(فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْتُهُ وَقَطَعْنَ أَيْتَدِيهِنَ) [\(6\)](#); چون او را دیدند بزرگش شمردند و (واله جمالش شدند به حدی که) دست هایشان را سخت بریدند. [\(7\)](#)

ص: 77

- 
- نساء/136؛ ای اهل ایمان! به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و به کتابی که پیش از این فرستاده [از روی صدق و حقیقت] ایمان بیاورید.
  - ابن عاشور، التحریر و التنویر 4/281
  - یوسف/23؛ و [در فرصتی مناسب] همه درهای کاخ را بست و به او گفت: پیش بیا [که من در اختیار توام].
  - اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 6/256، حسینی طهرانی، علوم العربیة/61، راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن 612
  - ابن عاشور، التحریر و التنویر 12/46، کاشانی ملا فتح الله، زبدۃ التفاسیر 3/355
  - یوسف/31
  - ترجمه آیت الله مشکینی 7

(قالَ سَنُقْتَلُ أَبْنَاءُهُمْ) [\(1\)](#); گفت: به زودی پسراشان را به سختی می کشیم. [\(2\)](#)

(الَّذِي جَمَعَ مَالًاً وَعَدَّهُ) [\(3\)](#); همان که ثروتی فراهم آورده و [پی در پی] آن را شمرد [و ذخیره کرد]. [\(4\)](#).

\*\*\*

## معنای خلاف باب افعال

(قالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا) [\(5\)](#)

واژه‌ی «فرط» معنای تقدیم و پیشی گرفتن را افاده می کند همان‌گونه که در آیه (فَالا رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا); [\(6\)](#) «گفتد: پروردگار! ما می ترسیم که [پیش از دعوت کردنش به حق] با سخت گیری و شکنجه بر [ضد] ما پیشی گیرد» به این معنی اشاره دارد [\(7\)](#) و باب افعال او معنای زیاده روی در پیشی گرفتن را در بردارد [\(8\)](#) ولی زمانی که در باب تعییل استعمال شود ضد معنای باب افعال را افاده می کند. [\(9\)](#) مانند آیه‌ی (أَنْ تُتَوَلَّ نُفُسٌ يَا حَسَّرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ) [\(10\)](#) که واژه‌ی «فرط» مفید معنای «کوتاهی کردن» می باشد.

ص: 78

1- اعراف/127

2- رک: ابن عاشور، التحریر و التنویر 8/244، رک: ترجمه آیت الله مشکینی، استاد مجتبوی

3- همزه 2/

4- ترجمه آیت الله مشکینی، رک: ابن عاشور، التحریر و التنویر 30/473

5- انعام/31؛ می گویند: ای بر ما دریغ و افسوس که نسبت به تکالیف و وظایف شرعی خود کوتاهی کردیم.

6- طه/45

7- رک: ابن عاشور، التحریر و التنویر/125

8- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن 631/

9- رک: خطیب عبد‌الکریم، التفسیر القرآنی للقرآن 7/458

10- زمر/56؛ تا مبادا آنکه کسی بگوید: دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم.

بر اساس پژوهش های انجام شده، از این باب در قرآن کریم 341 مرتبه در 64 ماده استعمال شده است. معروف ترین و رایج ترین معنای آن مشارکت است.[\(1\)](#) دانشمندان علم صرف باری این باب معانی را برشمرده اند که عبارتند از: مشارکت، تعدیه، تکثیر، معنای ثلاثی مجرد با تأکید و دیگر موارد.

### (يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا) [\(2\)](#)

ممکن است گفته شود که «يُخَادِعُونَ» باب مفاهیله است و این باب، دلالت بر انجام فعل بین دو نفر را دارد و این از خدای متعال به دور است و همچنین از مؤمنان نیز این کار قبیح است.

در جواب باید گفت که در اینجا فعل «يُخَادِعُونَ» به معنای ثلاثی مجرد آن است و در آن حاصل شدن فعل بین دو نفر قصد نشده است و فقط نسبت به ثلاثی مجرد آن دارای مبالغه است.[\(3\)](#) مثال دیگر آن آیه‌ی (قاتَّهُمُ اللَّهُ أَنِّي يُؤْفِكُونَ)[\(4\)](#) که در اینجا نیز باب مفاهیله معنای ثلاثی مجرد به همراه مبالغه را افاده می‌کند.[\(5\)](#) از نمونه‌های دیگر می‌توان به (وَإِذْ واعَدْنَا)[\(6\)](#)

موسیٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً)[\(7\)](#)، (وَقَاسَمَهُمَا)[\(8\)](#) إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ)[\(9\)](#) اشاره کرد.

ص: 79

- 1- خانجانی، مقاله بررسی معانی کاربردی افعال مزید در قرآن مجید/16
- 2- بقره/9؛ [به گمان باطلشان] می خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند.
- 3- رک: ابن عاشور، التحریر و التنویر 1/272
- 4- توبه/30؛ خدا آنان را نابود کند، چگونه [از حق به باطل] منحرف می شوند.
- 5- ابن عاشور، التحریر و التنویر 10/70
- 6- رک: درویش، اعراب القرآن و بیانه 1/101
- 7- بقره/51؛ و [یاد کنید] زمانی که [برای نازل کردن تورات] چهل شب با موسی و عده گذاشتیم.
- 8- درویش، اعراب القرآن و بیانه 3/323، بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التاویل 3/9
- 9- اعراف/21؛ و برای هر دو سوگند سخت و استوار یاد کرد که یقیناً من برای شما از خیر خواهانم [و قصد فریب شما را ندارم.]

در این مثال باب مفاعله معنای «مشارکت» را افاده می کند. (۲) آیت الله مکارم، ذیل آیه چنین بیان می کند:

این نکته نیز قابل توجه است که جمله «راعنا» - علاوه بر آنچه گفته شد - خالی از یک نوع تعبیر غیر مؤدبانه نیست، زیرا «راعنا» از ماده مراعات (باب مفاعله) است و مفهومش بنابر معنای مشارکت این می باشد "تو ما را مراعات کن، تا ما هم تو را مراعات کنیم" و چون این تعبیر (علاوه بر سوء استفاده هائی که یهود از آن می کردند) دور از ادب بوده است قرآن مسلمانان را از آن نهی کرده است. (۳)

## افتعال

باب افعال ۹۵۰ مرتبه از ۹۸ ماده در قرآن کریم استعمال شده است که شایع ترین معنای آن بنابر نظر دانشمندان علم صرف «مطاوعه» می باشد و علاوه بر این معنی در مشارکت، جهد، تعدیه و دیگر موارد نیز به کار برده شده است. (۴)

(وَلَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتِ) (۵)

(وَإِنْ طَائِفَاتٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ افْتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمْ) (۶)

اربابان لغت واژه‌ی «اقتتال» را مفید معنای مشارکت دانسته اند. (۷)

ص: 80

- 
- 1- بقره/104؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! [هنگام سخن گفتن با پیامبر] مگویید: راعنا [یعنی: در ارائه احکام، امیال و هوش‌های ما را رعایت کن]
  - 2- مکارم، الأمثل فی تفسیر الكتاب الله المنزل 1/384، اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 1/542
  - 3- مکارم، نمونه 1/386
  - 4- رک: خانجانی، مقاله بررسی معانی کاربردی افعال مزید در قرآن مجید/18، حسینی طهرانی، علوم العربیة 76
  - 5- بقره/253؛ اگر خدا می خواست کسانی که بعد از آنان [در طول قرون و اعصار] آمدند، پس از آنکه دلایل و براهین روشن به آنان رسید، با هم نمی جنگیدند.
  - 6- حجرات/9؛ و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند میان آنها صلح و آشتی برقرار کنید.
  - 7- رک: راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن 656، رک: آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم 13/301

(لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا أَكْسَبَتْ) (1)

برخی از دانشمندان علم صرف واژه‌ی «اکتسبَتْ» را مفید معنای جهد و تلاش در عمل دانسته‌اند. (2)

## تفّعل

باب تفّعل نیز از باب‌های پرکاربرد در قرآن کریم می‌باشد این باب 422 مرتبه از 88 ماده در قرآن کریم مورد استفاده قرار گرفته است راجع ترین معنای این باب مطابعه‌ی باب تفعیل است و معنای تکلف، تدریج، اتخاذ و مانند آن را نیز افاده می‌کند. (3)

(يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكُادُ يُسِيغُه) (4)

برخی از مفسران و لغویان این فعل را مفید معنای تکلف و یا تدریج دانسته‌اند. (5)

## تفاعل

باب تفاعل در 39 ماده در قرآن کریم استعمال شده است که مصادیق آن 105 مورد شمارش شده است. معروف ترین معنای آن مشارکت است. (6) معروف ترین مثال قرآنی این

ص: 81

1- بقره/286؛ هر کس عمل شایسته‌ای انجام داده به سود اوست، و هر کس مرتکب کار زشتی شده به زیان اوست.

2- حسینی طهرانی، علوم العربیة/77

3- رک: خانجانی، مقاله بررسی معانی کاربردی افعال مزید در قرآن مجید/20، حسینی طهرانی، علوم العربیة/85

4- ابراهیم/17؛ آن را [به سختی و مشقت] جرعه جرمه می‌نوشد، [و به خواست خود حاضر به نوشیدن نیست، بلکه به زور و جبر در گلویش می‌ریزند،] و [او] نمی‌تواند آن را به [آسانی] فرو برد، و مرگ از هر طرف به او رومی کند.

5- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن/192، طیب سید عبد الحسین، أطیب البيان فی تفسیر القرآن 7/374

6- رک: خانجانی، مقاله بررسی معانی کاربردی افعال مزید در قرآن مجید/22، حسینی طهرانی، علوم العربیة/93

باب در معنای مشارکت، آیه‌ی (وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعَدْوَانِ) [\(1\)](#) می‌باشد. از دیگر معانی این باب می‌توان به تظاهر و مطاوعه اشاره کرد.[\(2\)](#)

## استفعال

باب استفعال نیز از موارد پر کاربرد قرآنی می‌باشد به گونه‌ای که 367 مرتبه از 71 ماده از این باب در قرآن به کار رفته است. معروف‌ترین معنای این باب «طلب» می‌باشد و در معانی وجودان الصفة، مطاوعه و موارد دیگر نیز استعمال می‌شود.[\(3\)](#)

واژه‌های ذکر شده در ذیل، مربوط به معنای «طلب» در باب استفعال می‌باشد.

يَسْتَهْجِيْونَ، [\(4\)](#) اسْتَهْوَتْهُ، [\(5\)](#) يَسْتَهِجُّونَ، [\(6\)](#) مُسْتَهْلِمُونَ، [\(7\)](#) يَسْتَرْفُونَ [\(8\)](#)

## پرسش

1. مهم‌ترین معنای باب إفعال چیست؟ توضیح دهید.

2. چند مثال قرآنی بیابید که فعل لازم با ورود به باب إفعال متعدد گشته است؟

3. توضیح دهید واژه‌ی «فرَط» ذیل آیه‌ی انعام/31 چه معنایی را افاده می‌کند؟

4. معنای مشارکت ذیل واژه‌ی «راعِنا» را توضیح دهید.

ص: 82

1-- مائدۀ/2؛ و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری نمایید، و یکدیگر را بر گناه و تجاوز یاری ندهید.

2-- حسینی طهرانی، علوم العربیة/94

3-- خانجانی، مقاله بررسی معانی کاربردی افعال مزید در قرآن مجید/23، حسینی طهرانی، علوم العربیة/102

4-- بقره/49 رک: ابن عاشور، التحریر و التنویر 1/476

5-- انعام/71 رک: ابن عاشور، همان 6/162

6-- ابراهیم/3 رک: اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 6/407

7-- صفات/26 رک: مکارم، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل 14/303

8-- مطففین/2 رک: طالقانی سید محمود، پرتوی از قرآن 3/234

1. (إِنَّ السَّاعَةَ آئِيَةً أَكَادُ أَخْفِيَهَا) [\(1\)](#)

با رجوع به تفسیر التحریر و التنویر ذیل کریمه ذکر شده در بالا، معنای «سلب» در واژه‌ی

«أَخْفِيَهَا» را بر اساس دیدگاه ابوعلی فارسی، توضیح دهید.

2. با جستجوی عبارت «للمبالغة» در تفسیر التحریر و التنویر مواردی دیگری که این مفسسه ر صیغه‌ی باب مفاعله را مفید معنای ثلاثی مجرد به همراه مبالغه دانسته است را بیابید. (حداقل دو مورد)

3. با جستجوی عبارت «للمطاوعه» در تفسیر التحریر و التنویر، مواردی را که باب افعال مفید معنای مطاوعه است را بیابید.

4. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَثَاقِلُهُمْ إِلَى الْأَرْضِ) [\(2\)](#)

با مراجعه به تفاسیر مختلف مانند الكشاف و یا التحریر و التنویر معنای «أثاقلهم» را توضیح دهید.

5. (فَلَمَّا اسْتَيَّسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَحِيًّا) [\(3\)](#)

با مراجعه به تفاسیر اطیب البیان، الكشاف و التحریر و التنویر ذیل واژه‌ی «استیاسوا» در آیه‌ی بالا، وجه تفاوت نظر هریک از مفسران را در معنای این واژه بیان نمایید.

ص: 83

15/ طه -- 1

38/ توبه -- 2

80/ یوسف -- 3

## یکسان بودن وزن برخی از مشتقان

گاه یک وزن در زبان عربی مشتقان مختلفی را در بر می‌گیرد که قرینه در کلام تعیین کننده‌ی آن می‌باشد.

(وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ) [\(1\)](#)

اختلاف است در بین مفسران، که واژه‌ی «منزل» از جهت صرفی و نحوی چیست و چه ترکیبی دارد؟

چهار احتمال در آن وجود دارد: اسم مفعول، مصدر میمی، اسم مکان [\(2\)](#) و اسم زمان.

برخی گفته اند: منزل (به صیغه مفعول) مصدر میمی و اسم مفعول است (وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا؛ بگو پروردگارا مرا از کشتی فرود آور فرود آوردن مبارکی). [\(3\)](#)

ابوحیان اندلسی در تفسیر خود مصدر و اسم مکان بودن را مناسب برای این آیه دانسته است. [\(4\)](#)

احتمال چهارمی نیز در آن وجود دارد و آن این است که واژه‌ی «منزل» اسم زمان باشد.

ص: 84

1-- مؤمنون/29؛ و بگو: پروردگارا! مرا در جایگاهی پرخیر و برکت فرود آور، که تو بهترین فرودآورندگانی.

2-- ابن عاشور، التحریر و التنویر 18/32

3-- قرشی، قاموس قرآن 7/45

4-- اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 7/558

با توجه به این قسمت از فراز صلوات ماه شعبان (و

آن‌گلّتَيِ دَارُ الْقَرَارِ وَ مَحَلَ الْأَخْيَار) (1)، طرف مکان و مفعول فیه مورد تایید قرار گرفته است، لیکن احتمالات دیگر نفی نشده است.

### یادسپاری:

اگر استعمال لفظ در اکثر از معنی جایز باشد، آیه شریفه می تواند هر چهار معنی را پوشش دهد.

### اجوف یا ناقص

(وَ اكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدُنَا إِلَيْكَ) (2)

برخی «هُدُنَا» را از ریشه‌ی «هُدیٰ یهُدی» پنداشته اند که در این صورت معنای هدایت شدیم (3) را افاده می کند اما اگر ریشه‌ی آن «هاد یهود» باشد به معنای - بازگشتم، توبه کردیم، سکون و آرامش یافتیم - می باشد.

حال سؤال این است که از کجا فهمیده شود این واژه از کدام ریشه است؟

با اندک تأمل در صرف هر دو واژه دانسته می شود که متکلم مع الغیر واژه‌ی «هُدیٰ یهُدی» در صورت معلوم بودن «هُدینا» و در صورت مجهول بودن «هُدینا» می باشد و بر وزن «هُدُنَا» نمی شود بنابراین واژه مذکور از ریشه‌ی «هاد یهود» است که بر سکون و آرامش دلالت دارد؛ این واژه نظیر «تاب یتوب» است که صیغه متکلم مع الغیر ماضی آن «تُبنا» می باشد. از این رو می توان گفت: هُدُنَا از جهت لفظ و معنا، مانند تُبنا می باشد.

ص: 85

1-- طوسی، مصباح المجتهد و سلاح المتبعد ج2، ص829

2-- اعراف/156؛ و برای ما در این دنیا و آخرت، نیکی مقرر کن که ما به سوی تو بازگشته ایم.

3-- ابن منظور، لسان العرب 3/439

این واژه در آیه (نَحْنُ نَقْصُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ) (1) و سه آیه دیگر (2)

بیان شده است، برخی آن را جمع تصور کرده اند (3) در حالی که قصص مصدر است (4) (قصصه

گفتن) و اگر جمع قصه بود باید به کسر قاف (قصص) بیان می شد. (5)

ناگفته نماند که برخی اسم مفعول بودن را نیز احتمال داده اند. (6)

### استعمال جمع و اراده‌ی مفرد

(وَ لَا يَأْتَى أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةُ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) (7)

برخی از مفسران اهل سنت بر این عقیده اند که این آیه در شأن خلیفه‌ی اول نازل شده است (8)

(هرچند این شأن نزول، مورد پذیرش شیعه نیست) اگر از آنها پرسیده شود که ضمایر این آیه (أُولُوا - يُؤْتُوا) به صورت جمع بیان شده است  
جواب خواهند داد ذکر جمع و

ص: 86

1- یوسف/3؛ ما بهترین داستان را بروز می خوانیم.

2- آل عمران/62، اعراف/176، قصص/25

3- لاھیجی، تفسیر شریف لاھیجی 2/492، ابو الفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن 6/11، کاشانی ملافع  
الله، منهج الصادقین فی الزام المخالفین 3/5، مکارم، نمونه 9/300

4- فراهیدی، العین 10/5، ابن منظور، لسان العرب 7/73، زبیدی، تاج العروس 4/422، طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 12/202

5- رک: طریحی، مجمع البحرين 3/511، فیومی، المصباح المنیر 2/506

6- طریحی / مجمع البحرين 3/511

7- نور/22؛ و از میان شما کسانی که دارندگان ثروت و گشايش مالی هستند، باید سوگند یاد کنند که از انفاق مال به خویشاوندان و  
تهی دستان و مهاجران در راه خدا دریغ ورزند.

8- بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل 4/102، ابن عاشور، التحریر و التنویر 18/151

اراده‌ی مفرد برای تعظیم و بزرگداشت اشخاص است.[\(1\)](#) ولی اگر به آنها در باره‌ی آیه ولايت [\(2\)](#)

گفته شود که این آیه در شان و منزلت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) نازل شده است برخی از آنها در جواب می‌گویند: حمل  
ضمایر جمع در آیه بر یک فرد، خلاف ظاهر است.[\(3\)](#)

### تفاوت موصول اسمی با موصول حرفی ( مصدری ) در واژه‌ی «ما»

هر گاه «ما»، موصول حرفی باشد با صله‌ی خود به تأویل مصدر می‌رود [\(4\)](#) و نیازی به عائد ندارد مانند: (لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا سُوَا يَوْمَ الْحِسَاب)[\(5\)](#)

در این آیه حرف «ما» جمله‌ی بعد از خود را به تأویل مصدر می‌برد یعنی: بسبب نسیانهم...[\(6\)](#)

### یادسپاری:

هر گاه واژه‌ی «ما»، موصول اسمی باشد نیاز به ضمیر عائد دارد مانند (إِنْ أَتَّبَعْ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيْيَ) [\(7\)](#) که ضمیر «یوحی» به موصول اسمی عود می‌کند.

### پژوهش

1. قاعده‌ی استعمال جمع و اراده‌ی مفرد را ذیل آیه‌ی مباھله بررسی کنید.

2. موصول حرفی را در سه آیه از قرآن کریم بررسی کنید.

ص: 87

- 
- 1-- رک: آلوسى، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم 9/322  
2-- مائده: ۵۵: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا يُقْبِلُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را بربپا می دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیستان] زکات می دهند.

3-- بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل 2/132

4-- انطاکی محمد، المنهاج فی القواعد والإعراب 234

5-- ص/26؛ چون روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند.

6-- درویش، اعراب القرآن و بیانه 8/354

7-- احقاف/9؛ من فقط از آنچه به من وحی شده پیروی می کنم.







اشاره

این درس به معرفی اجمالی علم نحو، تاریخچه و لزوم یادگیری آن، در بهره برداری از آیات قرآن کریم اشاره دارد.

ص: 91

روزی جمعی به خدمت پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله و سلم) رسیدند و پرسیدند آیا شما فرستاده‌ی خدا هستی؟ فرمود: بله. این قرآن که آورده‌ای از طرف خداست؟ فرمود: بله. پس به ما از این آیه خبر بد (إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُوْنِ اللَّهِ حَصَبٌ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ) (۱) پس آیا کسانی هم که مسیح (علیه السلام) را پرستیدند با او وارد آتش می‌شوند؟

حضرت رسول (صل الله علیه و آله و سلم) فرموند: خداوند قرآن را برابر من به زبان عرب نازل کرده و آنچه در لغت عرب متعارف است این است که «ما» برای غیر ذوی العقول، «من» برای ذوی العقول و «الذی» را برای هر دو استعمال می‌کنند و اگر شما عرب باشید این را می‌دانید فرمود: إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ وَ بَنْتُ هَيْبَةً را اراده کرد که می‌پرستیدند و صاحب عقل نبودند و حضرت مسیح (علیه السلام) دارای عقل است و داخل در آنها نمی‌شود. و اما اگر می‌فرمود إِنَّكُمْ وَ مَنْ تَعْبُدُونَ او را نیز شامل می‌شد. آن جماعت: ای رسول خدا درست می‌فرماید. (۲)

و این علم نخستین دانشی است که در اسلام تدوین شده، و از زمان پیدایش آن نزدیک به چهارده سده می‌گذرد.

و در تعریف آن گفته‌اند: علمی است که از احوال آخر کلمه از حیث اعراب و بناء و چگونگی ترکیب کلمات با یکدیگر سخن می‌گوید. (۳)

ص: 92

---

1- -- انبیاء/98

2- -- کراجکی، کنز الفوائد/187

3- -- اندلسی، الهدایة فی النحو/15

عالی برجسته جهان اسلام ابن ابی الحدید معتزلی در ابتدای کتاب ارزشمند خود چنین می‌نگارد:

از جمله دانش‌ها دانش نحو است و تمامی مردم می‌دانند که حضرت علی (علیه السلام) اولین کسی است که این علم را پی‌ریزی نمود و جوامع و اصول آن را به ابوالأسود إلقاء نمود از جمله اینکه کلام بر سه قسم است: اسم، فعل و حرف، تقسیم کلمه به معرفه و نکره و تقسیم وجهه اعرابی به رفع، نصب، جز و جزم، و این خود از زمرة شگفتی‌ها است که به یک انسان هدیه می‌گردد زیرا نیروی استنباط بشر نمی‌تواند بدین پایه از استنباط دست یابد.[\(1\)](#)

در تاریخ پیدایش نحو آمده است که در زمان حضرت علی (علیه السلام) دو نفر برای رفع مخاصمه پیرامون یک مسأله مالی نزد حضرت آمدند یکی از آنها به حضرت گفت: ماله عندي حق، حضرت (علیه السلام) در جواب به او گفتند پس حق برادر خود را بده، آن مرد گفت نه او حقی ندارد حضرت (علیه السلام) متوجه شدند که او در سخن خود دچار اشتباہ شده است یعنی باید می‌گفت ما لَه عندي حق. أبوالأسود در آنجا حضور داشت حضرت (علیه السلام) به او فرمودند: أُنْجُح لِلنَّاسَ نَحْوًا يَعْتَمِدونَ عَلَيْهِ؛ طریقی را به مردم نشان بده که در سخن گفتن بدان تکیه و اعتماد کنند.[\(2\)](#)

در اهمیت علم نحو این بس که پی‌بردن به حقایق علوم نقلی و نفوذ بر اسرار آن، بدون علم نحو ممکن نیست و درک دقیق کلام الهی و سخنان اهل بیت (علیهم السلام) و همچنین فهم دیگر علوم و رسیدن به بالاترین مدارج علمی (اجتهاد) وابسته به یادگیری این علم است. آن چنان که در مورد این علم گفته اند: النحو فی الكلام كالملح فی الطعام.[\(3\)](#) زیرا نمک است که باعث لذیذ بودن غذا می‌شود.

ص: 93

---

1-- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة 1/20؛ با اندک تصرف

2-- میر حاجی، حمید رضا، مقاله تاریخ نحو 1

3-- ابن عاشور، التحریر و التنویر 274/28

إعراب، مهم ترین علم در میان علوم قرآن است زیرا تمام بیان ها به آن نیازمند است و این دانش است که پرده از الفاظ دارای اخلاق و پیچیدگی بر می دارد و مفاهیم را از پوسته ای الفاظ بیرون می کشد و آن معیار کلام است که کاستی و برتری کلام جز با آن دانسته نمی شود.

**پیشینه**

در قسمت های قبل بیان شد که أبو الأسود به تدوین علم نحو پرداخت. وی شاگردانی نیز تربیت کرد که در علم نحو جانشین او شدند و آنها عبارتند از عنبرة الفیل، میمون الأقرن و یحیی بن یعمر العدونی؛ این جماعت شاگردانی تربیت کردند که معروف ترین آنها عبد الله ابن ابی اسحاق الحضرمی، عیسیی بن عمر الثقفی، أبو عمر بن العلاء و بعد از ایشان خلیل بن احمد (م 175ق) از شاگردان امام صادق (علیه السلام) (م 148ق) در رأس دانشمندان قرار گرفت.<sup>(1)</sup> بعد از ایشان سیبویه (م 180ق) و کسایی (م 189ق) عهده دار امر تعلیم نحو شدند و در این زمان دو فرقه بصری و کوفی تشکیل شد که در رأس بصریان، سیبویه و در رأس کوفیان، کسایی قرار گرفت.

معمولًا - ابو جعفر الرواسی و معاذ الهراء را از نحویان کوفه می دانند و گویند ابو جعفر رواسی از عیسیی بن عمر و ابو عمرو بن العلاء (م 154ق) نحو آموخت و به کوفه بازگشت و کسایی نزد او نحو را فرا گرفت اما ابو جعفر رواسی در نحو، آرای با ارزشی ندارد که بتوان به آنها استناد کرد بنابراین باید گفت که پیدایش مکتب کوفه در حقیقت با حضور کسایی و شاگردش فراء بوده است و آن دو اساس مکتب کوفه را پایه گذاری کردند و موجودیت نحو کوفه با ظهور آن دو نفر اعلام شد.<sup>(2)</sup>

ص: 94

---

1-- رک: سیوطی، تحفة الأديب فی نحاة مغنى اللبيب 2/542، ولد ابا، محمد مختار، تاريخ النحو العربي في المشرق والمغرب/11

2-- علوی مقدم، در قلمرو بلاگت 2/969

دانشمندان مشهور نحو اهل بصره بعد از سیبويه عبارتند از: سعید بن مساعدة اخفش اوسط (م 215ق)، بکر بن عثمان مازنی (م 248ق)، محمد بن یزید مبرد (م 285ق)، ابو اسحاق الزجاج (م 311ق) و ابوبکر بن سراج (م 316ق)، أبو علی فارسی (م 377ق) و أبو عبد الله حسین بن احمد بن خالویه شیعی (م 370ق) که کتاب «جمل النحو» او دلیل بر تسلط و احاطه او بر تراکیب کلام عرب است. بعد از او به ترتیب؛ عبد القاهر جرجانی (م 471ق)، أبو القاسم زمخشیری (م 538ق)، ابن حاچب (م 646ق)، ابن عصفور الشیعی (م 669ق)، ابن مالک (م 672ق)، محمد بن الحسن استرآبادی (م 684ق) و بعد از او أبو حیان اندلسی (م 745ق) ریاست علم نحو را بر عهده داشتند.

اما دانشمندان مکتب کوفه بعد از کسایی به ترتیب عبارتند از: ابو زکریا یحیی بن زیاد الفراء، سلمة بن عاصم، احمد بن یحیی ثعلب (م 291ق)، محمد بن احمد (ابن کیسان) (م 299 یا 320ق)، ابوبکر بن محمد بن القاسم (ابن الأنباری) (م 328ق). البته باید گفت به خاطر اینکه کتاب های دانشمندان کوفه دارای الفاظ مبهم و پیچیده بود علم آنان مهجور ماند و با فوت این اشخاص که در اوایل سده سوم هجری بودند نحو کوفی عقیم ماند و رشد نکرد تا اینکه به فراموشی سپرده شد.



اشاره

نقش حروف جرّ مختلف در تغییر معنای یک فعل و همچنین تأثیر به سزای برعی از این حروف در برداشت از آیات قرآن کریم از اهداف آموزشی این درس خواهد بود.

ص: 97

حروف جرّ از حروف عامل در زبان عربی است که در اسم عمل کرده و آن را مجرور می کند و مشهورترین آنها عبارتند از: من- إلى- حتى- خلا- عدا- حاشا- فی- عن- علی- مذ- منذ- ربّ- لام- کی- واو- تاء- کاف- باء- لعلّ- متى،[\(1\)](#) در ادامه به برخی از آنها اشاره می شود.

### باء تبعيض:

معروف ترین مثال این قسمت آیه‌ی وضو<sup>(2)</sup> می باشد.

جناب زراره از امام صادق (علیه السلام) سؤال می کند که از چه نشانه‌ای در آیه به این مطلب پی بردید که مسح قسمتی از سر و قسمتی از پاهای در وضو واجب است نه همه‌ی آن؟

امام (علیه السلام) با تبسمی می فرمایند: از استعمال حرف باء در این قسمت که مربوط به مسح سر و پاهای می باشد فهمیده می شود چرا که حرف باء در اینجا برای تبعیض است.[\(3\)](#)

چرا خداوند متعال فرمود: (وَ امْسَأْ حُوا بِرُؤْسِكُمْ) و حرف باء را در این فراز اضافه کرد در صورتی که می توانست مانند فراز قبل (فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ) بدون حرف «باء» بیان کند

ص: 98

---

1-- باء تاء کاف لام واو منذ مذ خلا ربّ حاشا من عدا فی عن علی حتّی إلى؛ بیشتر حروف جرّ در این شعر بیان شده است.

2-- مائدہ/6

3-- کلینی، الکافی 3/30

چون در این جا حرف «باء» وجود ندارد، هنگام وضو باید تمام صورت شسته شود. بنابراین وجود «باء» در فراز (و امسحوا بِرُؤسُكُمْ) نشان دهنده‌ی نکته‌ای است و آن معنای تبعیضیه بودن حرف «باء» می‌باشد.<sup>(1)</sup> برخی ادبیان یکی از معانی حرف «باء» را تبعیض دانسته‌اند.<sup>(2)</sup>

بحث دیگری که در آیه‌ی وضو مطرح است پیرامون حرف جر «إِلَى» می‌باشد که این حرف در «إِلَى الْمَرَاقِق» به چه معناست؟ آیا إلى به معنای «به سوی» است یا به معنای حدّ (تا) می‌باشد؟

به کمک شش قرینه مشخص می‌شود که حرف إلى، معنای حدّ (تا) را در بردارد.

اولاً «إِلَى» در آیه‌ی شریفه قید حکم «فَاغْسِلُوا» نیست بلکه قید موضوع «أَيْدِيْكُمْ» می‌باشد بنابراین آیه در صدد بیان محدوده‌ی شستن دست است نه نحوه‌ی شستن آن.

ثانیاً واژه‌ی آیدی، مشترک لفظی است و قید «إِلَى الْمَرَاقِق» تعیین کننده‌ی معنای مقصود، از معانی ید است. که آیا مراد از ید، انگشتان است یا کف دست تا مچ است یا تا آرنج یا تا کتف است؟

ثالثاً قرینه‌ی عقلایی و عرفی بر این اساس استوار است که شستن معمولاً از بالا به پایین انجام می‌گیرد نه از پایین به بالا.

رابعاً قاعده‌ی الأقرب یمنع الأبعد (مرجع نزدیک تر ما را از مرجع دورتر باز می‌دارد) بیان گر این است که «إِلَى» قید ایدیکم است نه قید فاغسلوا.

خامساً روایات شیعه ذیل آیه، طریقه‌ی صحیح وضو گرفتن را تبیین می‌کند.<sup>(3)</sup>

سادساً اگر «الى المراقب» قید «فاغسلوا» باشد لازم می‌آید که شستن صورت نیز به سوی مراقب باشد و حال آنکه این امر ممکن نیست.

ص: 99

--1 همان

--2 حسن، النحو الوافى 2/454

--3 رک: کلینی، الکافی 3/26؛ فَغَسَلَ بِهَا ذِرَاعَهُ مِنَ الْمِرْقَقِ إِلَى الْكَفِّ لَا يَرْدُهَا إِلَى الْمِرْقَقِ

در آیه‌ی (لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي) (۱) نیز «باء» برای تبعیض به کار رفته است همچنین در آیه‌ی تیمّم (فَامْسَأْهُوَ بِوْجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ) (۲) نیز، «باء» برای تبعیض است و تیمّم به برخی از صورت و دستان تعلق می‌یابد.

### تذکر:

باء تبعیض گاهی تبعیض اجزائی است مثل آیه‌ی وضو که مراد مسح بخشی از روی سر است و گاهی تبعیض افرادی است مانند (و لَيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُعْوِبِهِنَّ) (۳) یعنی برخی روسری‌های خود را برابر گریبان‌های خود بیفکنید.

### باء بدلت:

(وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا) (۴)

برخی گفته‌اند: کلمه‌ی «بِآیَاتِ» متعلق است به فعل «تَشْتَرُوا»، به خاطر اینکه تضمین معنای «تستبدلوا» را افاده کند. (۵)

### تقد و بررسی:

علت اینکه مفسران در آیه‌ی شریفه تضمین گرفته اند به خاطر این است که آیه می‌فرماید ثمن را نخرید و اشکال این است که مشتری ثمن را خریداری نمی‌کند بلکه مشتری، خریدار مثمن است؛ بنابراین اگر اشتراء، به استبدال تفسیر شود مشکل برطرف می‌شود.

لیکن راه دیگری نیز برای حل مشکل وجود دارد توضیح اینکه:

ص: 100

1- - (طه/94)؛ نه ریش مرا بگیر. یادسپاری: طبق بررسی انجام گرفته، از مترجمان و مفسران، مؤلف یا محققی به باء تبعیض ذیل این آیه اشاره نکرده است.

2- - (نساء/43) و (مائده/6)؛ و از آن بخشی از صورت و دست هایتان را مسح نمایید.

3- - نور/31

4- - مائدہ/44؛ و آیاتم را به بهایی اندک مفروشید.

5- - صافی، الجدول فی اعراب القرآن 6/360

ما در خارج دونوع ثمن داریم:

یک نوع ثمن داریم که به معنای بهاء و قیمت است و نقطه‌ی مقابل مثمن است.[\(1\)](#)

نوع دیگر، ثمن به معنای اعم است که به معنای متع و کالا می باشد.[\(2\)](#) و مقابل مثمن نیست بلکه شامل مثمن نیز هست.

و مراد آیه‌ی شریفه ثمن از نوع دوم است که در این صورت دیگر نیازی به گرفتن تضمین نیست. بنابراین «اشتراء» به معنای خریدن که معنای اصلی واژه است به کار رفته است و «باء» معنای بدليت را افاده می کند، و ترجمه‌ی آیه چنین است: به جای آيات من، خریدار کالای اندک (دنيا) نشويد.

به نظر می رسد در آیه‌ی زیر نیز حرف «باء» معنای بدليت را افاده می کند چنانچه برخی مفسران به آن اشاره کرده اند.[\(3\)](#)

(وَمَنْ يَكُفِرُ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبَطَ عَمَلَهُ)[\(4\)](#)

و شاهد این مطلب آیه‌ی شریفه‌ی (وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفُرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلُ)[\(5\)](#) است که حرف «باء» معنای بدليت را افاده می کند.[\(6\)](#)

### نقد و بررسی احتمالات دیگر:

احتمال‌های دیگری نیز در این آیه پیرامون معنای حرف «باء» ذکر شده است:

احتمال دوم: و من يكفر بما يجب الإيمان به[\(7\)](#)

ص: 101

1- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن/177

2- از مقایسه دو آیه‌ی «فُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ؛ بگو: متع دنيا اندک است» (نساء/77) با آیه‌ی «وَ لَا - تَشْتَرُوا بِيَاتِيٍ ثَمَنًا قَلِيلًا» نتیجه‌ی مذکور به دست می آید.

3- سبزواری، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن 7/271

4- مانده/5؛ و هر کس به ایمان و اعتقاد کفر ورزد، قطعاً عملش تباہ و بی اثر می شود.

5- بقره/108؛ و کسی که کفر را به جای ایمان اختیار کند، تحقیقاً راه راست را گم کرده است.

6- سبزواری، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن 7/271

7- کاشانی، منهج الصادقین فی إلزام المخالفین 3/189، مکارم، نمونه 4/283، ترجمه‌ی قرآن سراج، یاسری

تقد و بررسی:

این معنی برای آیه سه تقدیر لازم دارد (ما، یجب، به)، در حالی که تقدیر گرفتن خلاف ظاهر است.

احتمال سوم: من جحد بالاًيمان (حرف «باء» به معنای الصاق) (1)

تقد و بررسی:

لازمه‌ی این برداشت از آیه، تفسیر کردن اعم به اخص می‌باشد. چون کفر دو قسم است: تردیدی و جحودی، و این برداشت از آیه فقط کفر جحودی را در بر می‌گیرد.

احتمال چهارم: و من يكفر فى الايمان (حرف «باء» به معنای فی؛ یعنی هر کس درباره‌ی ایمان کفر بورزد.)

تقد و بررسی:

اگر بتوانیم حرف «باء» را به معنای خودش بگیریم (مانند معنای بدلیت که ذکر شد) دیگر نیازی به اینکه حرف «باء» را به معنای حرف «فی» بگیریم نیست.

## حروف گوناگون و زائد

(وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدَىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (2)

سؤال در مورد آیه‌ی ذکر شده این است که چرا هر دو عبارت لعلی هدی و فی ضلال، با حرف جرّ یکسان بیان نشده است؟ مثلاً نفرمود لعلی هدی او علی ضلال مبین.

علامه طباطبائی (قده) ذیل این آیه می‌نگارد:

اختلاف تعبیر برای اشاره به این نکته است که «هدایت شده و راه یافته» مانند کسی می‌ماند که بر بالای بلندی قرار دارد، و راه و پایان کارش را می‌بیند، که به سعادت او منتهی می‌شود، از این رو فرمود: «لعلی هدی؛ بر بالای هدایت است»، ولی گمراه از آنجا که فرو

ص: 102

1-- ترجمه‌ی قرآن رضایی، مجتبی‌ی

2-- سپا/24؛ و بی تردید ما یا شما بر هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم.

رفته در ظلمت است، حتی جای پای خود را نمی بیند، که کجا قدم بگذارد، تا چه رسید به اینکه پایان راه خود را ببیند، و بفهمد که چه وظیفه ای دارد، از این رو در طرف ضلالت فرمود: «أَوْ فِي ضَلَالٍ؛ فَرُو رَفْتَهُ إِنْ رَكِبَ الْجَمَارَةَ»<sup>(1)</sup>.

از این رو در قرآن کریم هدایت در همه جا با «علی» (علی هدی) و ضلالت در اغلب موارد<sup>(2)</sup> با حرف «فی» (فی ضلال) به کار رفته است.

(وَقَاتُلُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّهُ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذِنَنَا وَفُرُّقُ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنَكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ)<sup>(3)</sup>

چرا در آیه‌ی شریفه از حرف جر «من» استفاده شده است؟

برخی مانند «ابن عاشور» علت قرار گرفتن حرف «من» را این چنین می‌داند:

حرف «من» در اینجا زائد است و به خاطر تأکید کردن مضامون کلام در اینجا قرار گرفته که همان قرار داشتن حجاب در بین دو طرف است.<sup>(4)</sup>

## تغییر معنای یک فعل با حروف جر مختلف

واژه‌ی «استوی» با حروف جر مختلف و بدون حرف جر، معانی متفاوتی را افاده می‌کند.

الف: (هُلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا) (هود/24)

در اینجا واژه‌ی «یستویان» چون بدون حرف جر به کار رفته معنای «تساوی» را افاده می‌کند.

ص: 103

1- رک: طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن 374/16، ابن عاشور، التحریر و التنویر 58/22، آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم 314/11

2- به غیر از آیه «قَالَ يَا قَوْمَ لَيْسَ بِي صَدَلَلَةً؛ گفت: ای قوم من! هیچ گمراهی و انحرافی در من نیست» اعراف/61؛ رک: ابن عاشور، التحریر و التنویر 149/8

3- فصلت/5؛ و گفتند: دل‌های ما از [دراک] حقایقی که ما را به آن می‌خوانی در پوشش‌های سختی است، و در گوش‌های ما سنگینی است، و میان ما و تو پرده ای وجود دارد، بنابراین تو کار خود را انجام بده و ما هم کار خود را انجام می‌دهیم.

4- رک: ابن عاشور، التحریر و التنویر 11/25، آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم 12/349، زمخشی، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل 4/185، اندلسی، البحر المحیط فی التفسیر 289/9

استوی به همراه حرف جر «إلى» معنای «قَصَدَ إِلَيْ» یا «الْتَّفَتَ إِلَيْ» را افاده می کند.[\(1\)](#)

ج: (ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ) [\(2\)](#)

این واژه با حرف جر «على» معنای «سلط و استیلاء» را افاده می کند.[\(3\)](#) ناگفته نماند که چون در این آیه سخن از تدبیر عالم است از این سیاق فهمیده می شود که «استوی على العرش» معنای استیلاء را در بر دارد.

د: (فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ) (فتح/29)

«استوی» با حرف «على» در این آیه معنای سر پا ایستادن را افاده می کند.[\(4\)](#) گفتی است که «سوق» جمع «ساق» است که به پایین پا گفته می شود.

\*\*\*

(وَ لَا يَرْغُبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَنْ نُفُسِهِ) (توبه/120)

از برخی کتب لغت استفاده می شود که واژه‌ی «رغبت» دو کاربرد دارد اگر با حرف «فی» متعدد شود معنای «میل» و اگر با حرف «عن» متعدد شود معنای «اعراض» را از باب تضمین افاده می کند. به نظر می رسد یک تضمين دیگر نیز در این عبارت وجود دارد و آن این است که فعل «رubb» به همراه حرف جر «باء» در این آیه متضمن معنای «مشتعلین» نیز می باشد. در این صورت معنای [ولَا يشتغلون بأنفسهم معرضين عن نفسه، مشغول به خودشان نباشند در حالی که از او (پیامبر اکرم (صل الله عليه و آله وسلم) اعراض کننده هستند] را افاده می کند.[\(5\)](#)

ص: 104

- 
- 1-- زمخشri، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل 189/4، بيضاوي، انوار التنزيل و اسرار التاویل 5/68
  - 2-- یونس/3؛ آن گاه بر تخت فرمانروايی و حکومت بر آفرینش چيره شد.
  - 3-- بيضاوي، انوار التنزيل و اسرار التاویل 16/3
  - 4-- کاشاني، منهج الصادقين في الزام المخالفين 399/8، بيضاوي، همان 132/5
  - 5-- الهى دوست، حميد، تضمين در قرآن و اسرار آن از نگاه مفسران 124؛ افعال دیگری نیز وجود دارند که با حروف جر مختلف معانی آنها تغيير می کند مانند واژه‌ی ضرب. رک: المنجد ذيل واژه

1. توضیح دهید به چه علت صنعت تصمین در آیه‌ی (وَ لَا تَسْتَرُوا بِآیاتِي ثَمَنًاً قَلِيلًاً) کاربرد ندارد؟
2. بر اساس مطالب خوانده شده، باء‌بدلیت را توضیح دهید؟
3. نقد احتمالات گوناگون ذیل آیه‌ی (وَ مَنْ يَتَبَدَّلُ الْكُفُرَ بِالْإِيمَانِ) را بیان کنید.
4. دیدگاه علامه طباطبایی (قده) را پیرامون علت بیان حروف جر مختلف (علی و فی) ذیل آیه‌ی (لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) بنویسید.
5. واژه‌ی «استوی» با چه حروفی متعددی می‌شود و چه معنایی را افاده می‌کند؟
6. با مراجعه به معاجم لغوی بیان کنید واژه‌ی «ضرب» با چه حروفی بیان شده و مفید چه معنایی می‌باشد؟

ص: 105

(إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ) <sup>(1)</sup> صدقات، فقط ویژه نیازمندان و تهیدستان [زمین گیر] و کارگزاران [جمع و پخش آن] و آنانکه باید دل هایشان را [برای تمایل به اسلام] به دست آورده شود، و برای [آزادی] بردگان و [پرداخت بدھی] بدھکاران و [هزینه کردن] در راه خدا [که شامل هر کار خیر و عام المنفعه می باشد] و در راه ماندگان است.

1. چرا در چهار مورد اخیر از حرف «لام» به حرف «فی» عدول شده است؟ و چرا در مورد آخر حرف «فی» تکرار شده است؟<sup>(2)</sup>

2. با مراجعه به تفسیر ابن عاشور علت اختلاف حروف جر در آیه‌ی بالا را بنویسید.

3. با توجه به واژه‌ی «مسحًا» در آیه‌ی (رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ) <sup>(3)</sup> بیان کنید حرف «باء» برای تبعیض است یا زائد؟

ص: 106

-- 1 - تویه/60

2 -- ابن عاشور، التحریر و التنویر 10/129

3 -- 33/ص

### اشاره

اختلاف در استینافی یا عاطفه بودن برخی حروف و همچنین مشخص نمودن معطوف عليه، و راز تقاؤت معنایی و تأثیر آن در برداشت از آیات، از دغدغه های ادبیان و مفسران است که در این درس با توجه به بررسی تعدادی از آیات به عنوان شاهد مثال، به آن پرداخته خواهد شد.

ص: 107

یکی از توابع در داشن نحو، عطف است که حکم متبع (معطوف عليه) را به تابع (معطوف) سرایت می‌دهد. اما در برخی موارد ممکن است در عبارتی مصدق معطوف عليه به درستی مشخص نگردد و باعث اشتباه در برداشت از معنی شود.

(قالوا يا شعيب أصلاتك تأمرك أن تترك ما يعبد آباونا أو أن تجعل في أموالنا ما شئتم)[\(1\)](#)

در اینجا حرف عطف، «او» و معطوف، جمله‌ی (آن تجعل في أموالنا ما شئتم) می‌باشد. اما برخی از مترجمان و مفسران در معطوف عليه این عبارت دچار سهو شده اند و آن را جمله‌ی «آن تترك» پنداشته اند و حال آنکه عطف بر این عبارت از نظر معنایی صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا در این صورت مفهوم آیه این است که حضرت شعیب (علیه السلام) به آنها دستور داده که در اموال خود هر کاری می‌خواهند انجام دهند.[\(2\)](#)

معطوف عليه در آیه شریفه واژه‌ی «ما» در عبارت «ما يعبد» می‌باشد که در این صورت فعل «ترک» بر «آن تجعل» داخل می‌شود.[\(3\)](#)

ص: 108

- 1- هود/87؛ گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان می‌دهد که آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند رها کنیم؟ یا از اینکه در اموالمان به هر کیفیتی که می‌خواهیم تصرف کنیم دست برداریم؟
- 2- رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن 10/322، ترجمه اشرفی ذیل آیه؛ (گفتند ای شعیب آیا نماز "دعای" تو فرمود تو را که ترك کنیم آنچه را می‌پرستیدند پدران ما یا آنکه اقدام کنیم در مال هایمان آنچه می‌خواهیم به درستی که هر آینه توئی بربار هدایت یافته) با اندک تصرف
- 3- رک: طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن 10/365، طبرسی، مجمع البیان 5/286، درویش، اعراب القرآن و بیانه 4/416، ابن عاشور، التحریر والتنویر 11/313

## مثال دیگر:

(فَاعْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَايقِ وَامْسَحُوا بِرُؤْسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ) [\(1\)](#)

این بار اختلاف در آیه به خاطر جمله ای است (معطوف علیه) که عبارت (وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ) به آن عطف شده است.

اگر معطوف علیه عبارت ذکر شده در بالا، جمله ای (فَاعْسِلُوا

وُجُوهَكُمْ) باشد که حکم فقهی آن موافق با نظر اهل تسنن است که قائل به شستن پا در وضو هستند و اگر عطف بر (وَامْسَحُوا

بِرُؤْسِكُمْ) شود حکم فقهی آن موافق با نظر شیعه می باشد که مسح پاها را لازم می دانند.

ناگفته نماند که علمای شیعه کلام اهل سنت را به دلیل وجود فاصله ای زیاد بین معطوف و معطوف علیه و نیز به دلیل انتقال از جمله ای (فَاعْسِلُوا

وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَايقِ) به جمله ای دیگر (وَامْسَحُوا بِرُؤْسِكُمْ) قبل از تمام شدن فراز پایانی جمله ای نخست (وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ)، موجب دو پهلوی و اجمال کلام و مخالف با فصاحت کلام خدا می دانند. [\(2\)](#)

## مغایرت بین معطوف و معطوف علیه

اصل این است که بین معطوف و معطوف علیه مغایرت وجود داشته باشد [\(3\)](#) به خاطر اینکه صحیح نیست چیزی بر خودش عطف شود [\(4\)](#)

ولی گاهی عرب زبانان این کار را به خاطر بعضی از غرض های بلاغی مانند تأکید انجام می دهند مانند «وَالْفَى قولها کذبا و مینا؛

ص: 109

---

-1 - مائده/6؛ صورت و دست هایتان را تا آرنج بشویید و بخشی از سرتان و روی پاهایتان را تا برآمدگی پشت پا مسح کنید.

-2 - شوستری، قاضی سید نور الله، نهاية الإقدام في وجوب المسح على الأقدام / 377

-3 - حسینی طهرانی، علوم العربیة 2/684

-4 - رک: خطیب قزوینی، الإيضاح فی علوم البلاغة، المعانی و البیان و البدیع / 121

سخن او را کذب و دروغ یافت» مین و کذب به یک معنی هستند ولی در این مثال به خاطر تاکید و تقویت معنی بر یکدیگر عطف شده اند.<sup>(1)</sup>

برخی با کمک این اصل در آیه‌ی (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُسْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأْتِيهِمُ الْبَيِّنَاتُ<sup>(2)</sup>) به این نتیجه رسیده اند که اهل کتاب مشرك نیستند.<sup>(3)</sup>

در جواب باید گفت: مغایرت بین معطوف و معطوف علیه از عطف خاص به عام<sup>(4)</sup> یا بالعكس<sup>(5)</sup> نیز حاصل است و در اینجا عطف عام به خاص است پس با هم تفاوت دارند بنابراین آیه‌ی بینه‌ی ۱/ بر مشرك نبودن اهل کتاب دلالت ندارد.<sup>(6)</sup>

\*\*\*

این سؤال و جواب در آیه ذیل نیز جاری است.

(حَافِظُوا عَلَى الصَّلَاةِ وَالصَّلَوةِ الْوُسْطَى):<sup>(7)</sup> بر تمام نمازها و به خصوص نماز میانه [که بر اساس پاره‌ای از روایات، نماز ظهر است] محافظت و مراقبت کنید.

در این مثال نیز عطف خاص بر عام شده است<sup>(8)</sup> و آن به خاطر اهتمام بیشتر به نماز وسطی بوده است.<sup>(9)</sup>

ص: 110

1-- حسن، النحو الوافى 3/472

2-- بینه‌ی ۱؛ کافران از اهل کتاب و مشرکان [از آین خود] جدا نمی‌شدند تا آن دلیل روشن برای آنان باید.

3-- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 2/223

4-- مانند آیه‌ی «مَنْ كَانَ عَمَّدُوا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوُّ لِلْكَافِرِينَ؛ هر که با خدا و فرشتگان و رسولانش و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد [کافر است]، و بی تردید خدا دشمن کافران است.» بقره/98

5-- مانند آیه‌ی «يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ؛ در آن روزی که خدا پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده اند، خوار نمی‌کند.» تحریم/8

6-- رک: فلاحت قمی، تاثیر علوم ادبی در فهم قرآن 197/1

7-- بقره/238

8-- حسن، نحو الوافى 3/472

9-- مظھری، التفسیر المظھری 1/335، طبرسی، جوامع الجامع 1/132، حسینی طهرانی، علوم العربیة 2/684

مثال دیگر آن الرحمن/68 و بقره/98 می باشد.[\(1\)](#) و همچنین نمل/1 را می توان از مثال های مربوط به این قسمت دانست.[\(2\)](#)

### تقديم معطوف بر معطوف عليه

اصل اين است که معطوف بعد از معطوف عليه قرار بگيرد اما گاهی به خاطر برخی از اغراض بلاعی مثل: تقديم اهم، افضل، انفع، اقرب، اشد، اضر و مانند آن، معطوف مقدم بر معطوف عليه بيان می شود. مانند: (وَالَّذِينَ يَسْتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِياماً)[\(3\)](#) مقدم شدن سجود بر قیام در این آیه به خاطر اهمیت سجده می باشد و گرنه در اعمال نماز قیام بر سجده مقدم می باشد.[\(4\)](#) مگر اینکه این آیه به غير نماز ناظر باشد در این صورت سُجَّداً بر اهمیت حالت سجده به حالت قیام اشاره دارد.

\*\*\*

(الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ \* وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ \* لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ \* وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ يَوْمَ الدِّينِ)[\(5\)](#)

مرحوم علامه ذیل این آیات علت مقدم شدن نماز بر سایر اعمال را شرافت نماز نسبت به دیگر اعمال می داند.[\(6\)](#)

ص: 111

1- رک: کاشانی، منهج الصادقین فی إلزام المخالفین 9/133

2- رک: طبرسی، مجمع البيان 30/330، لاھیجی، تفسیر شریف لاھیجی 405/3، ابن عاشور، التحریر و التویر 19/218، زمخشri،

الکشاف عن حقائق غواصی التنزیل 3/346، صافی، الجدول فی اعراب القرآن 19/138

3- فرقان/64؛ و آنان که شب را برای پروردگارشان با سجده و قیام به صبح می رسانند.

4- مکارم، الأمثل فی تفسیر القرآن 11/305

5- معارج/23-26؛ آنان که همواره بر نمازشان مداوم و پایدارند \* و آنان که در اموالشان حقیقی معلوم است \* برای درخواست کننده [تهییست] و محروم [از معیشت و ثروت،] \* و آنان که همواره روز پاداش را باور دارند.

6- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 20/15

(وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ) [\(1\)](#)

اختلاف در این است که اگر واو عاطفه دانسته شود معنای آیه این است که افزون بر خداوند متعال، راسخان در علم نیز از تأویل متشابه آگاه هستند. اما اگر استینافیه بودن آن ترجیح داده شود مفهوم آیه این است که علم به متشابهات در انحصار خدای متعال است و کسی را از این علم آگاهی نیست. [\(2\)](#)

\*\*\*

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَى وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ) [\(3\)](#)

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئُونَ وَ النَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ) [\(4\)](#)

در نگاه اول این چنین به نظر می رسد که در این دو آیه اشتباه رخ داده است [\(5\)](#) زیرا در آیه اول واژه‌ی «الصَّابِئِينَ» منصوب نگاشته شده و در آیه‌ی دوم مرفوع نوشته شده است در حالی که ظاهراً هر دو واژه در یک موقعیت از نظر نحوی قرار دارند.

ص: 112

1 - آل عمران/7؛ و حال آنکه تفسیر واقعی و حقیقی آنها را جز خدا نمی داند. و استواران در داش [و چیره دستان در بینش] می گویند: ما به آن ایمان آوردیم.

2 - درویش، اعراب القرآن و بیانه 1/459

3 - بقره/62؛ مسلمًا کسانی که [به ظاهر] ایمان آوردنده، و یهودی ها و نصرانی ها و صابئی ها هر کدامشان [از روی حقیقت] به خدا و روز قیامت ایمان آورند.

4 - مائدہ/69؛ یقیناً کسانی که [از روی ظاهر] به اسلام گرویده اند و یهودی ها و صابئان و نصاری [با مُتَّصِّف بودن به عنوان اسلام یا یهودیت یا صابئیت یا نصرانیت اهل سعادت و نجات نیستند،] هر کدام [از این گروه ها در زمان هر پیامبری از روی یقین و اخلاص] به خدا و روز قیامت ایمان آورده.

5 - مانند نظر برخی از مستشرقان

جواب این است که واو در آیه‌ی اول حرف عطف است و «الصَّابِئَنَ» را به اسم «إِنَّ» عطف کرده است<sup>(1)</sup>

ولی در آیه‌ی دوم واو استیناف است و «الصَّابِئُونَ» مبتدا و خبر آن محذوف است.<sup>(2)</sup> برخی نیز آن را عطف بر محل اسم «إِنَّ» که مرفوع است دانسته‌اند.<sup>(3)</sup>

## پرسش

1. توضیح دهید از لحاظ مفهومی چه تفاوتی میان عطف عبارت «أَنْ تَقْعَلُ» بر جمله‌ی «أَنْ تَرُكُ» و «ما يَعْبُدُ» می‌باشد؟

2. چرا اصل این است که میان معطوف و معطوف علیه باید مغایرت وجود داشته باشد؟ آیا این اصل در آیه‌ی رحممن/68 رعایت شده است؟ توضیح دهید.

3. با مراجعه به تفاسیر، بیان کنید حرف «واو» در (وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) عطف است یا استیناف؟

4. در آیه‌ی (آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ)<sup>(4)</sup> با مراجعه به تفاسیر قرآن، مشخص کنید حرف «واو» در (وَ الْمُؤْمِنُونَ) عطف جمله بر جمله است یا عطف مفرد بر مفرد؟

ص: 113

1-- درویش، اعراب القرآن و بیانه 1/116

2-- درویش، همان 2/527، آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم 3/366

3-- مظہری، التفسیر المظہری 3/147

4-- بقره/285

1. کلام مزبور نظریه‌ی اکثر مفسران و ادبیان ذیل آیه شریفه است ولی جناب ابن عاشور از ادبیان و مفسران نامی اهل سنت، نظر دیگری ارائه داده است؛ آن نظریه را استخراج نموده و برای دوستانتان بیان کنید.
2. با مراجعه به تقاسیر بررسی کنید که راز مقدم شدن سجود بر قیام در آیه‌ی فرقان/64 چگونه تبیین شده است.
3. با مراجعه به تقسیر المیزان بیان کنید که حرف «واو» در این آیه استینافه است یا عاطفه، و یا اینکه ایشان دیدگاه سومی را اختیار کرده است؟

ص: 114

### اشاره

از خصوصیات برخی افعال دلالت آنها بر تجدّد و حدوث، و از ویژگی‌های اسم، ثبوت و استمرار آن است؛ این درس شناخت بهتری نسبت به قاعده‌ی بالا ارائه می‌دهد.

ص: 115

از خواص فعل این است که دلالت بر تجدد و حدوث می کند ولی اسم بر ثبوت و استمرار دلالت دارد.[\(1\)](#)

برای درک بهتر مطلب به کلام «ابن عاشور» ذیل آیه شریفه (يُحْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُحْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ)[\(2\)](#) توجه فرمایید:

برای خارج کردن زنده از مردۀ جمله را به صورت فعل مضارع (يُحْرِجُ ) و برای بیرون آوردن مردۀ از زنده اسم (مُحْرِجُ ) آورده است زیرا بازترین صفت موجود زنده تجدد و حرکت است پس ساختار فعل مضارع آورد تا تجدد و حدوث را برساند اما موجود مردۀ و بی جان در حالت جمود و سکون است بنابراین از ساختار اسم استفاده شده است تا دلالت بر ثبوت را منتقل نماید.[\(3\)](#)

در حقیقت فارق بین اسم فاعل و اسم مفعول و مشتقات دیگر با معنای فعل در همین حدوث و ثبوت است که فعل دلالت بر حدوث مبدأ دارد و از این روی چون حدوث در زمانیات، نیاز به زمان دارد گفته می شود دلالت بر زمان گذشته، حال یا آینده دارد ولی اسم فاعل و دیگر مشتقات دلالت بر ثبوت معنایی برای ذات دارند. زید ضارب و الضارب زید

ص: 116

- 
- 1 - عید فهمی، اصول النحو عند السيوطي بين النظرية و التطبيق/514، ابن عاشور، التحرير و التنوير 1/389، اندلسي، البحر المحيط في التفسير 1/226، ابن يعقوب مغربي، مواهب المفتاح في شرح تلخيص المفتاح 1/601، سبکی، عروس الأفراح في شرح تلخيص المفتاح 1/316
  - 2 - انعام/95؛ زنده را از مردۀ بیرون می آورد، و بیرون آورنده مردۀ از زنده است.
  - 3 - ابن عاشور، التحرير و التنوير 6/231 با اندک تصرف

در هر دو تعبیر اسم فاعل دلالت بر فردی دارد که مبدأ ضرب برای او ثابت شده است و به تعبیر دیگر او واجد این صفت و متصرف به آن است. بر خلاف تعبیر «زید یضرب» یا «یضرب زید» که فعل دلالت بر حدوث مبدأ در یکی از زمان‌ها دارد.<sup>(1)</sup> این مثال شاید مطلب را روشن تر نماید: هنگامی که گفته می‌شود «فُلَانٌ شَاربُ الْخَمْرَ» و «فُلَانٌ شَرِبَ الْخَمْرَ» از مثال اول که به لفظ ماضی بیان شده است تکرار و ثبوت فهمیده نمی‌شود ولی از مثال دوم که به صورت اسم فاعل ذکر شده تکرار و ثبوت برداشت می‌شود.<sup>(2)</sup> می‌تواند دلیل مطلب ذکر شده این قاعده باشد که: کل ما کان زمانیًّا فهو متغّير و التغيير مشعر بالتجدد.<sup>(3)</sup>

مرحوم علامه طباطبائی نیز ذیل آل عمران/55 به این مطلب (تجدد فعل) توجه داشته است.<sup>(4)</sup>

\*\*\*

(فَإِنَّمَا الَّذِينَ آتَمُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحَبَّ بِرُونَ \* وَإِنَّمَا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءُ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْكَمُونَ)<sup>(5)</sup>

ممکن است این سؤال در آیات بالا مطرح شود که چرا در آیه‌ی اول از فعل مضارع و در آیه‌ی دوم از اسم فاعل استفاده شده است؟

در جواب می‌توان گفت: در آیه‌ی اول از فعل مضارع استفاده شده که دلالت بر تجدّد دارد و معنای آن چنین است: هر لحظه اتفاقی می‌افتد که باعث خوشحالی آنها می‌شود و در آیه‌ی دوم از اسم فاعل استفاده شده که معنای داخل شدن و باقی ماندن در عذاب را افاده می‌کند.<sup>(6)</sup>

ص: 117

1-- جمالی، معنى الفقيه/77، رک: سامرایی، معانى الأبنية فى العربية/9

2-- سامرایی، معانى الأبنية فى العربية/10

3-- سامرایی، همان/11؛ هرچه زمانی است تغییر پذیر است و تغییر به تجدّد اشاره دارد.

4-- طباطبائی، الميزان فى تفسير القرآن 3/209

5-- روم/16-15؛ اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، آنان را در بستانی [سرسیز و خرم] مسرور و شادمان می‌دارند.\* و اما کسانی که کفر ورزیده و آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب کرده اند احضارشده‌گان در عذاب اند.

6-- فخر الدین رازی ، مفاتیح الغیب 25/85

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ) (1)

اطلاق این جمله دلالت می کند بر اینکه گناه شرک هیچ گاه آمرزیده نمی شود چه اینکه شخص مشرك توبه کند و موحد شود و چه توبه نکند. بر این اساس موحدی که سابقه‌ی شرک ورزی دارد بر شرک ورزی گذشته اش عقاب خواهد شد.

جواب این است که فعل مضارع «يُشْرِكَ» بر استمرار دلالت دارد و گویای آن است که عدم آمرزش الهی در مورد شرک ورزی، آن گاه است که این گناه استمرار داشته باشد پس اگر شخص توبه کند و به توحید باز آید از دایره‌ی (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ) خارج می شود. (2)

\*\*\*

(يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَ مَا هُمْ بِخَارِجٍ مِّنْهَا) (3)

گذر زمان و طولانی بودن عذاب دوزخ موجب نمی شود که دوزخیان بر آن عادت کنند از این رو همواره خواهان خروج از آن می شوند این مطلب از فعل مضارع «يُرِيدُونَ» استفاده می شود که دلالت بر تجدد دارد. (4) و این نکته در استفاده از فعل مضارع «يَخْرُجُوا» و اسم فاعل «بِخَارِجٍ» نیز رعایت شده است.

\*\*\*

برخی ذیل آیه‌ی (وَ كَلْبُهُمْ بِاسِطُّ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ) (5) به این نکته توجه کرده اند که اگر به جای «باسِطُ» که اسم است از مضارع آن استفاده می شد معنای ثبوت و استمرار «بسط» از بین می رفت و غرض حاصل نمی شد زیرا فعل مضارع این معنا را افاده می کرد که حیوان این حالت را همیشه نداشته و گاهی به این حالت در می آمده است. (6)

ص: 118

1-- نساء/116، 48؛ مسلماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی آمرزد.

2-- صفوی، تفسیر آموزشی 5/105

3-- مائدہ/37؛ همواره می خواهند از آتش بیرون آیند، ولی از آن بیرون شدنی نیستند.

4-- صفوی، تفسیر آموزشی 6/242

5-- کهف/18؛ و سگشان دو دستش را در آستانه غار گسترانیده است.

6-- رک: ابن عاشور، التحریر و التویر 15/36

(یَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ) [\(1\)](#)

(يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ) [\(2\)](#)

مرحوم علامه طباطبائي عبارت «وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» را به مؤمنانی که همواره ملازم پیامبرند و از او اطاعت می کنند و هیچ گونه مخالفتی با ایشان ندارند تفسیر کرده است [\(3\)](#) بنابراین مرتبه ای ایشان از مرتبه ای «الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» بالاتر است از این رو برای عبارت «وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» جمله ای اسمیه ای «نُورُهُمْ يَسْعَى» که بر ثبوت واستحکام امور دلالت دارد، به کار رفته و برای عبارت «الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» جمله ای فعلیه ای «يَسْعَى نُورُهُمْ» که به حدوث و جدید بودن اشاره دارد، استفاده شده است. [\(4\)](#)

### كاربست جمله فعلیه و جمله اسمیه

جمله فعلیه دلالت بر اهتمام به شأن فعل دارد نه فاعل و این در حالی است که جمله اسمیه دلالت بر اهتمام به شأن فاعل دارد. این نکته با قاعده‌ی تقدیم و تأخیر نیز مطابق است به این معنا که عرب زبانان آنچه را که اهمیت بیشتری دارد مقدم می کند مانند: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ) [\(5\)](#)

تعابیر «آمَنَّا» نشان دهنده‌ی اهتمام به شأن فعل است زیرا معرفت و ایمان را از آنها طلب کرده بو دند ولی «ما هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» به صورت اسمیه می آید تا دلالت بر اهتمام به شأن فاعل

ص: 119

- 
- 1/2؛ [این پاداش نیکو و با ارزش در] روزی [است] که مردان و زنان با ایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند.
  - 8؛ در آن روزی که خدا پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده اند، خوار نمی کند، نورشان پیش‌پیش آنان و از سوی راستشان شتابان حرکت می کند.
  - طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 19/335
  - رک: اهوارکی، حکمت تفاوت تعابیر در آیات متشابه قرآن کریم 408
  - 8؛ و گروهی از مردم [که اهل نفاق اند] می گویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم، در حالی که آنان مؤمن نیستند.

کند یعنی همان کسانی که می‌گویند «آمناً» ایمان از آنها محقق نشده بنابراین در طرف نقی، اهتمام به فاعل است به دلیل تأکید بر دروغ گویدن آنها.<sup>(1)</sup>

اما اینکه برخی گفته اند جمله اسمیه ثبوت را افاده می‌کند و جمله فعلیه دلالت بر تجدد دارد صحیح نیست به خاطر اینکه آن چیزی که ثبوت را می‌رساند اسم است و اگر جمله‌ی اسمیه نیز در برخی موقع دلالت بر ثبوت می‌کند به دلیل این است که مُسند آن جمله، اسم است. برای نمونه جمله «هو يحفظ»، با اینکه جمله اسمیه است اما دلالت بر ثبوت ندارد به خاطر اینکه تقديم اسم در این جمله از باب تقديم مسند‌الیه به خاطر غرضی از اغراض تقديم است در حالی که جمله‌ی «هو حافظ» مفید معنای ثبوت است.<sup>(2)</sup>

## استمرار در فعل

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا)<sup>(3)</sup>

ممکن است اشکال شود که در آیه‌ی فوق، فعل مضارع به کار رفته است که زمان گذشته را در بر نمی‌گیرد و دلالت دارد که عصمت در زمان حال و آینده برای آنان واقع شده است.

در پاسخ می‌توان گفت: فعل مضارع در این آیه دلالت بر جریان واستمرار دارد و این گونه نیست که فقط دلالت بر زمان آینده داشته باشد. مانند آیه‌ی (إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلِّونَ عَلَى النَّبِيِّ)<sup>(4)</sup>، معنی آیه این نیست که درود قبل از آن بوده و در آینده محقق می‌شود بلکه معنای آن استمرار این عمل است در آیه‌ی تطهیر نیز مضارع استمراری است و فعل مضارع منسخ از زمان بوده و بیان گر سنت و مشیت الهی است. مانند آیه‌ی (وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا

ص: 120

1-- جمالی، معنی الفقیه /79، رک: ابن عاشور، التحریر و التنویر 1/261

2-- سامرایی، معانی الابنیة فی العربية/15

3-- احزاب/33؛ جز این نیست که همواره خدا می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام اند] برطرف نماید، و شما را چنان که شایسته است [از همه گناهان و معاصی] پاک و پاکیزه گرداند.

4-- احزاب/56؛ همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود و رحمت می‌فرستند.

لِلْعَالَمِينَ) (۱) بی تردید خدای سبحان موجود زمانی نیست بنابراین نه افعال مضارع شامل او می شوند و نه افعال ماضی. و این کلام در فعل «کان» نیز بروز پیدا خواهد کرد زیرا عباراتی که در مورد خدای سبحان است و از فعل «کان» استفاده شده مانند: (کانَ اللَّهُ عَلِيًّا حَكِيمًا) (۲) این فعل معنای ماضی را افاده نمی کند (اگر کسی آن را حقیقتاً ماضی معنی کند گرفتار کفر خواهد شد) بلکه باید فعل ماضی آن را به معنای حتمیت و بالفعل بودن دانست. (۳)

ص: 121

- 
- 1--آل عمران/108؛ و خدا هیچ ستم و بیدادی بر جهانیان نمی خواهد.
  - 2--نساء/17؛ و خدا همواره دانا و حکیم است.
  - 3--رک: فلاح، آیه تطهیر، و بلاگ بارش قلم

1. با توجه به مطالبی که فراغرفته اید مبحث ثبوت اسم و تجدد فعل را با ذکر یک مثال بیان نمایید.
2. آیا جمله‌ی اسمیه معنای ثبوت را افاده می‌کند؟ چرا؟
3. با توجه به نکات ادبی، توضیح دهید ذیل کریمه‌ی احزاب/33 چگونه عصمت برای اهل بیت (علیهم السلام) در همه‌ی زمان‌ها جاری است؟

## پژوهش

1. با مراجعه به کتاب اعراب القرآن و بیانه از محی الدین درویش بیان کنید چرا در کریمه‌ی (الْبَلْغُكُمْ رسالاتِ رَبِّيْ وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (۱) از فعل مضارع، و در آیه‌ی (الْبَلْغُكُمْ رسالاتِ رَبِّيْ وَأَنَا لَكُمْ ناصِحٌ أَمِينٌ) (۲) از اسم فاعل استفاده شده است؟
2. با مراجعه به تفاسیر بیان کنید چرا در آیات (وَالْعَادِيَاتِ صَبَّحًا \* فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا \* فَالْمُغَيَّرَاتِ صُبْحًا \* فَأَثْرَنَ بِهِ نَقْعًا) (۳) در سه فراز اول از اسم فاعل و در فراز آخر از فعل ماضی استفاده شده است؟

ص: 122

1-- اعراف/62

2-- اعراف/68

- عادیات/4-1؛ سوگند به اسبان دونده‌ای که همهمه کنان [به سوی جنگ] می‌تازند\* و سوگند به اسبانی که با کوبیدن سمسان از سنگ‌ها جرقه می‌جهانند\* و سوگند به سوارانی که هنگام صبح غافل گیرانه به دشمن هجوم می‌برند\* و به وسیله آن هجوم، گرد و غبار فراوانی بر انگیزند.

اشاره

آشنایی با انواع مرجع ضمیر و راه کار تشخیص آن در موارد مختلف از اهداف آموزشی این درس می باشد.

ص: 123

ضمیر جانشین اسم است از این رو برای فهمیدن مراد از ضمیر باید به آن اسمی که جانشین ضمیر شده است و به آن مرجع گفته می شود توجه کرد.

### اقسام مرجع ضمیر

مرجع ضمیر یا مذکور است و یا محذوف، و مذکور یا صریح است یا غیر صریح.

محذوف: مرجع ضمیر لفظا در کلام ذکر نمی شود مانند: (وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَار) [\(1\)](#) که در این آیه ضمیر «ه» در «له» به «الله» بر می گردد که در جمله بیان نشده است.

\*\*\*

گاهی ممکن است که مرجع ضمیر در کلام ذکر نشود و ضمیر به کلمه ای برگردد که با مرجع هم خانواده است یعنی آن لفظ از ریشه‌ی مرجع و دربردارنده‌ی معنای آن است. مانند:

(وَ لَا يَحْسَنَ بَيْنَ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ) [\(2\)](#) ضمیر «هو» به «بخل» که از «يَبْخَلُونَ» استفاده می شود باز می گردد. [\(3\)](#)

ص: 124

- 
- 1 - انعام/13؛ و همه موجوداتی که در [عرصه] شب و روز آرام دارند، در سیطره مالکیت خدا هستند.
  - 2 - آل عمران/180؛ کسانی که خدا به آنچه از فضلاش به آنان داده بخل می ورزند، گمان نکنند که آن بخل به سود آنان است.
  - 3 - اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 3/451، بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التاویل 2/51، طبرسی، جوامع الجامع 1/224، ابن عاشور، التحریر و التنویر 3/296

گاهی مرجع ضمیر مضارفی است که از کلام حذف شده است. مانند: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهَتَّدُونَ)،[\(1\)](#) در اینجا ضمیر «هم» به واژه‌ی «قوم» که اضافه به «موسی» شده و محفوظ است بر می‌گردد.[\(2\)](#)

\*\*\*

مذکور صریح: مانند: (وَالْقَمَرَ قَدَرَنَاهُ مَنَازِلَ)[\(3\)](#) در این آیه ضمیر «ه» به «القمرا» که در کلام ذکر شده است باز می‌گردد.

\*\*\*

مذکور غیر صریح: ضمیر به معنا و مفهومی بر می‌گردد که لفظ مذکور، بیان گر آن است.

(فَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُشْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ \* مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ)[\(4\)](#) مرجع ضمیر «به» واژه‌ی «آیاتی» است ولی این دو با هم مطابقت ندارند زیرا «آیات» مؤنث است اما چون واژه‌ی «آیاتی» در این آیه مفید معنای کتاب (قرآن) است از ضمیر مذکور استفاده شده است. بنابراین در این جا ضمیر «به»، به معنا و مفهوم آیات که کتاب می‌باشد بازگشت داده شده است.[\(5\)](#)

ناگفته نماند که برخی از دانشمندان بازگشت ضمیر «به» را به مصدر برخاسته از واژه‌ی «تنکصون» دانسته‌اند.[\(6\)](#)

ص: 125

- 
- 1 - مؤمنون/49؛ همانا ما به موسی کتاب دادیم، تا آنان هدایت شوند.
  - 2 - آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم 9/238، شوکانی، فتح القدير 3/575، رک: اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 7/565، درویش، اعراب القرآن و بیانه 6/520
  - 3 - یس/39؛ و برای ماه منزل هایی قرار دادیم.
  - 4 - مؤمنون 66-67؛ همانا آیات من را بر شما می‌خواندند و شما به پشت سرتان به قهقهرا بر می‌گشتبید [تا آن را نشنوید!] \* در حالی که به آن تکبیر می‌ورزیدید [و در بزم] شبانه [خود درباره آن] هذیان می‌گفتید [و سخنان نامعقول به زبان می‌آوردید].
  - 5 - رک: زمخشری، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل 3/194، بیضاوی، انوار التنزيل و اسرار التاویل 4/91، آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم 9/250، ابن عاشور، التحریر و التتویر 18/70
  - 6 - اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 7/572، طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 15/44

مرجع ضمیر را به اعتبار تقدّم و تأخّر می‌توان بر چهار قسم تقسیم کرد:

الف: مرجع ضمیر بر ضمیر خود در لفظ و رتبه، مقدم است. (كَذِلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) [\(1\)](#)

ب: مرجع ضمیر در رتبه، مقدم است ولی در لفظ، مؤخر از ضمیر است. (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى) [\(2\)](#) ضمیر «[ه](#)» به موسی که فاعل است و رتبه‌ی آن مقدم بر قید «[في نفس](#)ه» است باز می‌گردد.

ج: مرجع ضمیر در لفظ، مقدم و در رتبه، از ضمیر خود مؤخر است. (وَإِذْ أَبْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ) [\(3\)](#) رتبه‌ی مرجع ضمیر (إِبْرَاهِيمَ) - که مفعول است - مؤخر از «[رب](#)ه» - که فاعل است - می‌باشد.

د: مرجع ضمیر از ضمیر خود در لفظ و در رتبه، مؤخر است.

گاهی فاعل افعال مدح و ذم، ضمیر مستتر است که به اسم مخصوص بعد از خود باز می‌گردد: (بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلَا) [\(4\)](#) در این مثال ضمیر مستتر در «[بئس](#)» را اسم مخصوص «[بدلا](#)» تفسیر می‌کند. [\(5\)](#)

گاه نیز ضمیر، مبتدا بوده و مرجع آن، خبرش می‌باشد. (وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا) [\(6\)](#) در این مثال ضمیر «[هي](#)» به خبر خود که «[حياتنا](#)» است بر می‌گردد. [\(7\)](#)

ص: 126

1- بقره/242؛ این گونه خدا آیاتش را برای شما بیان می‌کند، باشد که بیندیشید.

2- طه/67؛ پس موسی در دلش ترسی احساس کرد.

3- بقره/124؛ و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد.

4- کهف/50؛ [ابليس ونسليش] برای ستمکاران، بد جایگزینی [به جای خدا] هستند.

5- آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم 8/276

6- انعام/29؛ و [زمانی که در دنیا بودند] گفتند: جز این زندگی دنیای ما زندگی دیگری نیست.

7- آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم 4/124

ضمیر شأن و قصه نیز مرجع آن، جمله‌ی مذکور بعد آن می‌باشد. (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)[\(1\)](#)

### یادسپاری:

قسم چهارم در ادبیات عرب، به جز در سه مورد بالا کاربرد ندارد.

### ضمیر مفرد مؤنث

ضمیر می‌تواند مفرد مؤنث باید در صورتی که مرجع آن، مفرد و جمع مؤنث غیر عاقل (مؤنث مجازی) باشد و یا جمع مکسری که مفردش عاقل و مذکر باشد و یا جمع مکسری که مفرد آن مذکر یا مؤنث غیر عاقل باشد.

### راه کار تشخیص مرجع ضمیر در مشتبهات

اگر قبل از ضمیر چند اسم وجود داشته باشد که همه‌ی آنها صلاحیت مرجع بودن برای ضمیر را دارا هستند راه کار تشخیص مرجع مناسب چیست؟

طبق قاعده‌ی «الأقرب يمنع الأبعد» نزدیک ترین اسم به ضمیر به عنوان مرجع انتخاب می‌شود.[\(2\)](#)

(وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلِمَهُ اللَّهُ فَلَيَكُتُبْ وَ لِيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لَيَتَقَرَّرِ اللَّهُ رَبُّهُ وَ لَا يَئْخُسْ مِنْهُ شَيْئًا)[\(3\)](#)

در این مثال دو ضمیر «ه» در فراز «ربه» و «یئخُسْ منه» به «الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ» بر می‌گردد که از «کاتِب» به هر دو ضمیر نزدیک تر است.[\(4\)](#)

ص: 127

---

1-- اخلاص/1؛ بگو: او خدای یکتاست. بحث آن در عنوان ضمیر شأن خواهد آمد.

2-- ابن عربشاه، الأطول شرح تلخيص مفتاح العلوم 1/257، رک: ابن جنی، الخصائص 2/123

3-- بقره/282

4-- رک: آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم 2/55

1. مرجع ضمیر «هو» در آیه‌ی (وَ لَا يَحْسِنُ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُم) [\(1\)](#) چیست؟
2. مرجع ضمیر مذکور غیر صریح را با ذکر مثال توضیح دهید.
3. اقسام مرجع ضمیر را به اعتبار تقدّم و تأخّر بیان کنید.
4. کاربرد قاعده‌ی «الأقرب يمنع الأبعد» را در انتخاب مرجع ضمیر توضیح دهید.

### پژوهش

1. (وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيٰ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيم) [\(2\)](#) بررسی کنید ضمیر مفرد مؤنث «ها» در آیه‌ی بالا به کدام یک از واژه‌های «رواسی»، «الأرض» و «السماء» بر می‌گردد؟
2. با مراجعه به تقاسیر دیدگاه‌های دیگری که ذیل مؤمنون [49](#) وجود دارد را بیان کنید.
3. آیات ذیل بیان گر کدام یک از موارد ضمیر مفرد مؤنث می‌باشد؟
 

(وَسَبَّحَ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا) [\(3\)](#)

(وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنُتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُومًا) [\(4\)](#)

(مُتَكَبِّئَنَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا) [\(5\)](#)

(كَانُوكُمْ أَعْجَازٌ تَخْلِي خَاوِيَةً) [\(6\)](#)

(وَإِذَا الرَّسُولُ أَفْتَنَ) [\(7\)](#)

ص: 128

- |                  |
|------------------|
| 1 - آل عمران/180 |
| 2 - لقمان/10     |
| 3 - طه/130       |
| 4 - نمل/14       |
| 5 - رحمن/54      |
| 6 - حاقة/7       |
| 7 - مرسلات/11    |

### اشاره

در این درس مخاطب با انواع حرف فاء مانند عطف، شرط، جزاء و کارکرد آنها در آیات قرآن کریم و بازخورد دیدگاه مفسران در مواجه با انواع فاء در کلام الهی آشنا خواهد شد.

ص: 129

## اشاره

حرف فاء در زبان عربی به سه نوع تقسیم می شود:

## 1. عاطفه

این حرف بر مشارکت معطوف با معطوف علیه در حکم و اعراب، همراه با ترتیب زمانی اندک میان آنها دلالت دارد.

فاء عاطفه دربردارنده ی معانی زیر می باشد:

الف: ترتیب

ترتیب خود بر دو قسم است: حقيقی و ذکری

حقيقی: زمان تحقق معنی در معطوف پس از زمان تحقق آن در معطوف علیه است: (وَالْعَادِيَاتِ صَدْبِحَاً فَالْمُورِيَاتِ فَدْحَاً فَالْمُغَيَّرَاتِ صُبْحَاً فَأَثْرَنَ بِنَقْعَاً فَوَسَطْنَ بِجَمْعاً) (1)

ذکری: کلمه ای که پس از «فاء» قرار می گیرد فقط از نظر لفظی بر معطوف علیه تأخر دارد: (فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً) (2)

ص: 130

1- عadiyat/5-1؛ سوگند به اسباب دونده ای که همه‌همه کنان [به سوی جنگ] می تازند \* و سوگند به اسبابی که با کوبیدن سمشان از سنگ ها جرقه می جهانند \* و سوگند به سوارانی که هنگام صبح غافل گیرانه به دشمن هجوم می برنند \* و به وسیله آن هجوم، گرد و غبار فراوانی بر انگیزند \* و ناگاه در آن وقت در میان گروهی دشمن در آیند.

2- نسae/153؛ از موسی بزرگ تر از آن را خواستند، و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده.

شاهد در این آیه حرف «فاء» دوم می باشد به خاطر اینکه این جمله توضیح و تفصیل جمله‌ی قبل است.<sup>(1)</sup>

ب: تعقیب

واقع شدن معطوف بعد از معطوف علیه با اندک فاصله‌ی زمانی. ناگفته نماند تعقیب در هر چیزی متناسب با همان امر است.<sup>(2)</sup>

مانند: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاً فَتَصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً)<sup>(3)</sup>

ج: سببیت

گاهی حرف فاء علاوه بر معنای عطف در بردارنده‌ی معنای سببیت (ترتیب جمله‌ی معطوف بر معطوف علیه) نیز می باشد از این رو به آن «فاء» سبب می گویند.<sup>(4)</sup> مانند: (فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ)<sup>(5)</sup>

آیه‌ی بقره/37 و واقعه/54-52 نیز در بردارنده این نوع از «فاء» هستند.

د: تفریغ (تفصیل):

هرگاه از یک شیء شاخه‌های متعددی را متفرق کنند از این «فاء»، در کلام استفاده می گردد. مانند: (فَكُلًا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا)<sup>(6)</sup>

ص: 131

1- رک: مدنی، الحدائق الندية/874، ابن هشام، معنی اللیب 1/161

2- مدنی، الحدائق الندية/874

3- حج/63؛ آیا ندانسته ای که خدا از آسمان آبی نازل می کند، در نتیجه زمین سرسیز و خرم می شود.

4- علی دوست، جرعه‌ای از ادب قرآن/129

5- قصص/15؛ پس موسی مشتبی به او زد و او را کشت.

6- عنکبوت/40؛ پس همه را به گناهانشان گرفتیم، بر برخی از آنان توفانی سخت [که با خود ریگ و سنگ می آورد] فرستادیم، و بعضی را فریاد مرگبار گرفت، و برخی را به زمین فروبردیم، و بعضی را غرق کردیم.

ابن عاشور حرف «فاء» در ذیل عبارت (فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبَاً) «فاء» تفريع دانسته که اجمال جمله‌ی قبل را تفصیل می‌دهد.<sup>(1)</sup>

برخی از پژوهشگران نیز حرف «فاء» در کریمه‌ی (الرّجَالُ قَوَّمُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَّبِمَا أَنْقَضُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَاتِنَاتُ حَافِظَاتُ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ) (2) را «فاء» تفريع دانسته و این چنین نوشته‌اند: حرف «فاء» در اینجا برای تفريع است و بر انشعاب زنان در پذیرش قوامیت مردان به دو گروه (فالصالحات قاتنات حافظات) و (اللاتی تاخافون نشورهون) اشاره دارد.<sup>(3)</sup> ناگفته نماند که مرحوم علامه طباطبائی و جناب ابن عاشور به متفرع بودن این عبارت (فالصالحات قاتنات حافظات) بر عبارت قبل اذعان داشته ولی تصریح به «فاء» تفريع نکرده‌اند.<sup>(4)</sup>

در آیه‌ی (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرُ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ) (5) نیز جناب ابن عاشور «فاء» را برای تفريع دانسته است.

## ۲. فاء رابطه و جزای شرط

### اشاره

فاء رابطه برای ربط میان جمله‌هایی به کار می‌رود که هم پایه نیستند و صلاحیت عطف ندارند مانند «فاء» سبب که فعل مضارع را منصوب می‌کند (فَعَسَى رَبِّيْ أَنْ يُؤْتِنِنِ خَيْرًا

ص: 132

1-- رک: ابن عاشور، التحریر و التنویر 20/171

2-- نساء/34؛ مردان، کارگزاران و تدبیرکنندگان [زنده‌گی] زنانند، به خاطر آنکه خدا مردان را [از جهت توان جسمی، تحمل مشکلات و قدرت روحی و فکری] بر زنان برتری داده، و به خاطر آنکه [مردان] از اموالشان هزینه زندگی زنان را [به عنوان حقی واجب] می‌پردازند پس زنان شایسته و درست کار [با رعایت قوانین حق] فرمانبردار [و مطیع شوهر] ند [و] در برابر حقوقی که خدا [به نفع آنان بر عهده شوهرانشان] نهاده است، در غیاب شوهر [حقوق و اسرار و اموال او را] حفظ می‌کنند.

3-- حاجی خانی و همکاران، مقاله‌ی واکاوی معانی انواع فاء در قرآن کریم 8

4-- رک: طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 4/344، ابن عاشور، التحریر و التنویر 4/112

5-- تغابن/2؛ اوست که شما را آفرید گروهی از شما کافرنده، و برخی مؤمن.

6-- ابن عاشور، التحریر و التنویر 28/235

مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْنَ بَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَدَعَةً عَيْدًا زَلَقاً<sup>(1)</sup>، «فاء» جزای شرط مخصوص مواضعی است که جواب شرط به تنهایی صلاحیت وقوع در مقام جواب را ندارد و محتاج رابط است.<sup>(2)</sup>

### فاء شبه جزای شرط

منظور از شبه جزا جمله‌ای است که در جواب موصول می‌آید<sup>(3)</sup> مانند: (إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلْحَقِي)<sup>(4)</sup>، شبه جواب در جمله اگر چه ادات شرط نیست ولی دربردارنده‌ی معنای شرط است مانند فاء در جواب موصول.

باید دانست الفاظی شبه شرط هستند که دارای معنای عام و مبهم همانند ادات شرط، بوده و بعد آن، جمله و یا شبه جمله‌ای ذکر می‌شود که علت وقوع فعل دیگری باشد که این فعل دیگر به عنوان شبه جواب ذکر می‌شود و این الفاظ که دارای معنای شبه شرط هستند دو قسم می‌باشند که عبارتند از:

- 1- اسم موصول به شرط اینکه جمله صله آن جمله فعلیه باشد و فعل آن چه مذکور باشد و چه مقدر، معنای استقبالي داشته باشد.
- 2- اسم نکره‌ای که بعد از آن جمله‌ای به عنوان صفت آمده که فعل آن معنای استقبالي دارد.

لازم به ذکر است که آن موصول و اسم نکره در جمله، مبتدا بوده و صله و صفت این دو، سبب وقوع خبر برای آن مبتدا می‌باشد. به همین جهت که مضمون خبر، لازم و حتمی و

ص: 133

- 
- 1- کهف/40؛ امید است پروردگارم بهتر از باغ تو را به من عطا کند و از آسمان آسیبی دقیق و حساب شده بر باغ تو فرستد تا به صورت زمینی صاف و بی گیاه و لغزنده شود.
  - 2- رک: حاجی خانی و همکاران، مقاله‌ی واکاوی معنای انواع فاء در قرآن کریم 8/
  - 3- ابن هشام، معنی اللیب 1/165
  - 4- بروج/10؛ کسانی که مردان و زنان مؤمن را مورد شکنجه و آزار قرار دادند، سپس توبه نکردند، پس عذاب دوزخ و عذاب سوزان برای آنان است.

مترتب بر مبتدا می باشد و مضمون مبتدا به همراه صفت و یا صله، سبب برای تحقق خبر می باشد به این دو، شبه شرط و شبه جواب گویند و به همین جهت، جایز است «فاء» بر خبر داخل شود.<sup>(1)</sup>

#### سببیت:

در اینجا مراد، حرف «فایی» است که محض سبب بوده و فاقد معنای عطف است<sup>(2)</sup> مانند (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ \* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحِرْ)<sup>(3)</sup> حرف «فاء» در اینجا معنای عطف را افاده نمی کند زیرا انشاء به خبر و خبر به انشاء عطف نمی شود. ناگفته نماند که هرگاه حرف «فاء» دربردارنده‌ی معنای سببیت باشد معنای نتیجه، تقریع یا تعلیل را نیز افاده می کند.<sup>(4)</sup>

#### 3. زائد

#### اشاره

تفصیل این قسمت در همین کتاب درس هفدهم مبحث حروف زائد بیان خواهد شد.

ص: 134

- 
- 1-- صفائی، ترجمه و شرح مغنى الادیب 2/270
  - 2-- علی دوست، جرعه‌ای از ادب قرآن 129
  - 3-- کوثر/2-1؛ بی تردید ما به تو خیر فراوان [که برکت در نسل است و از فاطمه ریشه می گیرد] عطا کردیم. \* پس [به شکرانه آن] برای پروردگارت نماز بخوان و شتر قربانی کن.
  - 4-- حاجی خانی و همکاران، مقاله‌ی واکاوی معانی انواع فاء در قرآن کریم/10

1. انواع «فاء» در آیات زیر را مشخص کنید.

(لَا كَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ رَقْبِهِ \* فَمَا لِلْوَنَ مِنْهَا إِلَّا طُلُونَ)[\(1\)](#)

(الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَّلَكَ)[\(2\)](#)

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَتُؤْتُمْ حُرُمً وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَبَحْرَاءُ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغُ الْكَعْبَةِ  
أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٌ مَسَاكِينٌ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيُذْوَقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقام)[\(3\)](#)

(وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي)[\(4\)](#)

ص: 135

53 - واقعه/ 52 و 1

2 - انقطاع/ 7

3 - مائدهه/ 95

4 - هود/ 45

با رجوع به تفسیر التحریر و التنویر ذیل (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الظُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالصَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ) (۱) نوع «فاء» را مشخص کرده و آن را توضیح دهید.

ص: 136

---

133 -- اعراف/1

اشاره

آشنا شدن با صنعت تصمین و انواع آن، و قرینه های وجود تصمین در آیات الهی و اهمیت آن از اهداف آموزشی این درس خواهد بود.

ص: 137

از تعاريف ادييان عرب بر مى آيد که تضمين، دو قسم است: (1)

الف: تضمين أخذ ورفض فعل يا شبه فعل، معنای فعل دیگر را بگيرد به طوری که معنای اول ملحوظ نباشد و تنها معنای فعل دوم لحافظ شود، و احکام آن فعل را در تعديه و لازم بودن تبعيت کند. مثل آنکه گفته شود: (لا تَجْزِي تَفْسُّ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا) (2) و معنای آن چنین باشد لا تقدی نفس عن نفس شيئاً يا لا تدفع نفس عن نفس شيئاً من الضرار والعداب. (3)

ب: تضمين أخذ وأخذ فعل يا شبه فعل، معنای فعل يا شبه فعل دیگری را در بر گيرد (به طوری که هر دو معنی ملحوظ باشد)، و احکام آن فعل يا شبه فعل دیگر را در تعديه و لازم بودن تبعيت می کند. برای مثال «قام إليها» معنای «قام مستاقلاً إلَيْهَا» يا «مستقبلاً إلَيْهَا» را افاده می کند، یعنی مستاقله به سوی او برخاست. (4)

ص: 138

- 1 -- هاشمي، جواهر البلاغه/349، حسن، النحو الواقى 2/159، صبان، حاشية الصبان 145/2 و 3/401، زمخشري، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل 2/717، ابن عاشور، التحرير و التوير 23/49، جامي، شرح ملا جامي 1/65، بركات، النحو العربي 2/122 و 123 بقره/48.
- 2 -- هیچ کس از طرف دیگری چيزی را ادا نمی کند یا هیچ کس از دیگری ضرر یا عذاب را دفع نمی کند.
- 3 -- الهی دوست، تضمين در قرآن از نگاه مفسران 27/

## الف: ذکر غیرمنتظره حرف جرّ

شاهد بر تضمین، حرف جرّ یا متعددی شدن فعل لازم می‌باشد - که در تعاریف معمولاً به این نکته اشاره نشده است - در ضمن متعلق حرف جر، فعل یا شبه فعل مقدر می‌باشد. بنا براین در مثال مذکور «قام إلَيْهَا» حرف «إِلَى» متعلق به واژه «مشتاقاً» و مانند آن می‌باشد.<sup>(1)</sup>

ب: حذف غیرمنتظره حرف جرّ<sup>(2)</sup>

اگر در موردی فعل بدون حرف جرّی که با آن متعددی می‌شود بیان شود می‌توان گفت که این فعل متضمن معنای فعل دیگری نیز خواهد بود. مانند واژه‌ی «هدی» که در (اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ);<sup>(3)</sup> «ما را به را و راست هدایت کن» دو مفعول گرفته است در حالی که «هدی» یک مفعولی است و بر سر معمول بعدی با حرف جرّ می‌آید مانند: (الْحَمْدُ

لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا);<sup>(4)</sup> «همه ستایش‌ها ویژه خداست که ما را به این [نعمت‌ها] هدایت کرد» بنابراین چون این فعل در حمد/6 بدون حرف جرّ آمده است پس «اهْدِنَا» متضمن فعل دیگری است که دو مفعول می‌گیرد.<sup>(5)</sup>

## شناخت فعل مضمن فیه

برای شناخت فعل مضمن فیه، ابتدا باید آن فعل با فعل مذکور در کلام، هماهنگی

ص: 139

- 1- الهی دوست، همان
- 2- با وجود برخی شرایط، این مورد می‌تواند منصوب بنزع خافض نیز باشد که توضیح آن در ادامه خواهد آمد.
- 3- حمد/6
- 4- اعراف/43
- 5- تحلیل ادبی نهج البلاغه و صحیفه‌ی سجادیه/84 رک: الهی دوست، تضمین در قرآن از نگاه مفسران/249؛ بنابر نظر ابن عاشور فعل دوم «عَرَفَ» می‌باشد. رک: ابن عاشور، التحریر والتنویر 1/185

معنایی داشته باشد و با حرف جرّی که در کلام ذکر شده متعدد شود<sup>(1)</sup> و یا اگر حرف جرّ حذف شده، باید فعلی در نظر گرفته شود که متعدد باشد یا به یک مفعول (اگر فعل مذکور در کلام لازم باشد) و یا به دو مفعول (اگر فعل مذکور در کلام متعدد به یک مفعولی باشد مانند «اهدِنَا»).<sup>(2)</sup>

## روش ترجمه تضمین

بنابر گفته‌ی برخی ادبیان، نحوه‌ی ترجمه‌ی هر دو فعل با هم در مبحث تضمین بین صورت است که یکی از دو فعل به صورت اصلی و دیگری به صورت حال نوشته می‌شود مانند: (فَلَيَحْذِرُ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ)<sup>(3)</sup>; فلیحذر الذين يخالفون مُعرضین عن أمره یا فلیحذر الذين یعِرضون عن أمره مُخالفین.<sup>(4)</sup> برخی از نحویان علت حال گرفتن در تضمین را چنین بیان می‌کنند:

ص: 140

1 - ناگفته نماند که صبان در حاشیه‌ی خود چنین گفته است: گفته‌ی ابن هشام مبنی بر اشراب لفظی لفظ دیگر را، مبین این نکته است که دو معنا باید با هم تغایر داشته باشند و این نکته شامل این گفته (وَقَدْ أَحْسَنَ بِي؛ یوسف/100) که «أَحْسَنَ» در آن به معنای لطف آمده است نمی‌شود چرا که احسان و لطف در معنا یک امر می‌باشد. حاشیة الصبان 2/145، به نقل از پاشا زانوس، مقاله نگاهی به مسأله تضمین کلمات در زبان عربی/10

2 - رک: تحلیل ادبی نهج البلاغه و صحیفه سجادیه 85-84، الهی دوست، تضمین در قرآن از نگاه مفسران 23

3 - نور/63؛ پس باید کسانی که از فرمانته سرپیچی می‌کنند، برحذر باشند. در این مثال قرآنی متعدد شدن فعل «يُخالِفُونَ» به وسیله ی حرف «عن» به خاطر این است که متضمن معنای «إعراض» و مانند آن (عدول) می‌باشد. رضی الدين استر آبادی، شرح الرضی 1/344 و 4/320 و 4/137، ابن هشام، مغنى الليب 1/290، المهدی، النجم الثاقب 2/993، سیوطی، همع الهوامع 9/3، مدنی، الحدائق الندية/304، صبان، حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک 2/145، بركات، النحو العربي 2/114، بابتی، المعجم المفصل فی النحو العربي 2/774، نیجری، الحصن الرصین 393، حسینی طهرانی، علوم العربیة 2/261

4 - حسن، النحو الواقی ذیل اقوال العلماء فی التضمین 2/523، جامی، شرح ملا جامی علی متن الكافیہ فی النحو 1/65

اگر گفته شود که فعل مذکور در معنای حقیقی استعمال شده است آن وقت دلالتی بر فعل دیگر ندارد و اگر هر دو فعل بر هر دو معنی دلالت کند لازم می‌آید که جمع بین حقیقت و مجاز به عمل آید در جواب گفته می‌شود: که فعل موجود در جمله در معنای حقیقی خود به کار رفته است البته با حذف حال برگرفته از فعل دوم (مضمن) و به کمک قرینه‌ی لفظی، زیرا معنای (يَقْلُبُ كَفَيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا)<sup>(1)</sup> در حقیقت «يَقْلُبُ كَفَيْهِ نادِمًا عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا» است که حتماً باید حال در نظر گرفته شود و در آیه‌ی شریفه‌ی (يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)<sup>(2)</sup> معنای آن «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» می‌باشد زیرا اگر تقدیر مذکور صورت نپذیرد این نوع استعمال، مجاز محض است و دیگر تضمین به حساب نمی‌آید.<sup>(3)</sup>

### فرق قاعده‌ی تضمین با منصوب به نزع خافض

اولاً<sup>(4)</sup> منصوب به نزع خافض در سه موضع (قبل از آن، آن، کی) قیاسی است و در غیر از این سه مورد سمعانی می‌باشد در حالی که قاعده‌ی تضمین به نظر بیشتر عالمان دانش نحو، قیاسی است.

ثانیاً در منصوب به نزع خافض حرف جر، حذف می‌گردد و فعل لازم، به عنوان فعل متعدد تلقی می‌شود در حالی که این دو عمل را دانشمندان نحو از موارد نادر می‌دانند ولی تضمین را قیاسی می‌دانند.<sup>(5)</sup>

ثالثاً باب تضمین در بحث فصاحت و بлагعت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.<sup>(6)</sup>

ص: 141

1- کهف/42؛ و در [حضرت] هزینه‌های [فراوانی که] متحمل شده بود، دو دستش را زیر و رو می‌کرد.  
2- بقره/3؛ آنان که به غیب ایمان دارند.

3- سیوطی، حاشیه کشاف/134 به نقل از پاشا زانوس، مقاله نگاهی به مساله تضمین کلمات در زبان عربی/13  
4- رک: حسینی، علوم العربية 2/266، الهی دوست، تضمین در قرآن از نگاه مفسران/37، نهر، النحو التطبيقي وفقا لمقررات النحو  
1/408

5- نظام الاعرج، شرح النظام على الشافية/133  
6- رک: حسن، النحو الوافى 2/545، مدنی، الحدائق الندية/304

این مبحث از اهمیت خاصی در فهم قرآن برخوردار است به گونه ای که در برخی پژوهش های انجام گرفته حدود 500 آیه با این صنعت ارتباط پیدا کرده است.<sup>(1)</sup> به طوری که در برخی آیات، سه مرتبه این صنعت به کار رفته است مانند آیه (وَ مَا كَانَ لَهُ عَلِيهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍ وَرَبِّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ ظَاهِرٌ) که فعل «علم» به همراه حرف جر «من» در بردارنده می معنای «تمیز»، فعل «أمن» به همراه حرف جر «باء» متضمن معنای «اعتراف» و در فعل «حفظ» با حرف جر «علی» معنای «مراقبت» اشراب شده است.

## اختصاص

منصوب شدن اسم بنابر مفعول بودن به وسیله ای فعل مقدار. این فعل می تواند «أَخْصٌ، أَعْنَى، أَذْمَّ، أَمْدَحُ» و هر فعلی که مناسب مقام باشد و از اسم منصوب رفع ابهام کند.<sup>(2)</sup> به این صنعت در ادبیات عرب، اختصاص می گویند.

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا)<sup>(3)</sup>

در این مثال واژه ای «أَهْلَ الْبَيْتِ» به واسطه ای فعل محذوف (اخصر) منصوب گردیده است.<sup>(4)</sup> یعنی خداوند متعال اختصاص داده إذهاب رجس را به اهل بیت (عليهم السلام) و آنها را از هرگونه پلیدی پاک گردانیده است.

ص: 142

1- رک: الهی دوست، تضمین در قرآن از نگاه مفسران/171

2- حسینی طهرانی، علوم العربیة 2/188

3- احزاب/33؛ جز این نیست که همواره خدا می خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام اند] برطرف نماید، و شما را چنان که شایسته است [از همه گناهان و معاصی] پاک و پاکیزه گرداند.

4- درویش، اعراب القرآن و بیانه 8/10

در آیه‌ی «وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةُ الْخَطَبِ»<sup>(1)</sup> نیز، واژه‌ی «حَمَّالَةٌ» به فعل «أَذْمَمَ» محوذف، منصوب گردیده است.<sup>(2)</sup>

ص: 143

-- مسد/4؛ و [نیز] همسرش که هیزم کش است [در آتش زبانه دار در آید].

2- اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 10/568

1. برای ضمیر شان و قصه سه مثال قرآنی (غیر از مثال کتاب) بیان کنید.

2. در باره‌ی باب تضمین به سوالات مطرح شده در ذیل پاسخ دهید.

الف: شناخت فعل مضمن فیه از چه طریقی صورت می‌گیرد؟

ب: روش ترجمه در باب تضمین چگونه خواهد بود؟

ج: قرائت در باب تضمین چیست؟

### پژوهش

(لَكِنِ الرَّأْسِ سُحُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ  
بِاللَّهِ) (۱)

توضیح دهید در آیه‌ی فوق با اینکه کلمات قبل و بعد از «المقیمین» مرفوع اند چرا این واژه منصوب گردیده است؟

ص: 144

اشاره

در این درس مخاطب با کارکرد ادبی و بلاغی فعل مجھول، و پاسخ به این پرسش که چرا در آیات الهی در بازگشت ضمایر به خداوند متعال از ضمیر مذکور استفاده شده است؟ آشنا خواهد شد.

ص: 145

یکی از ساختارهای قرآن جمله های مجهول است که اگر به دیده ی ظرفت و دقت به آنها نگریسته شود پی بردن به برخی از حکمت های آن دور از دسترس نخواهد بود به گونه ای که جمله های معلوم قادر به تبیین این ظرفت ها نخواهد بود.

پر واضح است که در ساختار فعل مجهول، فاعل، حذف و مفعول، جانشین آن می شود. و این حذف فاعل به خاطر انگیزه هایی است که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود.

1. نیازی به ذکر فاعل نیست چون کاملاً مشخص است و یا اینکه عظمت فاعل سبب حذف آن گردیده است. (وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا) (1)، (وَغَيَضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ) (2) در این مثال فاعل به خاطر عظمت آن حذف گردیده است. (3) ناگفته نماند که برخی این آیه را از بلیغ ترین آیات قرآن دانسته اند و برخی دیگر صنایع ادبی و بلاغی مختلفی را برای آن برشمرده اند. (4)

2. ذکر فاعل فائدہ ای دربر ندارد. (وَإِذَا حُسِّنْتُمْ بِتَحْيَةٍ فَحَمِّلُوا إِلَّا حُسْنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا) (5)

ص: 146

- 
- 1 -- نساء/28؛ و انسان [در برابر مشکلات و شهوات جنسی] ناتوان آفریده شده است.
  - 2 -- هود/44؛ و آب کاستی گرفت و کار پایان یافت.
  - 3 -- آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم 6/262
  - 4 -- رک: درویش، اعراب القرآن و بیانه 4/360
  - 5 -- نساء/86؛ و هنگامی که به شما درود گویند، شما درودی نیکوتر از آن، یا هماندش را پاسخ دهید.

در این مثال ذکر کسی که درود می فرستد فائده‌ای ندارد و مورد نظر نیست بلکه هدف، وجوب پاسخ به کسی است که سلام می کند.[\(1\)](#)

نمونه‌های ذیل نیز از همین قبیل هستند:

(قالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَسْرِقِ فَأَتَ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبِهِتَ الدَّى كَفَرَ) [\(2\)](#)، (وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبْتُ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ) [\(3\)](#)

3. ایجاز نیز از انگیزه‌های دیگر حذف فاعل است. (كتابُ فُصِّلَتْ آیاتُه) [\(4\)](#)، (ذلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمُثْلِ مَا عُوقَبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيْنصَدِّرَهُ اللَّهُ) [\(5\)](#)

موارد دیگری نیز وجود دارد از جمله: آنجا که سخن از نعمت است فعل مستقیماً به خدا نسبت داده شده (أَعْمَتَ عَلَيْهِم) [\(6\)](#) اما آنجا که سخن از خشم است از به کار گیری لفظ غاضب خود داری و با لطافت تمام ساختار اسم مفعول به کار رفته است (الْمَغْضُوبُ عَلَيْهِم) [\(7\)](#) تا به صورت مستقیم خشم به صاحب خشم نسبت داده نشود. [\(8\)](#)

برای تصویرسازی قیامت و آن همه عجایب هول انگیز که از درک مادی پنهان است نیز از ساختار فعل مجھول استفاده شده است. [\(9\)](#) نمونه‌ی بارز آن سوره تکویر است تنها خواندن آیات این سوره که یک انقلاب آسمانی و زمینی را تصویر می کند آدمی را منقلب می سازد. [\(10\)](#)

ص: 147

1-1 - معروف، فن ترجمه / 145

- 2- بقره/258؛ ابراهیم [برای بستن راه مغالطه و تزویر به روی دشمن] گفت: مسلماً خدا خورشید را از مشرق بیرون می آورد، تو آن را از مغرب برآور! پس آنکه کافر شده بود، متحریر و مبهوت شد.
- 3- فاطر/4؛ اگر تورا تکذیب می کنند [اندوهگین میباش] یقیناً پیش از توهمندی پیامبرانی تکذیب شده اند.
- 4- فصلت/3؛ تابی است که آیاتش در نهایت روشنی بیان شده است.
- 5- حج/60؛ [مطلوب درباره مؤمن و کافر] همان است [که گفتیم]، و هر کس به مانند آنچه به آن عقوبت شده [متجاوز را] عقوبت کند، آن گاه به وی ستم شود، یقیناً خدا او را یاری می دهد.
- 6- فاتحه الكتاب/7؛ که به آنان نعمت [ایمان، عمل شایسته و اخلاق حسن] عطاکرده.
- 7- فاتحه الكتاب/7؛ هم آنان که نه مورد خشم توانند.
- 8- ابن اثیر، المثل السائر 2/170
- 9- رک: نحل/111، طه/102-103، مؤمنون/101، زمر/68، نبأ/18
- 10- رک: سید قطب، مشاهد القيامة في القرآن/60-62

آیه ای که تنها یک بار در قرآن به صورت مجھول بیان شده است واژه‌ی «سَكَرْت» در آیه‌ی (أَقَالُوا إِنَّمَا سَكَرْتُ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ) (۱) می‌باشد. آلوسی چنین می‌نگارد: لَقَالُوا لِفَرْطِ عَنَادِهِمْ وَغَلُوْهِمْ فِي الْمَكَابِرَةِ وَتَفَادِيْهِمْ عَنْ قَبْوِ الْحَقِّ: إِنَّمَا سَكَرْتُ أَبْصَارُنَا أَيْ سَدَّتْ وَمَنَعَتْ مِنِ الإِبْصَارِ حَقِيقَةً وَمَا نَرَاهُ تَخَيلٌ لَا حَقِيقَةَ لِهِ (۲).

## انکاره‌ی مرد سالاری در قرآن

۱. چرا در قرآن برای اشاره به خداوند متعال از ضمایر مذکور استفاده شده است؟ با اینکه در قرآن به طور مکرر، مسئله تساوی مرد و زن در کسب فضائل و ارزش‌ها از آیات قرآن برداشت می‌شود. (۳)

برخی با استفاده از این شبیهه، در صدد القاء مرد سالاری در قرآن برآمده اند که قرآن کریم برای جنس مؤنث چندان اهمیتی قائل نیست.

در جواب باید گفت: از نظر ادبی ضمیر «هو» اعم از ضمیر «هی» می‌باشد زیرا «هو» در دو مورد به کار می‌رود: الف: موجود مذکور چه حقیقی و چه مجازی ب: موجودی که نه مذکور است و نه مؤنث. ولی ضمیر «هی» تنها یک کاربرد دارد و آن هم خصوص مؤنث است.

با توجه به آنچه گفته شد هنگام اطلاق «هو» بر خداوند نباید گمان شود که مرجع ضمیر، مذکور است یا مؤنث؛ زیرا خداوند جنسیت ندارد نه مذکور است نه مؤنث و نه چیز دیگری شبیه به این موارد (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) (۴) اما قرآن مجید به زبان عربی نازل شده است و باید قواعد ادبیات عرب در آن رعایت گردد. (۵)

ص: 148

- 
- حجر/15؛ باز خواهند گفت: يقينًا ما چشم بندی شده ايم، بلکه گروهي جادو شده هستيم.
  - آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم 7/266؛ به خاطر شدت عناد و مبالغه در انکار و امتناع از قبول حق گفتند: دیدگان ما از پذیرش حقیقت بازداشته شده است؛ و آنچه می‌بینیم تخیلی بیش نیست.
  - بقره/187، آل عمران/195، نساء/124، 32، نحل/97، اسراء/19، فصلت/46، مدثر/38، حجرات/13
  - سوری/11
  - رک: پایگاه اطلاع رسانی حوزه

2. سؤال دیگری که در این رابطه مطرح می شود این است که چرا در قرآن هنگام سخن گفتن از مؤمنان، فقط از ضمایر مذکور استفاده شده است مانند: (یا ایّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) (۱) (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) (۲) گویی به زنان اعانته نشده است و یا اینکه زنان نمی توانند مانند مردان پا به عرصه ای ایمان نهند.

در زبان عربی هرگاه مخاطبان، گروه زنان باشند از خطابات و ضمایر مؤنث استفاده می کنند و هرگاه مخاطبان مردان و زنان باشند از خطابات و ضمایر مذکور استفاده می کنند. بنابراین کلماتی مانند مؤمنون خاشعون حامدون، شامل مردان و زنان مؤمن، خاشع و حامد می شود و استفاده ای ضمیر مذکور برای هر دو گروه، از باب تغلیب است. (۳)

از برخی روایات به نظر می رسد که این شبهه برای برخی از زنان عصر حضرت رسول (صل الله عليه و آله وسلم) نیز پیش آمد و خداوند متعال این آیه را نازل کرد. (۴) (إِنَّ الْمُسْتَلْمِينَ وَ الْمُسْتَلْمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْفَقَاتِتِينَ وَ الصَّادِقَاتِ وَ الصَّارِبَاتِ وَ الصَّابِرَاتِ وَ الْخَاسِعَاتِ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ وَ الصَّائِمَاتِ وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُنَّ وَ الْحَافِظَاتِ وَ الْذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الْذَّاكِرَاتِ أَعَدَ اللَّهُ لَهُنْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا). (۵)

ص: 149

- 
- جمعه/9؛ ای مؤمنان.
  - مؤمنون/1؛ بی تردید مؤمنان رستگار شدند.
  - رک: اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 8/479، ابن عاشور، التحریر و التنویر 21/246؛ برای توضیح بیشتر به مبحث تغلیب از همین کتاب مراجعه شود.
  - رک: صافی، التفسیر الصافی 4/190
  - احزاب/35؛ مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.

(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُثْنَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيهِ حَيَاةً طَيِّبَةً) [\(1\)](#)

در این آیه سه لفظ را بیان فرموده که هر سه به صورت مذکر آمده است، اما در اثنای آیه، خداوند می‌فرماید خواه زن باشد خواه مرد، و این نه با قسمت قبل آن هماهنگ است نه با قسمت بعد آن، زیرا در اول آیه آمده است (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا) که هر دو لفظ من و عمل به صورت مذکر بیان شده است، و بعد در ادامه آیه می‌فرماید: (مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُثْنَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيهِ) که در اینجا نیز لفظ (مُؤْمِنٌ)، ضمیر (هُوَ) و ضمیر مفعولی در (فَلَنُحْيِيهِ) به صورت مذکر آمده است، و در حقیقت چهار لفظ مذکر در آیه ذکر شده است. بنابراین باید دید جمله‌ی (مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُثْنَى) بیان چیست؟

پاسخ آن است که در اینجا ذات اقدس الله می‌خواهد به ما بفهماند، من که به صورت مذکرتعبیر می‌کنم بر اساس فرهنگ محاوره است، نه این که عمل و حیات طیب مخصوص مرد باشد. قرآن کریم در عین حال که ما را به عظمت آن معنی آشنا می‌کند ما را به خصوصیت فرهنگ محاوره نیز آشنا می‌فرماید اگر سخن از مذکر است نه برای این است که وصف مذکرهاست بلکه برای این است که در مقام لفظ چنین تعبیر می‌شود. [\(2\)](#)

## پرسش

1. انگیزه‌های حذف فاعل در فعل مجھول چیست؟

2. کلام حضرت استاد جوادی آملی (دامت برکاته) درباره‌ی علت استفاده‌ی قرآن از ضمایر مذکور در آیه‌ی شریفه نحل/97 را بیان کنید.

ص: 150

---

1- نحل/97؛ از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می‌داریم.

2- جوادی آملی، زن در آینه‌ی جلال و جمال/96

### اشاره

مخاطب پس از یادگیری این درس، با انواع حروف زائد و علت به کار گیری آنها آشنا خواهد شد.

ص: 151

## حروف زائد

در ابتدا این سؤال مطرح می شود که آیا در قرآن حرف زائده وجود دارد یا خیر؟ اگر جواب، مثبت باشد این سؤال مطرح می شود آیا وجود حرف زائد در قرآن کریم با فصاحت قرآن سازگاری دارد؟

### تعریف حروف زائده:

در ابتدا باید دانست حروف در زبان عربی به حروف مبانی و حروف معانی تقسیم می شود.

حروف مبانی همان حروف هجایی است. یعنی اصواتی که کلمه از آن تشکیل می گردد و این اصوات در ذات خود به معنای خاصی دلالت نمی کنند بلکه اختلاف آنها در کلمات، نوعی اختلاف در معنی و دلالت ایجاد می کند.

حروف معانی دارای معنی می باشند هرچند استقلال ندارند یعنی مُسنند و مُسنند الیه کلام واقع نمی شوند. این حروف بخشی از اقسام کلمه هستند.

از میان این حروف، حروف جرّ جایگاه ویژه‌ای دارد که در میان آنها حروف زائد، بحث برانگیز و از حیث دلالی و معنایی، مورد مناقشه علمای نحو و زبان‌شناسی است.[\(1\)](#)

ص: 152

---

1-- خزععلی و دیگران، بررسی ترجمه پذیری دو حرف زائد باء و من در ترجمه های قرآن/27

حروف جرّ زائد، حروفی هستند که اسم بعد از خود را مجرور می‌کنند ولی با عامل خود ارتباط و تعلق معنوی ندارند و در کلام، مفید تأکید و تقویت جمله می‌باشند. و به خاطر این که تغییری در اصل معنی ایجاد نمی‌کنند به آنها زائد گفته می‌شود و فقط کلام را تأکید می‌کنند و به قول سیوطی فایده ای که عارض شده با فایده ای که از قبل حاصل بود مغایر نیست.[\(1\)](#)

ناگفته نماند که وجود آنها در کلام بسیار مهم است زیرا وجود تأکید در کلام، نشان دهنده ای اهمیت آن کلام است.

اگر گفته شود «ما أَتَانِي رَجُل» در این کلام سه احتمال وجود دارد:

الف: مردی نزد من نیامد که از لحاظ قوت و نیرو در حد مرد باشد بلکه ضعیفان آمدند.

ب: یک مرد نزد من نیامد و بیشتر آمد.

ج: یک مرد و بیشتر از آن نیامد.

اما اگر گفته شود «ما أَتَانِي مِنْ رَجُل» حرف «من» زائد است و تأکید نفی تمام افراد جنس مرد را می‌کند و معنای جمله منحصراً چنین است: هیچ مرد نزد من نیامد.[\(2\)](#)

اگر گفته شود نکره در سیاق نفی افاده‌ی عموم می‌کند پس چرا در عبارت بالا سه احتمال بیان شده است؟ در جواب باید گفت: نکره در سیاق نفی، ظهور در افاده‌ی عموم دارد ولی با اضافه شدن حرف «من» نص در عموم را افاده می‌کند.

از دیدگاه بلاغی لفظ زائد در جمله برای تأکید و تقویت معنای کل جمله است به گونه ای که گویا آن جمله، دو بار تکرار شده است.[\(3\)](#)

از منظر دانشمندان علم نحو، حروف جرّ زائد، حروفی هستند که ارتباط و تعلق معنوی با عامل ندارند و با مجرور خود، معمول برای عامل نیستند و مجرور خود را به عامل ربط

ص: 153

1- سیوطی، الاشباه والناظائر فی النحو 1/222

2- زرکشی، البرهان فی علوم القرآن 4/362

3- حسن، النحو الواقی 1/65

نمی دهنده و وظیفه‌ی آنها تنها تقویت و تأکید کلام است و در این میان فرقی بین جمله مثبت و منفی نخواهد بود. از این رو این حروف نیازی به متعلق ندارند و معنای اصلی جمله با حذف آنها تغییر نمی‌کند مانند حذف حرف جر «من» در عبارت «لیس (من) خالق إلا الله» که تغییری در معنای اصلی جمله حاصل نمی‌شود بلکه فقط تأکید کلام از میان می‌رود.[\(1\)](#)

و در زائد بودن آنها فرقی نیست که در ابتدای جمله ذکر شوند یا وسط و یا انتهای آن. مانند «باء» زائد در جمله: بحَسْبِكُ الْأَدْبُ، (کَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا)[\(2\)](#)، الْأَدْبُ بِحَسِيبٍ[\(3\)](#).

## پرسش و پاسخ

ممکن است این سؤال به ذهن تداعی کند که چرا این حروف نیاز به متعلق ندارند؟

دانشمندان نحوی این گونه پاسخ می‌دهند:

تعلق داشتن و زائد بودن، دو چیز متعارض هستند زیرا تعلق، ارتباط معنوی بین عامل ناقص المعنی و اسم مجروری است که معنای آن را کامل می‌کند و این حاصل نمی‌شود مگر به واسطه‌ی حروف جر اصلی، اما حروف جر زائد فقط برای تأکید کلام بیان می‌شوند نه ربط بین اسم مجرور و متعلق. بنابراین ارتباطی بین مجرور و عامل وجود ندارد.[\(4\)](#)

از لحاظ اعراب در جمله، مجرور این حروف، در لفظ مجرور هستند و در محل ممکن است مرفوع، منصوب و یا مجرور باشند و این امر، بستگی به عامل موجود در کلام دارد.

مانند (کَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا)[\(5\)](#) که واژه‌ی «الله» به خاطر حرف جر «باء» مجرور است و در محل نیز به خاطر فاعل بودن، مرفوع می‌باشد.[\(6\)](#)

ص: 154

1-- رک: آیات: بقره/102، اعراف/80، توبه/127، مریم/98، نور/21، عنکبوت/28، فاطر/41 (این آیات در منابع اضافه شود)

2-- نساء/6؛ و خدا برای محاسبه کافی است.

3-- رک: حسن، النحوالوافي 2/418

4-- حسن، النحوالوافي 2/418

5-- نساء/6؛ 7 و خدا برای محاسبه کافی است.

6-- حسن، النحوالوافي 2/418

حروف زائد علاوه بر فایده‌ی معنوی تأکید و تقویت کلام دو فایده‌ی لفظی نیز دارد و آن عبارتند از: تزیین کلام و اینکه وزن شعر یا حسن سجع به واسطه‌ی آن، از قوام بهتری برخوردار است.<sup>(1)</sup> البته ذکر این نکته لازم است که این فوائد مربوط به حروف زائدی است که زائد بودن آنها قطعی باشد ولی در حروفی که زیادت آنها اختلافی است در بردارنده‌ی نکات دیگری می‌باشد مثل «لا» در آیه (لا أُقْسِمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)<sup>(2)</sup> که برخی گفته اند: معنای آیه این است که قسم نمی‌خورم یعنی نیازی به قسم خوردن نمی‌بینم.<sup>(3)</sup>

## پرسش و پاسخ

بعد از ذکر فوائد حروف زائد، جواب سؤالی که در ابتدا مطرح گردید (آیا وجود حرف زائد در قرآن کریم با فصاحت آن سازگار می‌باشد؟) داده خواهد شد و آن اینکه با تحقیق در آنچه دانشمندان نحو در زبان عربی گفته اند می‌توان دریافت که مناسبت و تلازمی بین زائد بودن حروف و لغو بودن آنها وجود ندارد آنچه موجب از بین رفتن فصاحت قرآن و دور از شأن کلام خداوند متعال بوده، لغويت است در حالی که برای حروفی که مشهور به زائد اند فوائد معنایی مختلفی در نظر گرفته شده است.

## انواع حروف زائد:

### حروف مین:

حرف جر «من» با دو شرط از حروف زائد است:

الف: مجرور حرف «من» نکره باشد.

ص: 155

- 1-- سیوطی، الأشباه و النظائر فی النحو 1/222
- 2-- قیامت/1؛ به روز قیامت سوگند می‌خورم.
- 3-- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 20/103

ب: قبل از آن ادات نقی یا استفهام استعمال شده باشد<sup>(1)</sup> مانند: (ما لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ)<sup>(2)</sup>، (هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ)<sup>(3)</sup>

برخی بر این عقیده هستند که در ادات استفهام، فقط «هل» این شرط را دارد.<sup>(4)</sup>

## حروف باء:

حروف «باء» در موارد زیر اگر استفاده شود زائد است:

الف: اگر حرف «باء» بر خبر لیس یا خبرهای شبیه به لیس مانند «ما مشبه به لیس» به کار رود زائد است.

(أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ)،<sup>(5)</sup> (وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ)،<sup>(6)</sup> (وَ مَا الَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ)،<sup>(7)</sup> (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ)<sup>(8)</sup>

ب: اگر فعل «کفی» به معنای «حسب» باشد در این صورت لازم است و بر فاعل آن حرف «باء» داخل می شود که زائد است: (وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا)<sup>(10)</sup>

ذکر این نکته لازم است که اگر فعل «کفی» متعدد باشد بر فاعل آن حرف «باء» داخل نمی شود مانند: (وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ)<sup>(11)</sup>

ص: 156

- 
- 1-- حسن، النحو الوافى 2/428
- 2-- اعراف/59؛ که شما را جز او معبدی نیست.
- 3-- فاطر/3؛ آیا جز خدا هیچ آفریننده ای هست.
- 4-- درویش، اعراب القرآن و بیانه 1/311
- 5-- زمر/36؛ آیا خدا برای بنده اش [در همه امور] کافی نیست؟
- 6-- فصلت/46؛ و پروردگارت ستمکار به بندگان نیست.
- 7-- هود/53؛ و ما به تو ایمان نمی آوریم.
- 8-- بقره/74، 85، 140، آل عمران/99؛ و خدا از آنچه انجام می دهد بی خبر نیست.
- 9-- تین/8؛ آیا خدا بهترین داوران نیست؟
- 10-- نساء/79؛ و گواه بودن خدا [بر پیامبری تو] کافی است. با جست و جوی واژه‌ی «کفی» در قرآن کریم 23 مورد دیگر که بر فاعل آن حرف «باء» داخل شده است یافت می شود.
- 11-- احزاب/25؛ و خدا [سختی و مشقت] جنگ را از مؤمنان برداشت.

ج: بر فاعل فعل تعجب بر صیغه‌ی «أَفْعِل» نیز حرف «باء» داخل می‌شود که این نیز زائد می‌باشد: (أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ) (1)

موارد دیگری نیز در زیادت حرف «باء» وجود دارد ولی به خاطر اینکه مثال‌های قرآنی آن یافت نشد از ذکر آنها خودداری گردید. (2)

## حروف لام:

دانشمندان نحوی داخل شدن حرف «لام» بر معمول أفعال و یا شبه فعل هایی که در عمل ضعیف هستند را زائد می‌دانند: (اللَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُون)، (3) (مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ)، (4) (فَالصَّالِحَاتُ قَاتِنَاتُ حَافِظَاتُ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ)، (5) (وَمَنْ أَحْسَنْ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ)، (6) (كُلُّ لَهُ قَاتِنُونَ) (7)

این «لام» در زبان دانشمندان علم نحو، به «لام» تقویت معروف است. (8)

## حروف ما:

حروف «ما» در مواردی پس از حروف «باء، عن، من» به کار می‌رود که البته هیچ تغییری

ص: 157

- 
- مریم/38؛ [نسبت به حقایق] چه شنو و چه بینا می‌شوند. مثال دیگر: کهف/26
  - رک: صافی، الجدول فی اعراب القرآن 302/16، درویش، اعراب القرآن و بیانه 6/99
  - اعراف/154؛ برای کسانی که از [مخالفت با فرانهای] پروردگارشان می‌ترسند. رک: درویش، اعراب القرآن و بیانه 3/461
  - بقره/41؛ که تصدیق کننده (تورات و انجلیلی است) که با شمامت، صافی، الجدول فی اعراب القرآن 1/114
  - نساء/4؛ پس زنان شایسته و درست کار [با رعایت قوانین حق] فرمانبردار [و مطیع شوهر] ند [و] در برابر حقوقی که خدا [به نفع آنان بر عهده شوهرانشان] نهاده است، در غیاب شوهر [حقوق و اسرار و اموال او را] حفظ می‌کنند. صافی، الجدول فی اعراب القرآن 5/27
  - مائدہ/50؛ ! و برای قومی که یقین دارند، چه کسی در داوری بهتر از خدا است؟ ابن عاشور، التحریر و التنویر 5/128
  - روم/26؛ [و همه] برای او فروتن و خاضع اند. ابن عاشور، التحریر و التنویر 21/41
  - رک: مدنی، الحدائق الندية فی شرح الفوائد الصمدية 376/8

در اثر گذاری حروف جاره مذکور نمی گذارد.[\(1\)](#) (فِيمَا رَحْمَةٌ مِّنَ اللَّهِ لِنُتَّلَّهُمْ)،[\(2\)](#) (قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَّيُصْبِحَ بِهِنَّ نَادِمِينْ)،[\(3\)](#) (مِمَّا خَطَيَّاتِهِمْ أَغْرِقُوا)[\(4\)](#)

و همچنین بنابر گفته‌ی برخی از مفسران زیادت حرف «ما» بعد از دو اسم «قلیل» و «کثیر» و بعد از افعال «قل»، «کثراً» و «طال» شیوع دارد.[\(5\)](#) مانند: (قَلِيلًا مِنَ الَّذِي مَا يَهْجَعُونَ)،[\(6\)](#) (قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ)[\(7\)](#)

مورد دیگر زیادت حرف «ما»، واقع شدن آن بعد از برخی از ادوات شرط می باشد:[\(8\)](#) (وَإِنَّمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ)،[\(9\)](#) (فَأَمَّا إِلَّا إِنْسَانٌ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ)[\(10\)](#)

ص: 158

- 
- 1- درویش، اعراب القرآن و بیانه 2/88
- 2- آل عمران/159؛ [ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی. زمخشری، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل 1/431، اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 408/3، ابن عاشور، التحریر و التویر 266/3، آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم 318/2، صافی، الجدول فی اعراب القرآن 353/4، مظہری، التفسیر المظہری 161/2
- 3- مؤمنون/40؛ خدا فرمود: همانا پس از اندک زمانی پشیمان می شوند. رک: ابن عاشور، التحریر و التویر 48/18، زمخشری، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل 187/3، آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم 234/9، صافی، الجدول فی اعراب القرآن 180/18، درویش، اعراب القرآن و بیانه 516/6
- 4- نوح/25؛ [همه آنان] به سبب گناهانشان غرق شدند. رک: اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 288/10، زمخشری، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل 620/4، درویش، اعراب القرآن و بیانه 234/10، آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم 88/15
- 5- ابن عاشور، التحریر و التویر 27/16
- 6- ذاریات/17؛ آنان اندکی از شب را می خواهیدند [و بیشتر آن را به عبادت و بندگی می گذرانند].
- 7- سجده/9؛ در حالی که اندک سپاس گزاری می کنید. آیات دیگر: اعراف/10، مؤمنون/78، ملک/23. رک: سبزواری نجفی، الجدید فی تفسیر القرآن المجید 5/408
- 8- اندلسی، الهدایة فی النحو/301
- 9- اعراف/200 و فصلت/36؛ و اگر [وسوسه ای از سوی] شیطان، تورا [به خشم بر مردم و ترک مهربانی و ملاطفت] تحریک کند. رک: ابن عاشور، التحریر و التویر 1/408
- 10- فجر/15؛ اما انسان، هنگامی که پروردگارش او را بیازماید. رک: صافی، الجدول فی اعراب القرآن 324/30؛ بنابر اینکه حرف «اذا» شرطیه باشد نه زمانیه.

1. يکی از موارد پرکاربرد زیادت حرف «لا» به همراه فعل قسم می باشد: (1) (لا أَفْسِمُ بِهَذَا الْبَلْدِ), (2) (لا أَفْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ) (3)
2. مورد دیگر عطف «لا» بر کلامی که در حیّز نفی می باشد: (4) (صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرَ الْمَغْصُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ), (5) (وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ \* وَلَا الظُّلْمَاتُ وَلَا النُّورُ), (6) (وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ) (7)
3. واقع شدن «لا» بعد از «آن» مصدری: (8) (قَالَ مَا مَعَكَ لَا تَسْجُدَ إِذْ أَمْرْتُكَ) (9)

صف: 159

- 1-- درویش، اعراب القرآن و بیانه 2/253
- 2-- بلد/1؛ قسم می خورم به این شهر.
- 3-- قیامت/1؛ به روز قیامت سوگند می خورم.
- 4-- ابن عاشور، التحریر و التنویر 1/196
- 5-- حمد/7؛ راه کسانی [چون پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان] که به آنان نعمت [ایمان، عمل شایسته و اخلاق حسن] عطاکردی، هم آنان که نه مورد خشم تواند و نه گمراه اند.
- 6-- فاطر 19-20؛ نایینا و بینا [کافر و مؤمن] یکسان نیستند \* و نه تاریکی ها و روشنایی. رک: دخیل، الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز/580
- 7-- فصلت/34؛ نیکی و بدی یکسان نیست. رک: ابن عاشور، التحریر و التنویر 25/57
- 8-- اندلسی، الهدایة فی النحو/301
- 9-- اعراف/12؛ خدا فرمود: هنگامی که تو را امر کردم، چه چیز تورا مانع شد که سجده نکردم؟

1. حروف زائد چه حروفی هستند؟
2. احتمالات جمله‌ی «ما آتانی رجل» را بیان کنید.
3. چرا حروف جرّ زائد نیاز به متعلق ندارند؟
4. آیا وجود حروف زائد در قرآن کریم مخلّ به فصاحت قرآن کریم نیست؟ توضیح دهید.
5. دو مورد از حروف جرّ زائد را با مثال بیان کنید.

ص: 160

اشاره

بررسی واژه‌ی «کُل» و چگونگی ترجمه‌ی آن در موارد مختلف، و آشنا شدن با حرف «عل» و انواع آن در کلام الهی، از اهداف آموزشی این درس خواهد بود.

ص: 161

لفظ کل در زبان عربی از ادات عام می باشد یعنی از الفاظی است که دلالت بر عموم می کند اگر به کتب مختلف نحوی و اصولی رجوع شود اقسام لفظ کل در مواجهه با اضافه شدن به معرفه و نکره را بیان کرده اند که در صورت اضافه شدن به معرفه دلالت بر اجزاء مرکب می کند و اگر به نکره اضافه شود مفید دلالت بر افراد می باشد.[\(1\)](#)

باید توجه داشت که در کتب ادبی و اصولی دانشمندان متقدم به معادل فارسی واژه‌ی «کل» در اضافه شدن به معرفه و نکره توجه نشده است اما در کتاب‌های اصولی برخی از دانشمندان متأخر به معادل هریک از آنها در فارسی نیز اهتمام شده است.

لفظ «کل» دلالت بر عموم می کند. حال این سؤال مطرح می شود که این عمومیتی که لفظ «کل» آن را افاده می کند عام استغراقی است و یا عام مجموعی؟

پاسخ این سؤال را می توان با استفاده از کلمات برخی اساتید این گونه بیان کرد:

کل در حالت اضافه، یا اضافه به معرفه می شود یا به نکره. اگر اضافه به معرفه شود ظهور در عام مجموعی دارد که معادل فارسی آن واژه‌ی «همه» می باشد مانند: [\(كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلَالٌ لِّبْنِي إِسْرَائِيل\)](#)[\(2\)](#)

ص: 162

1- ابن هشام، معنی اللبیب 1/193، صدر، دروس فی علم الاصول 2/106

2- آل عمران/93؛ همه خوراکی‌ها بر بنی اسرائیل حلال بود.

اما اگر «کل» به نکره اضافه شود مفید معنای عام استغراقی می باشد که در فارسی به «هر» از آن تعبیر می شود.<sup>(1)</sup> مانند (فَلَوْ لَا تَفَرَّمْ كُلُّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ)<sup>(2)</sup> که در این مثال واژه‌ی «کل» معنای «هر» را افاده می کند.

مثال زیر برای نزدیک شدن مطلب بالا به ذهن کمک می کند:

اگر شخصی بگوید به همه‌ی دانشجویان این کلاس، صد هزار تومان پرداخت می کنم ایشان فقط صد هزار تومان پرداخت می کند و فرقی نمی کند که چند نفر داخل این کلاس هستند که مثلاً اگر 10 نفر باشند سهم هر نفر ده هزار تومان می شود اما اگر این شخص بگوید به هر دانشجوی این کلاس صد هزار تومان پرداخت می کنم اگر تعداد دانشجویان 10 نفر باشد این شخص یک میلیون تومان باید پرداخت کند.

#### سه نکته

#### نکته اول

گاه ممکن است «کل» به مصدر اضافه شود که این مصدر می تواند معرفه یا نکره باشد که در هر دو صورت واژه‌ی «کل» معنای «تمام» را افاده می کند مانند: (إِذَا مُرْفُعْتُمْ كُلَّ مُمَرْضٍ)<sup>(3)</sup>; در این کریمه واژه‌ی «مُمَرْضٍ» مصدر نکره‌ای است که مضاف‌الیه «کل» واقع شده و مفید معنای «تمام و کامل» است؛ مراد از «كُلَّ مُمَرْضٍ» در آیه، تمزیق کامل است.

مثال بعدی آیه‌ی (وَ لَا تَبْسُطُهَا كُلَّ الْبَسْطِ)<sup>(4)</sup> می باشد در اینجا نیز واژه‌ی «الْبَسْطِ» مصدر معرفه ایست که مضاف‌الیه «کل» واقع شده، در آیه‌ی (فَلَا تَمْيِلُوا كُلَّ الْمُمْيَلِ

ص: 163

- 
- 1- رک: خمینی، تحریرات فی الاصول 5/208
  - 2- توبه/122؛ چرا از هر جمیعتی گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی یابند.
  - 3- سبا/7 و 19؛ هنگامی که [در خاک گور] به طور کامل متلاشی [و قطعه قطعه] شوید.
  - 4- اسراء/29؛ و [آن چنان هم در اتفاق] دست و دل باز مبایش [که چیزی برای معاش خودت باقی نماند]

فَتَذَرُّ رُهَا كَالْمُعَلَّقَةِ(1) نیز لفظ «کل» اضافه به مصدر معرفه شده است و معنای «تمام و کمال» را افاده می کند.

## نکته دوم

مخفي نماند که واژه ی «کل» دائم الاضافه است؛ اما گاه ممکن است در لفظ اضافه نشده باشد بلکه در معنی اضافه شده یعنی مضاف الی آن حذف گردیده باشد در این صورت باید از سیاق کلام استفاده کرد و فهمید که آیا «کل» معنای «همه» یا «هر» را افاده می کند مانند: (كُلُّ لَهُ قَاتِلُونَ)(2) که چون «قاتلون» به صورت جمع بیان شده بنابراین «کل» مفید معنای «همه» می باشد.

## نکته سوم

گاهی «کل» از باب مبالغه در کلام به کار می رود و مقصود جدی کثرت است نه عمومیت و شمول، مانند: (وَلُوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ)(3) (وَ يَأْتِيهِ الْمَؤْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ)(4) در این دو مثال، مبالغه بودن معنای «کل» از ترجمه ی آیات روشن می شود و نیازی به توضیح نیست. در آیه ی (وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجَّ عَمِيقٍ)(5) مرحوم علامه طباطبائی واژه ی «کل» را مفید معنای کثرت می داند نه معنای استغراق و کلیت.(6)

ص: 164

- 
- 1-- نساء/129؛ پس تمایل خود را به طور کامل متوجه یک طرف ننمایید تا دیگری را به صورت زنی سرگردان و بلا تکلیف رها کنید.
  - 2-- بقره/116، روم/26؛ و همه در برابر او مطیع و فرمانبردارند.
  - 3-- یونس/97؛ گرچه همه نشانه ها و معجزه ها برای آنان بیاید.
  - 4-- ابراهیم/17؛ ، و مرگ از هر طرف به اورو می کند.
  - 5-- حج/27؛ و سوار بر هر شتر باریک اندام [چابک و چالاک] که از هر راه دور می آیند، به سوی تو آیند.
  - 6-- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 14/369

بنابر نظر برخی از قرآن پژوهان واژه‌ی «لعل» در سه معنی کاربرد دارد:

### 1. معنای ترجیحی یا اشغال:

ترجمی یعنی ارتقاب و انتظار کشیدن چیزی که اطمینان به حصول آن نیست و این ممکن است در مواردی باشد که محبوب انسان است که به آن «طمع» گفته می‌شود و گاه ممکن است در مواردی باشد که مکروه انسان است و آن «اشغال» نام دارد در نتیجه معنای «لعل» جامع بین محبوب و مکروه می‌باشد.<sup>(1)</sup>

### 2. معنای تعلیل:

گاه «لعل» در ادبیات عرب به معنای «تعلیل» است و مفید معنای «کی» می‌باشد<sup>(2)</sup> مانند: «ضربتك لعلك تتعادب؛ زدم تو را تا ادب را بپذیری.» و *(إِنْتَكُبُرُوا اللَّهُ عَلَىٰ مَا هَدَأْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ شَكُورُون)*<sup>(3)</sup>

به نظر می‌رسد راز تبدیل «لام» تعلیل به «لعل» در آیه شریفه، هماهنگ شدن پایان آیه با آیات قبل و بعد است.

### 3. معنای استفهام

در برخی موارد این واژه می‌تواند مفید معنای استفهام نیز باشد مانند «لعل زیداً قائم» که «لعل» در بردارنده‌ی معنای استفهام است یعنی «هل هو كذلك.»<sup>(4)</sup>

### نقد و برسی:

به نظر می‌رسد هر یک از «لعل» و ادات استفهام، تردید و احتمال را بیان می‌کنند از این رو گاهی گفته می‌شود که «لعل» معنای استفهام را افاده می‌کند.

ص: 165

1-- استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیه 4/332، تهانوی، کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم 1/415

2-- نهر، النحو التطبيقي 1/280

3-- بقره/185؛ و خدا را برابر اینکه شما را هدایت فرموده بزرگ شمارید، و باشد که سپاس گزارید.

4-- استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیه 4/333

ذکر این نکته لازم است که مشهور ترین معنی برای واژه‌ی «لعل» ترجی می‌باشد و «لعل» در قرآن مجید 121 بار به کار رفته.<sup>(1)</sup>

و اکثر استعمالات آن از زبان خداوند متعال است. حال این سؤال مطرح می‌شود، این گونه موارد، چگونه ترجمه شود که با مقام خداوند متعال نیز سازگار باشد؛ چرا که معنای ترجی در حق خداوند محال است. زیرا کسی انتظار آینده را می‌کشد و احتمال وقوع می‌دهد که نسبت به واقع جهل داشته باشد.

## لعل در کلام الهی و بیان دیدگاه‌ها

لعل در قرآن مجید به معنای تعلیل و استفهام وارد شده است:

مثال تعلیل: (ثُمَّ عَفَّنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُون) <sup>(2)</sup> در اینجا «لعل» معنای تعلیل را افاده می‌کند.<sup>(3)</sup>

مثال استفهام: در برخی آیات نیز بنابر گفته‌ی برخی نحویان معنای استفهام را در بردارد <sup>(4)</sup> مانند: (وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِي) <sup>(5)</sup>

### نقد و بررسی:

می‌توان گفت استفهام در آیه، از «ما»‌ی استفهمایه استفاده می‌شود.

### ترجمی:

حال موارد بسیاری وجود دارد که «لعل» معنای ترجی را افاده می‌کند در این گونه موارد باید گفت اگر ترجی نسبت به انسان باشد که مشکلی پیش نمی‌آید مانند: (وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ

ص: 166

1-- بر اساس نرم افزار جامع التفاسیر مرکز نور

2-- بقره/52؛ سپس بعد از آن [کار زشت] از [گناه] شما درگذشتیم، تا سپاس گزاری کنید.

3-- قرشی، قاموس قرآن 6/193

4-- نهر، النحو التطبيقي 1/280

5-- عبس/3؛ تو چه می‌دانی شاید او [در پرتو تعالیم اسلام از آلدگی] پاک و پاکیزه شود.

مِنْهُمْ لَمْ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذَّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَى رَيْسُكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقَوْنَ<sup>(1)</sup>) اما در مواردي که ترجی نسبت به خداوند است همان گونه که از کلام سیبویه و همچنین کلام مرحوم علامه طباطبایی استفاده می شود باید گفت: لعل معنای ترجی و انتظار را افاده می کند حال اگر در کلام خداوند متعال به کار رود محل انتظار تغییر پیدا می کند یعنی محل انتظار، متکلم نیست بلکه انتظار به مخاطب یا مقام تخطاب (فرد مغایب غیر از متکلم و مخاطب) راجع است تا با علم خداوند متعال نیز منافات نداشته باشد.<sup>(2)</sup>

#### اشفاق:

در برخی آیات نیز «لعل» مفید معنای اشفاق است که آیات آن عبارتند از: هود/12، کهف/6 و شعراء/3، در این موارد نیز بنابر گفته هی ادبیان محل انتظار، تغییر پیدا می کند.<sup>(3)</sup>; <sup>(4)</sup>

در این آیات به نظر می رسد واژه هی «مبادا» معادل «لعل» باید قرار داده شود.

ص: 167

- 
- اعراف/164؛ و گروهی از بنی اسرائیل [که در برابر بد کاری های دیگران ساكت بودند، به پند دهندهان خیرخواه و دلسوز] گفتند: چرا گروهی را که خدا هلاک کننده آنان یا عذاب کننده آنان به عذابی سخت است، پند می دهید؟ [پند دادن شما کاری ناجاست]. گفتند: برای اینکه در پیشگاه پروردگارمان [نسبت به رفع مسؤولیت خود] حجت و عذر داشته باشیم و شاید آنان [از گناهانشان] بپرهیزنند.
  - رک: استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیه 4/333، طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن 1/199 و 2/166
  - رک: استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیه 4/333
  - از مواردی که حرف لعل مفید معنای اشفاق است حدیث ذیل می باشد: لَعَلَكَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَ حَلَقَ يَوْمًا أَعَظَمَ حُرْمَةً مِنْهُ، لَا، وَاللَّهِ! لَا وَاللَّهِ. طوسی، تهذیب الأحكام 3/144

1. لفظ کل در صورت اضافه شدن به اسم معرفه و یا نکره مفید چه معنایی خواهد بود؟
2. در چه صورت واژه‌ی «کل» معنای تمام را افاده می‌کند؟
3. یکی از معانی پر کاربرد واژه‌ی «لعل» در قرآن کریم ترجیح می‌باشد، توضیح دهید ترجیح با علم خداوند چگونه سازگار است؟

ص: 168

اشاره

پرداختن به مبحث افعال تقضیل و نقد و بررسی مطالب آن و بیان حالت فاعلی و مفعولی افعال تقضیل به همراه آیات قرآنی از ویژگی‌های این درس می‌باشد.

ص: 169

## وزن «أَفْعُل» صفت مشبهه يا اسم تفضيل

اين شببه از آن جا آغاز شد که در برخى موارد استعمالات وزن أَفْعُل در قرآن کريم معنای تفضيل و برتری رعایت نشهه و يا فاقد شرائط عمل کردن است.<sup>(1)</sup> برخى کلماتی که بر وزن أَفْعُل استعمال شده و در معنای أَفْعُل تفضيل بودن آن اختلاف است عبارتند از:

واژه‌ی اعلم در آيه‌ی (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضْلِلُ عَنْ سَبِيلِه) <sup>(2)</sup>; گفته شده چون بعد از «أَعْلَمُ» حرف جر «من» ذکر نشده هر دو احتمال دارا بودن معنای تفضيل و خالی بودن از معنای تفضيل را دارد.<sup>(3)</sup>

### نقد و بررسی:

به نظر می‌رسد «مَنْ يَضْلِلُ» مضاد اليه «أَعْلَمُ» نیست بلکه مفعول ماده‌ی «علم» است یعنی خداوند به افراد گمراه آگاهی کامل دارد.<sup>(4)</sup>

واژه‌ی «أَهُون» در کريمه: (وَ هُوَ الَّذِي يَئِدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهُونُ عَلَيْه) <sup>(5)</sup>

ص: 170

- 
- 1- افعال تفضيل می گردد تمام به من يا به اضافه يا به لام.
  - 2- انعام/117؛ یقیناً پروردگارت به کسی که از راه او گمراه می‌شود.
  - 3- طباطبائي، الميزان فى تفسير القرآن 7/332
  - 4- درویش، اعراب القرآن و بیانه 3/206
  - 5- روم/27؛ و اوست که مخلوقات را می‌آفریند سپس آنان را [پس از مرگشان] باز می‌گرداند و اين [كار] برای او آسان تر است.

پرسشی که در این آیه وجود دارد، این است که برخی ادعای کرده اند اگر اعاده‌ی انسان‌ها در قیامت آسان‌تر باشد لازمه اش این است که ایجاد آنها بدون الگو در آغاز خلقت دشوارتر باشد و این با قدرت نامتناهی خداوند سازگاری ندارد.[\(1\)](#)

در جواب این اشکال برخی مدعی شده اند که در این آیه واژه‌ی «أَهْوَنُ» از معنای تفضیلی منسلخ شده است و معنای آسان را افاده می‌کند نه معنای آسان‌تر تا شیبه‌ی ذکر شده ایجاد گردد.[\(2\)](#)

و شاهد این مطلب آیه‌ی (قَالَ كَذِلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَمٌِّ)[\(3\)](#) می‌باشد.[\(4\)](#)

### نقد و بررسی:

به نظر می‌رسد در آیه‌ی اخیر بر اساس واقع امر سخن گفته شده اما در آیه‌ی قبل که تعبیر «أَهْوَنُ عَلَيْهِ» به کار رفته است به حساب دید انسان که کار دارای سابقه را آسان‌تر برمی‌شمارد سخن گفته شده است.

واژه‌های دیگری نیز وجود دارد مانند «أَطْهَر»،[\(5\)](#)

«أَحْسَن»[\(6\)](#) و مانند آن که در برخی از آیات در معنای تفضیلی آنها اختلاف وجود دارد.

اما شاید بتوان گفت که جنجالی ترین واژه در این زمینه کلمه‌ی «خیر» است. زیرا کسانی که معتقدند این واژه فعل تفضیل نیست اشکالشان این است که واژه «خیر» بر وزن فعل

ص: 171

---

1- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 16/173

2- آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم 11/37

3- مريم/9؛ [فرشته وحی به او] گفت: چنین است [که گفتی، ولی] پروردگارت فرمود: این [کار] بر من آسان است.

4- مثل دیگر آن مريم/21 می‌باشد.

5- هود/78؛ رک: طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 10/339

6- صفات/125؛ رک: طیب، اطیب البیان فی تفسیر القرآن 11/187

تفضیل نیست و اصل این واژه «آخر» بوده<sup>(1)</sup> و به شعر «راجز» استناد کرده اند<sup>(2)</sup> و این واژه‌ی «آخر» همان «خیر» است که مخفّف گردیده است.

### نقد و بررسی:

در صحّت این مطلب تردید وجود دارد؛ به خاطر اینکه اگر کلمه‌ی «خیر» می‌بود باید همه قواعد جاری در افعال تفضیل نیز در آن جریان می‌یافتد یعنی مشتقاتی چون **أفضل**، **فضلى** و **فضليات** از آن استقاق می‌یافتد در حالی که مشتقات آن خیره، **أخيار** و **خيريات** می‌باشد همان‌گونه که مشتقات واژه‌ی «شيخ» که به طور قطع افعال تفضیل نیست بلکه صفت مشبهه است همانند وزن مشتقات کلمه‌ی «خیر» بیان می‌شود: **شيخه، أشيخ و شيخات.**<sup>(3)</sup>

### نقد و بررسی تكمیلی:

بر کلام بالا اشکالی وارد است و آن اینکه مشتقاتی چون **خُورَى**<sup>(4)</sup> بر وزن  **فعلى** و **اخْيَر**<sup>(5)</sup> هرچند که بسیار نادرند ولیکن در معاجم برای کلمه (خیر) ذکر شده اند.

در جواب می‌توان گفت که از وجود مشتقات دیگری مانند خیره، **أخيار** و **خيريات** چنین استنباط می‌شود که کلمه‌ی «خیر» در اصل «آخر» نیست چرا که وجود چنین مشتقاتی (خیره، **أخيار** و **خيريات**) با افعال تفضیل بودن «خیر» در تنافق است.<sup>(6)</sup>

ص: 172

- 
- 1- ابن عاشور، التحرير و التنوير 19/23
  - 2- رک: اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 10/44
  - 3- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 133/3-132
  - 4- ازهري، تهذیب اللّغة 7/225، زبیدی، تاج العروس 6/379
  - 5- بستانی فؤاد، فرهنگ ابجدی 32
  - 6- مظاهري تهراني، مقاله بررسی واژه‌ی خیر در ترجمه‌های قرآن کریم 12

دلیل دیگری که بر انکار افعال تفضیل بودن «خیر» بیان شده این است که در برخی آیات قرآنی واژه‌ی «خیر» معنای افعال تفضیل بودن را افاده نمی‌کند مانند (قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَ مِنَ التَّجَارَةِ) (۱) در این آیه شریفه نمی‌توان گفت آنچه نزد خداست از لھو، بهتر است زیرا در لھو، خوبی نیست تا آنچه نزد خداست بهتر باشد (۲) در حالی که افعال تفضیل در مورد دو چیزی که در وصفی مشترک هستند به کار می‌رود و بر زیادتر بودن این وصف در یکی از آن دو دلالت دارد. (۳) این سخن در آیات ذیل نیز به کار می‌رود: (أَأَرْبَابُ مُنْفَرَّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ) (۴)، (قَالَ رَبُّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَيِ إِلَيْهِ) (۵) بنابراین می‌توان گفت که واژه‌ی «خیر» صفت مشبهه از مصدر «خیره» است نه افعال تفضیل. (۶)

### نقد و بررسی نهایی:

به نظر می‌رسد این سخن تمام نیست زیرا اگر «خیر» صفت مشبهه است چرا در آیه (أَلَيْهِ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ الْفِشَرِ) (۷) با مبتدا مطابقت نکرده است و این در حالی است که افعال تفضیل اگر بدون الف و لام ذکر شود با حرف جر «من» تمام می‌شود و دائماً به صورت مفرد مذکور بیان می‌گردد. (۸)

ص: 173

- 1 - جمعه/11؛ بگو: پاداش و ثوابی که نزد خداست از سرگرمی و تجارت بهتر است.
- 2 - طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 3/173
- 3 - شرتونی، مبادی العربية 4/70
- 4 - یوسف/39؛ آیا معبدان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟
- 5 - یوسف/33؛ یوسف گفت: پروردگار! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می‌خوانند. رک: طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 11/153
- 6 - طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 3/133
- 7 - قدر/3؛ شب قدر، بهتر از هزار ماه است.
- 8 - امیل، موسوعه النحو و الصرف 61

نظیر کریمه قدر/ آیه‌ی (بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) (1) می‌باشد.

اشکال بعدی در آیه (أَأَرْبَابُ مُنْفَرِّغُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ) (2) می‌باشد که اگر در این آیه «خیر» صفت مشبهه باشد همان‌گونه که در بالا اشاره شد باید می‌فرمود «أخیار» چون باید با واژه‌ی «أَرْبَابُ» مطابقت داشته باشد.

اما باید این نکته را نیز متذکر شد که در برخی مثال‌ها واژه‌ی «خیر» معنای افضلیت ندارد بنابراین اسم تفضیل نیست و به عنوان صفت مشبهه به کار رفته است مانند: (يَدِكَ الْحَيْرُ ) (3) که در این مثال از جهت معنایی با اسم تفضیل بودن سازگاری ندارد و در برخی موارد نیز از جهت ادبی با اسم تفضیل و نیز با صفت مشبهه تناسب دارد مانند: (وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَينَ الْأَخْيَارُ ) (4) به خاطر اینکه «أخیار» به همراه «ال» ذکر شده است اگر اسم تفضیل باشد باید مطابقت نماید و اگر صفت مشبهه باشد نیز مطابقت لازم دارد که در اینجا نیز مطابقت کرده است.

برخی گفته‌اند در بسیاری از آیات قرآن کریم که واژه‌ی «خیر» به صورت مضارف واقع شده است مانند: (خَيْرُ النَّاصِرِينَ) (5)

در این صورت حتماً اسم تفضیل خواهد بود. (6)

### نقد و بررسی:

با توجه به اینکه واژه‌ی «خیر» گاهی صفت مشبهه واقع می‌شود و معنای مختار و برگزیده دارد بنابراین می‌توان «خیر الناصرین» را برگزیده ناصران معنی نمود. و در جمع

ص: 174

- 
- 1 - هود/86؛ آنچه خدا [در کسب و کارتان از سود و بهره پس از پرداخت حق مردم] باقی می‌گذارد، برای شما بهتر است.
  - 2 - یوسف/39؛ آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟
  - 3 - آل عمران/26؛ هر خیری به دست توست.
  - 4 - ص/47؛ به یقین آنان در پیشگاه ما از برگزیدگان و نیکان اند.
  - 5 - آل عمران/150؛ بهترین یاری دهنگان است.
  - 6 - رک: مظاہری تهرانی، مقاله بررسی واژه‌ی خیر در ترجمه‌های قرآن کریم/16

بندی نهایی باید گفت: «خیر» در قرآن کریم گاهی به صورت صفت مشبهه و گاهی به صورت افعال تفضیل به کار رفته است.

## حالات فاعلی و مفعولی افعال تفضیل

نکته بعدی در مورد اسم تفضیل که در کتاب های ادبی به آن اشاره نشده این است که اسم تفضیل گاه حالت فاعلی دارد و گاه مفعولی مانند واژه‌ی «حبّ» در آیه‌ی شریفه‌ی (وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُ حُبًّا لِّلَّهِ) [\(1\)](#) که حالت فاعلی دارد یعنی مؤمنان حبّ خدا را بیشتر در دل دارند اما در آیه‌ی (قُلْ إِنْ كَانَ آباؤكُمْ وَ أَبْناؤكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالُ افْتَرَضْتُمُوهَا وَ تِجَارَةً تَخْسُنُونَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرَضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ) [\(2\)](#) محظوظ های غیر خدایی مانند پدران و فرزندان، محظوظ تراز خداوند هستند در نزد این افراد؛ بنابراین «أَحَبَّ» حالت مفعولی را نشان می‌دهد.

مثال دیگر آن واژه‌ی «أَهْدِي» می‌باشد که در آیات (أَلَمْ تَرِإِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هُؤُلَاءِ أَهْدِي مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا) [\(3\)](#) و (قُلْ فَأُتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدِي مِنْهُمَا أَتَتَّبِعُهُ إِنْ كُثُّمْ صَادِقِين) [\(4\)](#)

ص: 175

- 
- بقره/165؛ ولی آنان که ایمان آورده اند، محبت و عشقشان به خدا بیشتر و قوی‌تر است.
  - توبه/24؛ بگو: اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانتان و اموالی که فراهم آورده اید و تجارتنی که از بی‌رونقی و کسادی اش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آنها دل خوش کرده اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محظوظ ترند.
  - نساء/51؛ آیا به کسانی که بهره‌ای اندک از [دانش] کتاب [تورات و انجیل] به آنان داده شده ننگریستی که به هر معبدی غیر خدا، و هر طغیان‌گری ایمان می‌آورند؟! و درباره کسانی که کافر شده اند، می‌گویند: آنان از کسانی که ایمان [به قرآن و پیامبر] آورده اند، راه یافته ترند.
  - قصص/49؛ بگو: [بنا بر ادعای شما چنانچه تورات و قرآن از جانب خدا نیست] اگر راست می‌گویید کتابی از نزد خدا بیاورید که هدایت کننده تراز این دو باشد تا آن را پیروی کنم.

حال فاعلی آن بیان شده است و در آیات (أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهَدِي مِنْهُمْ) (۱) و اسراء/84، فاطر/42 و ملك/22  
حال مفعولي آن مورد نظر است.

واژه‌ی «أَحْسَن» نیز در آیات قرآن با حال فاعلی بیان شده است. (۲)

### پرسش

1. چگونه ممکن است فعل التفضیل معنای تفضیل خود را از دست دهد؟
2. دلایل اثبات فعل التفضیل بودن واژه‌ی «خیر» و انکار آن را بنویسید.
3. در چه صورتی واژه‌ی «خیر» صفت مشبه خواهد بود نه فعل التفضیل؟

### پژوهش

موارد دیگری از فعل تفضیل به همراه حال فاعلی و مفعولي آن، از آیات قرآن استخراج کنید.

ص: 176

- 
- 1- انعام/157؛ یا نگویید: اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می شد، مسلماً از آن دو گروه راه یافته تر بودیم.
  - 2- هود/7

### اشاره

در این درس قسمت هایی از مبحث تغلیب و استثناء ذیل برخی از آیات قرآن کریم بررسی خواهد شد.

ص: 177

تغییب نوعی مجاز لغوی است و به معنای اعطای کردن حکم لفظی به لفظ دیگر است به گونه‌ای که یکی از الفاظ، غالب و دیگری مغلوب واقع شود و لفظ غالب، در هر دو به کار رود.[\(1\)](#)

زرکشی معتقد است که علت مجاز بودن تغییب این است که لفظ در جای خودش استعمال نشده است.[\(2\)](#)

مثال‌های معروف قرآنی آن عبارتند از:

الف: (قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ)[\(3\)](#)

با اینکه حضرت اسماعیل (علیه السلام) عمومی حضرت یعقوب (علیه السلام) است و در زمرة پدران ایشان نیست ولی از باب غلبه‌ی لفظ اب بر عتم، از واژه‌ی «آبائیک» استفاده شده است.[\(4\)](#)

ب: (وَمَرِيمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوْحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْفَانِتِينَ)[\(5\)](#)

ص: 178

1-- رک: زرکشی، البرهان فی علوم القرآن 3/369، سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن 2/39

2-- زرکشی، البرهان فی علوم القرآن 3/379

3-- بقره/133؛ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق.

4-- حسینی طهرانی، علوم العربیة 2/607

5-- تحریم/12؛ و [نیز] مریم دختر عمران [را مثل زده است] که دامان خود را پاک نگه داشت و در نتیجه از روح خود در او دمیدیم و کلمات پروردگارش و کتاب‌های او را تصدیق کرد و از اطاعت کنندگان [فرمان‌های خدا] بود.

این آیه چون مربوط به حضرت مریم (علیها السلام) است بنابراین واژه‌ی «قانتین» باید به صورت جمع مؤنث «قانتات» بیان می‌شد.  
درباره‌ی زلیخا نیز واژه‌ی «خاطئین»، مذکر آمده است: (يُوْسُفُ أَعْرَضْ عَنْ هَذَا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنِبِكِ إِنَّكِ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ)[\(1\)](#)

در مورد همسر حضرت لوط (علیها السلام) نیز واژه‌ی «غابرین»؛ به معنای هالکین» به کار رفته است.[\(2\)](#)

می‌توان گفت لفظ مشتق مذکور در قرآن کریم تا زمانی که قرینه‌ای از مؤنث در مقابل آن وجود نداشته باشد در معنای اعم از مذکور و مؤنث مورد استفاده قرار گرفته است مانند: (الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْفَانِتِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ)[\(3\)](#) و (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةً)[\(4\)](#)؛ بله در امثال آیاتی مانند: (إِنَّ الْمُسْتَلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ)[\(5\)](#) که قرینه‌ی مقابله وجود دارد صیغه‌ی مذکور برای اعم به کار نرفته است.

\*\*\*

### (وَ جُمَعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ)[\(6\)](#)

در این مثال یکی از عللت‌های مذکور بیان شدن فعل، واژه‌ی «قمر» است که غلبه داده شده بر «شمس» و فعل به صورت مذکور بیان شده است در حالی که واژه «شمس» مؤنث مجازی است و فعل می‌تواند به صورت مؤنث نیز بیان شود.[\(7\)](#)

ص: 179

- 
- 1 - یوسف/29؛ یوسفا! این داستان را ندیده بگیر. و تو [ای بانو!] از گناه استغفار کن زیرا تو از خطاکارانی.
  - 2 - اعراف/83، حجر/60، شعراء/171، نمل/57، عنکبوت/32 و 33
  - 3 - آل عمران/17؛ آنان که صبر کنندگان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرهایند.
  - 4 - حجرات/10؛ جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند.
  - 5 - احزاب/35؛ مسلمان خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان.
  - 6 - قیامت/9؛ و خورشید و ماه به هم جمع شوند.
  - 7 - بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التاویل 5/266

در کتاب الهدایة فی النحو گوید: مؤنث مجازی اگر فاعل قرار بگیرد جاز الوجهان است، یعنی آیه‌ی (جُمَعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ) از باب تغییب مذکور نشده است.[\(1\)](#)

\*\*\*

ج: (وَلِأَبْوَيْهِ لِكُلٍّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ)[\(2\)](#)

در این مثال «أبويه» شامل پدر و مادر هر دو می شود و واژه‌ی «أب» بر «أم» در تثنیه غلبه داده شده است.[\(3\)](#)

مثال‌های دیگری نیز وجود دارد مانند تغییب مخاطب بر مغایب، عاقل بر غیر عاقل، که بر خواننده‌ی محترم است که به کتاب‌های مفصل ادبی و بلاغی مراجعه کند.[\(4\)](#)

### استثناء

استثناء، مصدر باب استفعال از ماده «ثنی» و در لغت به معنای باز داشتن و کنار زدن بیان شده است.[\(5\)](#) و در اصطلاح نحو، عبارت است خارج کردن آنچه داخل در حکم سابق بوده است به وسیله‌ی «إلا» و مانند آن.

استثناء به اعتبار وجود ارتباط و علاقه بعضیت بین مستثنی و مستثنی منه و عدم آن، به متصل و منقطع تقسیم می شود.

در تقاویت استثناء متصل از منقطع می توان گفت که در متصل همیشه اخراج از حکم است مثلاً وقتی گفته می شود جاء القوم الا زیداً زید از حکم آمدن استثناء شده است اما در

ص: 180

- 
- 1-- اندلسی، الهدایة فی النحو/34
  - 2-- نساء/11؛ و برای هر یک از پدر و مادر میت یک ششم ارث است. مثال دیگر آن: یوسف/99 و 100، اعراف/27
  - 3-- حسینی طهرانی، علوم العربیة 2/607
  - 4-- رک: حسینی طهرانی، علوم العربیة 2/607 و 608، مطلوب، اسالیب بلاغیه الفصاحه، البلاغه المعانی/266-269، زرکشی، البرهان فی علوم القرآن 3/372-380، سیوطی، الإنقان فی علوم القرآن 2/39 و 40
  - 5-- ازهربی، تهذیب اللغة 15/102

استثناء منقطع اخراج از موضوع است یعنی مستثنی از مستثنی منه موضوعا خارج شده<sup>(1)</sup> و حکم نیز، آن را در بر نگرفته است.

(كُلُّ نَسٍْ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةً \* إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ) <sup>(2)</sup>

برخی از مفسران استثناء در این آیه را منقطع دانسته اند<sup>(3)</sup> در حالی که گفته شد در مستثنای منقطع، مستثنی (أَصَحَّابَ الْيَمِينِ) باید از مستثنی منه (كُلُّ نَسٍْ) خارج باشد در صورتی که در آیه این گونه نیست و مستثنی از حکم (بِمَا كَسَّـَ بَتْ رَهِيْنَةً) خارج است و مجرد از حکم خارج بودن موجب انقطاع نمی شود. بنابراین مستثنی در این آیه متصل است.<sup>(4)</sup>

(فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ \* إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينِ) <sup>(5)</sup>

بنابر شاهدی از کلام امیر المؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه<sup>(6)</sup> ابليس در شمار فرشتگان قرار گرفته است.

در این صورت اگر منظور از ملک در آیه شریف ملک ماهوی باشد، استثناء در اینجا منقطع است اما اگر منظور، ملک تغییبی باشد استثناء، متصل خواهد بود.

## استثناء مفرغ

استثناء به اعتبار ذکر مستثنی منه در جمله و عدم آن به تام و مفرغ تقسیم می شود.

ص: 181

1-- این بیان از عبارت «مستثنی بعضی از مستثنی منه نیست» اقتباس شده است.

2-- مدثر/39-38؛ هر کسی در گرو دست آورده های خویش است \* مگر سعادتمندان.

3-- مکارم، نمونه 25/251

4-- رک: طباطاوی، التفسیر الوسيط للقرآن الكريم 15/189

5-- حجر/31-30؛ پس همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند. (30) مگر ابليس که از اینکه با سجده کنان باشد، امتناع کرد. \*

[خد] گفت: ای ابليس! تو را چه شده که با سجده کنان نیستی؟

6-- مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَّرًا بِأَمْرٍ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا؛ هرگز خداوند هیچ کاه انسانی را برای عملی وارد بهشت نمی کند که برای همان عمل فرشته ای را محروم سازد. دشتی، نهج البلاغه خطبه 272 ص192

استثناء مفرغ در کلام غیر موجب واقع شده و به این جهت آن را مفرغ می نامند که عامل در ظاهر، متوجه ما بعد «إلا» شده و در طلب آن است اگر چه معمول حقیقی آن مستثنی منه مقدّر است.[\(1\)](#)

اگر در جمله ای ادات استثناء به کار رود و مستثنی منه در کلام ذکر نشود به آن، استثناء مفرغ گفته می شود.[\(2\)](#)

(يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بُنُونَ \* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)[\(3\)](#)

مرحوم علام طباطبایی استثناء در این آیه را منقطع دانسته است[\(4\)](#)

و این گونه به نظر می رسد که ایشان مستثنی منه را در این آیه «مالٌ وَ لَا بُنُونَ» پنداشته است در حالی که استثناء در اینجا مفرغ است و باید با (احداً) محفوظ که مفعول (لا يَنْفَعُ)

است، قیاس شود که در این صورت، اگر مستثنی، مفرغ و به حسب عوامل باشد استثناء نه متصل است و نه منفصل، زیرا ما بعد إلا، مفعول «يَنْفَعُ» است و نمی توان گفت داخل در مال و بنون است یا خارج از آن. بلکه «إلا» مطلب جدیدی است که ربطی به ما قبل ندارد (یعنی نه داخل است و نه خارج)

## پرسش

1. تغلیب چیست و به چه دلیل آن را از انواع مجاز برشمرده اند؟

2. تغلیب را در قالب یک مثال قرآنی توضیح دهید؟

2. تقاویت استثناء متصل و منقطع در چیست؟

3. توضیح دهید استثناء در آیه ی حجر/31 متصل است یا منقطع؟

ص: 182

1-- الخضري، حاشية الخضري 1/416

2-- اندلسى، الهدایة فى النحو/103

3-- شعراء/88؛ روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد \* مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و خبایث] به پیشگاه خدا بیاورد.

4-- طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن 15/289

اشاره

در این درس نکات ادبی در کنار آیاتی از قرآن کریم ارائه شده، که در کتاب های درسی کمتر مورد بررسی قرار گرفته است.

ص: 183

## اقسام مای حرفی

## اشاره

«ما» در داشن نحو بر یازده گونه بیان شده است.[\(1\)](#) در برخی موارد به خاطر دلایل مختلفی ممکن است چگونگی و نوع «ما» بر مخاطب مشتبه شود همان گونه که در آیات ذیل از نگاه مخاطب خواهد گذشت.

(وَرَبُّكَ يَحْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيرَة)[\(2\)](#)

اگر «ما» مصدریه یا موصوله قلمداد شود مفعول «یختار» خواهد بود و ترجمه‌ی آن چنین می‌شود: خداوند آنچه را برای آنان اختیار است، اختیار می‌کند.[\(3\)](#) در این صورت این برداشت از آیه با مبنای عدله که معتقد به اختیار بندگان اند هماهنگ است.

اما اگر ما نافیه باشد فعل «یختار» عطف بر «یشاء» خواهد بود که باید بر آن وقف کرد و معنای آیه چنین است: پروردگارت آنچه بخواهد و برگزیند خلق خواهد کرد و برای مردم اختیاری نیست.[\(4\)](#)

ص: 184

1 - ما شرط، موصول، استفهام، تعجب، مصدری، زائد، نافیه، حجازیه، کافه، نکره، ما بعد از نعم؛ رک: امیل، موسوعه النحو والصرف/ 511

2 - قصص/68؛ و پروردگارت آنچه را بخواهد می‌آفیند و [آنچه را بخواهد] بر می‌گزیند، برای آنان [در برابر اراده او در قلمرو تکوین و تشریع] اختیاری نیست.

3 - رک: لاھیجی، تفسیر شریف لاھیجی 3/490، ابن عاشور، التحریر و التنویر 20/95

4 - رک: المیزان فی تفسیر القرآن 68/16، قمی، کنز الدقائق و بحر الغرائب 10/90، بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل 4/183

(قالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ \* وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ)[\(1\)](#)

اختلاف در نوع این «ما» از آیه‌ی قبل شدیدتر است و چهار احتمال می‌توان در آن بیان کرد.

مصدريه: وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَعَمِلَكُمْ: خداوند شما و عمل شما را خلق کرده است.[\(2\)](#)

توضیح:

مراد خلقت جبری اعمال نیست بلکه انتساب خلقت اعمال به خداوند متعال از باب نظام طولی است.

موصوله: وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ: خداوند شما و آنچه عمل می‌کنید (و می‌سازید یعنی بت‌ها) را آفریده است.[\(3\)](#) در این صورت با آیه‌ی پیشین خود هماهنگ است.

استفهامیه: خداوند شما را خلق کرد و شما چه می‌کنید؟ در این صورت استفهام در اینجا توبیخی است.[\(4\)](#)

نافیه: خداوند شما را خلق کرد و عملی در حقیقت برای شما نیست و شما هیچ کاری انجام نمی‌دهید.[\(5\)](#)

توضیح:

این برداشت بر اساس تقّریر جبری مسلکان است.

### طريقه‌ی نوشتن «ما»

«ما» در رسم الخط قرآن به دو صورت نوشته شده است:

الف: اگر استفهامیه و مجرور به حرف جرّ باشد حرف الف از آن حذف می‌شود: (فیم

ص: 185

1- صفات/95-96؛ [به آنان] گفت: آیا آنچه را [با دست خود] می‌تراشید، می‌پرستید؟!\* در حالی که خدا شما را و آنچه را می‌سازید، آفریده است.

2- رک: طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 17/228

3- طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن 8/514

4- شوکانی، فتح القدیر 4/462

5- شوکانی، فتح القدیر 4/462، درویش، اعراب القرآن و بیانه 8/293

أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا)؛[\(1\)](#) تو از بسیار یاد کردنش [و سخن گفتن درباره آن] چه به دست می آوری؟، (لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَقْعَلُونَ)؛[\(2\)](#) چرا چیزی را می گویید که خود عمل نمی کنید؟، (فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ)؛[\(3\)](#)

پس با تأمل می نگرم که فرستادگان با چه پاسخی بر می گردند؟

ب: اگر خبریه باشد و مجرور به حرف جز باشد حرف الف ثابت است: (وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ)؛[\(4\)](#) و آنان که به آنچه به سوی تو نازل شده، مؤمن هستند، (فِيمَا أَخَذْنُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)؛[\(5\)](#) مسلمًا شما را به سبب اسیرانی که [بدون اجازه پیامبر و پیش از شروع جنگ] گرفتید، عذابی بزرگ می رسید.[\(6\)](#)

## «ما» موصوله

روزی جمعی به حضور پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله وسلم) رسیدند و پرسیدند آیا تو فرستاده‌ی خدا هستی؟ حضرت فرمود بله.

آنها ادامه دادند این قرآن که آورده ای از طرف خداوند است؟ حضرت بازهم فرمودند بله. آنها گفتند پس به ما از این آیه خبر بد: (إِنَّكُمْ وَ  
ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَتُّمُّ لَهَا وَارِدُونَ)؛[\(7\)](#) [به آنان گویند:] به یقین شما و معبدانی که به جای خدا می پرسیدید،

ص: 186

- 
- نازعات/43؛ تو از بسیار یاد کردنش [و سخن گفتن درباره آن] چه به دست می آوری؟
  - صفات/2؛ چرا چیزی را می گویید که خود عمل نمی کنید؟
  - نمل/35؛ پس با تأمل می نگرم که فرستادگان با چه پاسخی بر می گردند؟
  - بقره/4؛ و آنان که به آنچه به سوی تو و به آنچه پیش از تو نازل شده، مؤمن هستند.
  - انفال/68؛ مسلمًا شما را به سبب اسیرانی که [بدون اجازه پیامبر و پیش از شروع جنگ] گرفتید، عذابی بزرگ می رسید.
  - برگفته از کتاب تاثیر علوم ادبی بر فهم قرآن/133 تألیف محمد فلاحتی قمی.
  - انبیاء/7 - 98

هیزم دوزخید [بی تردید] شما در آن وارد خواهید شد. پس آیا کسانی که مسیح (علیه السلام) را می پرستیدند با او وارد آتش می شوند؟

پیامبر اکرم (صل الله علیه وآلہ وسلم) فرمودند: خداوند قرآن را بر من به زبان عرب نازل کرده و آنچه در لغت عرب متعارف است این است که «ما» برای غیر ذوی العقول، «من» برای ذوی العقول، و «الذی» را برای هر دو استعمال می کنند و اگر شما عرب باشید این را می دانید. خداوند فرمود: «إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ» و بت هایی را اراده کرد که می پرستیدند و صاحب عقل نبودند و حضرت مسیح (علیه السلام) دارای عقل است و داخل در آنها نمی شود اما اگر می فرمود: «إِنَّكُمْ وَ مَنْ تَعْبُدُونَ» اور اینز شامل می شد. آن جماعت گفتند: ای رسول خدا نیکو فرمودید.[\(1\)](#)

یادسپاری:

آنچه در روایت بالا بیان شده مربوط به مواردی است که حرف «من» و «ما» در کنار یکدیگر استعمال شوند و اما اگر هر کدام به صورت جداگانه بیان شوند ممکن است در معنای اعم به کار رود. مانند (وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا)[\(2\)](#) که حرف «ما» در مورد خدای متعال به کار رفته است.

## تکرار شدن اسم نکره

یکی از کاربردهای الف و لام تعریف (عهد ذکری)، زمانی است که اسم نکره در مرتبه ی دوم تکرار می شود که به وسیله الف و لام تعریف به صورت معرفه بیان می شود. مانند: (كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْ فِرْعَوْنَ رَسُولًا \* فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ)[\(3\)](#) «الرَّسُول» در این آیه به همراه الف و لام تعریف بیان شده است به خاطر اینکه در آیه ی قبل، ذکر آن به میان آمده است.[\(4\)](#)

ص: 187

1-- کراجکی، کنز الفواند/286

2-- شمس/7؛ و به نفس و آنکه آن را درست و نیکو نمود.

3-- مزمل 15-16؛ همان گونه که به سوی فرعون، رسولی فرستادیم \* پس فرعون از آن رسول نافرمانی کرد.

4-- رک: مدنی، الحدائق الندية/78

بنابراین اگر اسمی دو مرتبه در یک کلام به صورت نکره استعمال شود افاده کننده‌ی نکته‌ای خواهد بود مانند: (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا\*)<sup>۱</sup> و نکته‌ی تکرار شدن واژه‌ی «یُسْرًا» (به صورت نکره) بنابر گفته‌ی برخی مفسران این است که در هر سختی دو آسانی وجود دارد.<sup>۲</sup>

## جستاری در باب محدودف

### اشاره

(وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَا ذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ);<sup>۳</sup> و هنگامی که به آنان گویند: پروردگارتان چه چیزهایی نازل کرده؟ می‌گویند: [چیزی نازل نکرده، آنچه به عنوان قرآن در دسترس مردم است، همان] افسانه‌های [دروغین] پیشینیان است!!

در این آیه شریفه واژه‌ی «أساطیر» خبر برای مبتدای محدودف است و طبق این جواب، کافران نازل شدن قرآن را انکار می‌کنند زیرا اگر واژه‌ی «أساطیر» منصوب باشد مفعول فعل محدودف «أنزل» قرار می‌گیرد و معنای آن، قبول نزول قرآن توسط کافران، می‌شود در حالی که طبق ترکیب اول، کافران علاوه بر افسانه خواندن قرآن، نزول آن را نیز قبول نداشتند.<sup>۴</sup>

زیبایی ترکیب اول زمانی بیشتر به چشم می‌خورد که در کنار آیه‌ی ذیل قرار بگیرد که همان سؤال از مؤمنان پرسیده شده است:

(وَقِيلَ لِلَّذِينَ آتُوكُمْ مَا ذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا);<sup>۵</sup> و به کسانی که تقوا پیشه کردند، گفته شود: «پروردگارتان چه نازل کرد؟» می‌گویند: [خوبی را] [نازل کرده است].

ص: 188

- 
- 1-- شرح 6-5؛ پس بی تردید با دشواری آسانی است. \* [آری] بی تردید با دشواری آسانی است.
  - 2-- طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن 20/316
  - 3-- نحل/24؛ و هنگامی که به آنان گویند: پروردگارتان چه چیزهایی نازل کرده؟ می‌گویند: [چیزی نازل نکرده، آنچه به عنوان قرآن در دسترس مردم است، همان] افسانه‌های [دروغین] پیشینیان است!!
  - 4-- رک: طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن 12/229، ابن عاشور، التحریر والتنویر 105/13
  - 5-- نحل/30؛ و هنگامی که به پرهیزکاران گویند: پروردگارتان چه چیزی نازل کرد؟ گویند: خیر را [که قرآن هدایت گر است و سراسر آیاتش وحی الهی، است نازل کرد.

همان گونه که ملاحظه می شود واژه‌ی «خَيْرًا» منصوب و مفعول فعل مقدّر «أَنْزَل» است. یعنی بیان آیه این است: مؤمنان علاوه بر پذیرش نزول قرآن، آن را خیر نیز می دانند.[\(1\)](#)

نکته:

سؤالی در رابطه با دو آیه‌ی فوق ممکن است مطرح شود و آن این است که چرا آیه‌ی اول به همراه ادات شرط «إذا» ذکر گردیده ولی در آیه‌ی دوم از ادات شرط استفاده نشده است.

آیه‌ی اول درباره‌ی کافران است و گمان آن می رود که آنان از کفر خود دست برداشته و به سوی حق آمده باشند از این رواز ادات شرط استفاده شد تا نشان دهد که آنها بر کفر خود اصرار دارند در مقابل، آیه‌ی بعد درباره مؤمنان است و گمان آن نمی رود که آنان از ایمان خود دست برداشته باشند از این رواز آیه بدون ادات شرط بیان شده است.[\(2\)](#)

### کاف بُعد یا خطاب

(ذِلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ)[\(3\)](#)

برخی از ادبیان گفته اند حرف «کاف» در «ذلیک» برای بُعد است. در کلام عرب برای اشاره به دور، کاف را به اسم اشاره اضافه می کنند.[\(4\)](#)

لیکن عده‌ای دیگر از مفسران و ادبیان قائل شده اند که حرف «لام» برای بُعد است و «کاف» حرف خطاب است.[\(5\)](#)

شاهد برای این سخن آیه‌ی (قَالَتْ فَذِلِكُنَّ الَّذِي لُمِيَّنِي فِيهِ)[\(6\)](#) می باشد.

ص: 189

- 
- 1-- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 12/235، ابن عاشور، التحریر و التنویر 13/114
  - 2-- ابن عاشور، التحریر و التنویر 13/113
  - 3-- بقره/2؛ در [وَحْى بُودَنَ وَ حَقَائِقَتِ] این کتاب [بِاعْظَمَتْ] هیچ شکی نیست.
  - 4-- سیوطی، البهجه المرضیه علی الفیه ابن مالک/61، ابن هاشم، قطر الندى و بل الصدی/138؛ به الكاف حرفا دون لام أو معه و اللام إن قدّمت ها ممتنعة؛ وبهنا أو ههنا أشر إلى داني المكان وبه الكاف صلا؛ في البعد...
  - 5-- سبزواری، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن 5/249، استر آبادی، شرح الرضی 2/382، حسن، النحو الوافى 1/270، ابن عقیل، شرح ابن عقیل 1/134
  - 6-- یوسف/32؛ بانوی کاخ گفت: این همان کسی است که مرا درباره عشق او سرزنش کردید.

در این آیه، زلیخا به وسیله‌ی اسم اشاره «ذا» به حضرت یوسف (علیه السلام) اشاره می‌کند و به وسیله‌ی «کُنَّ» زنان را مورد خطاب قرار می‌دهد.<sup>(1)</sup>

ممکن است بعضی اشکال کنند به اینکه اگر حرف «كاف» برای خطاب است چرا در آیه‌ی (ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُون) <sup>(2)</sup> حرف «كاف» به صورت مفرد آمده است در صورتی که مخاطب آیه‌ی شریفه جمع است، و ضمائر قبل و بعد از حرف «كاف» نیز به صورت جمع آمده است؟

جناب ابن عاشور این گونه جواب داده است:

این مطلب به خاطر این است که اکثر اسماء اشاره، چون بیشتر در مفرد استعمال می‌شوند، پس خطاب مفرد و استعمال آن در خطاب جمع غلبه داده شده است. و این نوع استعمال برای آگاهی دادن به این مطلب است که حرف «كاف» از خطاب خارج شده و در معنای «بعد» استعمال شده است<sup>(3)</sup> و مانند این مطلب در کلام عرب زیاد است. چون تثنیه و جمع دو امر خلاف اصل هستند که اگر آنها مقصود اصلی گوینده نباشند، می‌توان با آنها معامله‌ی مفرد کرد.<sup>(4)</sup> مانند همین آیه که افراد مقصود اصلی خداوند متعال نیستند بلکه عمل زشت آنها مقصود است، به خاطر این مطلب «كاف خطاب» به صورت مفرد آمده است.

## قال له

حرف جر «لام» اگر همراه «قال» و مشتقات آن استعمال شود گاهی به معنای «لام» تبلیغ و گاه به معنای «لام» تعلیل است.

لام تبلیغ: معادل آن در فارسی واژه‌ی «به» می‌باشد. یعنی زمانی که در عربی گفته شود

ص: 190

- 
- 1- رازی، روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن 11/66
  - 2- بقره/52؛ سپس بعد از آن [کار زشت] از [گناه] شما درگذشتیم، تا سپاس گزاری کنید.
  - 3- ناگفته نماند که استعمال اسم اشاره در بعید در مواقعي که مشارالیه واقعا دور نیست به خاطر بزرگی مشارالیه است.
  - 4- ابن عاشور، التحریر و التنویر 1/480

«قال له» اگر مراد «لام» تبلیغ باشد معنای «به او گفت» را افاده می کند مانند: (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُقْسِدُوا فِي الْأَرْضِ);<sup>(1)</sup> چون به آنان گویند در زمین فساد نکنید.

لام تعیل: گاهی ممکن است در عربی این عبارت «قال له» به کار رود و مراد از آن معنای «درباره‌ی او» باشد مانند: (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ حَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ);<sup>(2)</sup> و کافران درباره مؤمنان گفتند: اگر [آین محمد] بهتر [از آین ما] بود [آنان در پذیرفتنش] بر ما نسبت به آن پیشی نمی گرفتند.

قرینه در اینکه «لام» در این آیه تعیل است نه تبلیغ فعل «سَبَقُونَا» می باشد. زیرا اگر «لام» تبلیغ بود معنای «کافران به مؤمنان می گفتند» را افاده می کرد نه معنای «درباره‌ی آنان گفتند»، باید از فعل «سَبَقْتُمُونَا» که صیغه‌ی مخاطب است استفاده می شد.

### تشییه

اسم در تقسیم‌بندی خود بر اساس عدد به مفرد، مشنی و جمع تقسیم می شود.

اسم مشنی یا منفرد است و یا غیر منفرد.

مثنای منفرد آن اسمی است که وقتی علامت تشییه از اسم حذف شود بتوان آن را به هر دو اسم اطلاق کرد مانند کتابان، اگر علامت تشییه از آن حذف شود واژه‌ی کتاب بر هردو قابل اطلاق است و همچنین مانند بسیاری از مثناهای قرآنی: (جَنَّاتٍ)،<sup>(3)</sup> (رِجُلٌ)،<sup>(4)</sup> (حَوْلَيْنِ) کامِلَيْنِ،<sup>(5)</sup> (شَفَّتَيْنِ)،<sup>(6)</sup> (طَائِفَتَانِ)<sup>(7)</sup>

ص: 191

11-- بقره/1

11-- احقاف/2

15-- سبا/3

45-- نور/4

233-- بقره/5

9-- بلد/6

7-- آل عمران/122، حجرات/9

مثنای غیر منفرد به دونوع تلقیبی<sup>(1)</sup> و تغليبی تقسیم می شود.

مثنای غیر منفرد تلقیبی آن دسته از اسم مثنی می باشد که وقتی علامت تثنیه از آن حذف شود دیگر به معنایی که در حالت تثنیه افاده می کرد دلالت نمی کند و اطلاق آن به هیچ کدام

از آن دو امکان ندارد مانند «رافدان» که بر دجله و فرات دلالت می کند اما اگر علامت تأثیث از آن حذف شود بر هیچ یک از آن دو دلالت ندارد.

مثنای غیر منفرد تغليبی: آن است که وقتی علامت تثنیه از آن حذف شود تنها به یکی از آن دو اسم (اسم غالب) اطلاق خواهد شد نه دیگری (اسم مغلوب) مانند «قمران» که اگر علامت تثنیه از آن حذف شود فقط بر قمر دلالت دارد. و مثال قرآنی آن «أبوان» در آیه ۵ (و أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبُوهُ أَبُوهُ مُؤْمِنٍ)<sup>(2)</sup> می باشد. اگر علامت تثنیه از «أبواه» حذف شود فقط بر «أب» دلالت دارد.<sup>(3)</sup>

مثال دیگر: (وَإِلَوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)<sup>(4)</sup>

### ذکر جمع و اراده‌ی مثنی

اگر دو اسم مثنی به یکدیگر اضافه شود از اولی به لفظ جمع تعبیر می شود<sup>(5)</sup> مانند: (إِنْ تَوْبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَّثْ قُلُوبُكُمَا)<sup>(6)</sup> در اینجا سخن از دو همسر پیامبر (صل الله عليه و آله وسلم) است که افسای راز کردند اما از واژه‌ی جمع (قلوب) استفاده نمود به خاطر اینکه به ضمیر تثنیه (كُمَا) اضافه شده است.

ص: 192

- 
- 1- تلقیب در لغت معنای لقب دادن را افاده می کند. رک: قرشی، قاموس قرآن 3/330
  - 2- کهف/80؛ و اما [آن] نوجوان [که او را کشتم]، پدر و مادرش مؤمن بودند.
  - 3- مهدی پور، مقاله مثنی در زبان عربی 3/
  - 4- بقره/83؛ و به پدر و مادر نیکی کنید. آیات دیگر: نساء/36، انعام/151، اسراء/33
  - 5- صیان، حاشیة الصیان 3/114، اندلسی، الهدایة في النحو/178
  - 6- تحریم/4؛ اگر شما دوزن از کار خود به پیشگاه خدا توبه کنید [خدا توبه شما را می پذیرد]، چون دل شما دو نفر از حق و درستی منحرف شده است.

## اولویت مراجعات خبر از مراجعات مرجع در دوران امر بین خبر و مرجع

اولویت مراجعات خبر از مراجعات مرجع در دوران امر بین خبر و مرجع: (1)

(فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بِازْغَةً قَالَ هَذَا رَبِّيُّ هَذَا أَكْبَرُ ) (انعام/78)

چرا در این آیه، اسم اشاره‌ی هذا به صورت مذکور بیان شده، در حالی که مشار الیه آن مؤنث می‌باشد؟

تفسران سعی کرده‌اند مشکل را با بیانات مختلف برطرف کنند:

1. قرآن کریم می‌خواهد بفهماند حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این بحث واقعاً آفتاب را نمی‌شناخته، یا خود را به جای کسی فرض کرده که اصلاً آفتاب را ندیده و نمی‌داند که این ستاره یکی از اجرام آسمانی است که در هر شبانه روزی یک بار طلوع نموده و غروب می‌کند، و نمی‌داند که پیدایش شبانه روز و فصول چهارگانه، مستند به آن است، و آثار دیگری نیز دارد. چون استعمال اسم اشاره مذکور برای کسی که نوع مشار الیه را تشخیص نمی‌دهد راحت‌تر است. (2)

2. در بیشتر زبان‌های غیر عربی فرقی میان ضمیر و اسم اشاره‌ی مذکور و مؤنث نیست، و در این آیه قرآن کریم از زبان حضرت ابراهیم (علیه السلام) که غیر عربی است حکایت می‌کند. (3)

3. بعضی گفته‌اند چون اشاره به شمس با لفظ «هذا» صحیح نیست، باید آن را تأویل کرد و مشار الیه «هذا» در اینجا «ضیاء» (جسم نورانی) یا «طالع» (طلوع کننده) است. (4)

4. به نظر می‌رسد به خاطر مراجعات خبر که مذکور است، اسم اشاره نیز مذکر آمده است چنانچه برخی از ادبیان و مفسران اشاره نموده اند. (5)

همان‌گونه که ملاحظه شد قاعده‌ی ادبی ذکر شده در مورد اخیر، تعارض ابتدایی در آیه را برطرف نمود.

ص: 193

1- رک: دسوقي، حاشية الدسوقي على مختصر المعانى 1/546؛ با اندک تصرف

2- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 7/180

3- اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 4/566، مظہری، التفسیر المظہری 3/262

4- رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن 7/350

5- زمخشri، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل 2/41، طبرسی، جوامع الجامع 1/390، بیضاوی، انوار التنزيل و اسرار التأویل 1/415، ابن عاشور، التحریر و التنویر 6/179، حسن، النحو الوافي 2/169

(يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أُولَادِكُمْ لِلذِّكَرِ مِثْلُ حَظِ الْأَنْتَشِينِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوَقَ اُنْتَشِينِ فَاهْنَ ثُلَّا مَا تَرَكَ) [\(1\)](#)

در این آیه واژه‌ی کن با اینکه مؤنث است به اولاد که مذکور است بر می‌گردد. [\(2\)](#)

این مطلب نیز طبق قاعده‌ی بالا (اولویت مراعات خبر) بیان شده است.

## خصوصیات کان

1. فعل «کان» به همراه فعل مضارع، معنای ماضی استمراری را افاده می‌کند. [\(3\)](#) [\(4\)](#) (كَانُوا لَا يَتَنَاهُونَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ)

2. فعل «کان» در برخی موارد منسلخ از زمان است. [\(5\)](#)

3. فعل «کان» اگر در کلام منفی به کار رود مبالغه‌ی در نفی را افاده می‌کند. به این صورت که اگر دو عبارت «ما قام» و «ما کان قام یا ما کان قائماً» با هم مقایسه شود در عبارتی که فعل «کان» به کار رفته است معنای نفی مبالغه‌ی بیشتری دارد زیرا «کان» دلالت بر اتصاف اسم به خبر در زمان ماضی دارد از این رو نفی فعل در زمان گذشته مبالغه‌ی بیشتری خواهد داشت و بر این امر دلالت دارد که انتقاء فعل از اسم امری اصیل و سابق و قدیم است مانند: (فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِين) [\(6\)](#) تعبیر «ما کانوا مُهْتَدِين» به جای «ما اهتدوا» به این دلیل است. [\(7\)](#)

ص: 194

1 - نساء/11؛ خدا شما را درباره [ارث] فرزنداتان سفارش می‌کند که سهم پسر مانند سهم دو دختر است. و اگر [میراث بران میت] دخترند و بیش از دو دختر باشند، سهم آنان دو سوم میراث است.

2 - رک: طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن 4/208، آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم 2/430، بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التاویل 2/63

3 - رک: همین کتاب مبحث معانی افعال ماضی و مضارع

4 - مائدہ/79؛ آنان یکدیگر را از کارهای زشتی که مرتکب می‌شدند بازنمی داشتند.

5 - رک: همین کتاب مبحث استمرار در فعل

6 - بقره/16؛ پس تجارشان سود نکرد و از راه یافتگان [به سوی حق] نبودند.

7 - جمالی، معنی الفقیه/212، رک: ابن عاشور، التحریر و التنویر 1/296

## ضمیر شأن و قصه

شأن و قصه ضمیر مفرد غایبی است که به وسیلهٔ جملهٔ بعد از خود توصیف می‌شود این ضمیر می‌تواند به صورت منفصل مرفوع، متصل منصوب و به صورت مقدّر بیان شود. در ترجمه‌های ضمیر از عبارت «شأن و قصه» و یا «امر چنین است» استفاده می‌شود و در قرآن کریم بیشتر برای بزرگداشت امری به کار رفته است. در ادامه بعضی از آیاتی که در آنها این ضمیر به کار رفته است بیان می‌شود.

(مِنْ أَجْلِ ذلِكَ كَبَّنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ<sup>۱</sup>)

مَنْ قَاتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ<sup>۲</sup>)

(إِنَّهُ<sup>۳</sup> مَنْ يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ<sup>۴</sup>)

به نظر می‌رسد استفاده از ضمیر شأن در این دو آیه به خاطر اهتمام به جملهٔ بعد از آن است.<sup>(۵)</sup> آیاتی دیگری نیز وجود دارد که در آنها ضمیر شأن به کار رفته است که به خاطر طولانی نشدن کلام از بیان آنها صرف نظر گردید.<sup>(۶)</sup>

بر اساس تحقیق صورت گرفته در این زمینه حدود 52 مورد در قرآن به عنوان ضمیر شأن و قصه دانسته شده که دربارهٔ 28 مورد آن اتفاق نظر وجود دارد و 24 مورد دیگر اختلافی است.<sup>(۷)</sup>

## ضمیر فعل

ضمیر مرفوعی است که بین مبتدا و خبر واقع می‌شود و موقع خبر برای مبتدارا تأکید می‌کند، و نشان می‌دهد که مسنند به مسنند الی اختصاص دارد و مبتدا و خبر را از ترکیب‌های وصفی جدا کند.

ص: 195

- 
- 1- ابن عاشور، التحرير و التنوير 5/88، آلوسی، روح المعانی في تفسير القرآن العظيم 3/288
  - 2- مائدہ/32؛ به این سبب بر بنی اسرائیل لازم و مقرر کردیم که هر کس انسانی را جز برای حق، قصاص بکشد.
  - 3- ابن عاشور، التحرير و التنوير 171/5، آلوسی، روح المعانی في تفسير القرآن العظيم 3/272
  - 4- مائدہ/72؛ مسلمًا هر کس به خدا شرک ورزد، بی تردید خدا بهشت را برابر او حرام کند.
  - 5- رک: ابن عاشور، التحرير و التنوير 171/5
  - 6- رک: انعام/21 و 135، توبه/63، یونس/17، یوسف/23
  - 7- رک: سلمانی و جعفری، مقاله بررسی ضمیر شأن و قصه در قرآن کریم

با توجه به اینکه ضمیر «هم» بین «ذریته» و «الباقيَن» قرار گرفته و دلالت بر اختصاص مسند الیه به مستند دارد معلوم می شود در کریمهٔ ی  
(فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِإِيمَانِنَا): [\(2\)](#)

پس اورا تکذیب کردند، ما هم او و کسانی که در کشتی همراهش بودند، نجات دادیم و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، غرق نمودیم.» آنهایی که به عنوان (وَالَّذِينَ مَعَهُ) مشخص شده اند فقط ذریهٔ ی او بوده اند و غیر از آنان کسی نجات نیافریده است. [\(3\)](#)

ص: 196

---

-- صفات/77؛ و تنها ذریهٔ اورا [در زمین] باقی گذاشتیم.

- اعراف/64؛ پس اورا تکذیب کردند، ما هم او و کسانی که در کشتی همراهش بودند، نجات دادیم و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، غرق نمودیم.

- 3 - ابن عاشور، التحریر و التویر 23/47

1. اقسام حرف «ما» را در آیه‌ی (قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَسْجِنُونَ \* وَاللَّهُ خَالقُكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ) [\(1\)](#) توضیح دهید؟
2. جواب ابن عاشور ذیل آیه‌ی 52 بقره پیرامون مفرد ذکر شدن کاف خطاب در واژه‌ی «ذلک» را بیان کنید.
3. لام تعیل را با مثال قرآنی آن توضیح دهید.
4. اقسام مثنی را با ذکر مثال بیان کنید.
5. قاعده‌ی «اذا دار الامر بين الخبر والمراجع فمراعاة الخبر أولى من المراجع» را با ذکر یک مثال توضیح دهید.
6. توضیح دهید چگونه فعل «کان» در برخی موارد منسلخ از زمان است؟

ص: 197

1. چرا در آیه‌ی (وَنَادَاهُمَا زُبْهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنِ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ) [\(1\)](#); «و پروردگارشان بر آن دو بانگ زد: آیا من شما را از آن درخت نهی نکردم» با اینکه شجره مفرد است از اسم اشاره مثنی «تِلْكُمَا» برای اشاره به آن استفاده شده است؟
2. مثال دیگر بحث ذکر جمع و اراده‌ی مثنی را با مراجعه به آیه‌ی مائده/38 بیان نمائید.
3. با توجه به اینکه در آیه‌ی (إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ) [\(2\)](#) بازگشت ضمیر «تَكُونَ» به «أَكْل» است، بیان کنید علت تأثیث آن چیست؟
4. آیا مفسران دیگر ذیل آیه‌ی (وَجَعَلْنَا ذُرِيَّتَهُمُ الْبَاقِينَ) [\(3\)](#) دیدگاهی موافق با ابن عاشور ارائه کرده اند؟

ص: 198

- اعراف/22؛ و پروردگارشان بر آن دو بانگ زد: آیا من شما را از آن درخت نهی نکردم؟
- نساء/29
- صفات/77

فصل سوم : علم معانی و علم بیان

درس بیست و یکم

اشاره

ص: 199



در این درس مخاطب پس از طرح مباحث اولیه‌ی علم بلاغت، با انواع علاوه‌های مجاز و مثال‌های قرآنی آنها آشنا خواهد شد.

ص: 201

بلاغت یکی از مصادر فعل ثالثی مجرد «بلغ یبلغ» در لغت مفید معنای رسیدن به انتهای چیزی است.<sup>(1)</sup> و در اصطلاح به معنای کلام فصیحی است که مطابق و هماهنگ با حال مخاطب باشد.<sup>(2)</sup>

سه فصل عمدۀ علم بلاغت عبارتند از:

1. معانی (مطابقت کلام با مقتضای حال)

2. بیان (ایراد معنی واحد به روش‌های مختلف)

3. بدیع (علم زیبایی و آرایش سخن)

هدف از این علم، بیان قواعد ایراد سخن که رعایت آنها موجب می‌شود شخص، مقصود خود را به شیواترین و رسانترین و در صورت لزوم به آراسته ترین وجه بیان کند چنانچه شنونده برای درک سخن او، دچار مشکل نشود در حالی که از آن سخن لذت نیز ببرد و باعث اعجاب او شود.

### أصول بلاغت:

1. رعایت مقتضای حال

2. ارائه‌ی یک معنی با روش‌های گوناگون

3. جذاب نمودن سخن با استفاده از آرایه‌های علم بدیع

ص: 202

---

1- ابن منظور، لسان العرب 419/8

2- رک: تفتازانی، المطول فی شرح التلخیص 153، محمدی، علوم بلاغی 34/

در اهمیت آموختن این علم باید گفت: زمخشری که تفسیر معروف خود کشاف را از بُعد زیبا شناسی قرآن به رشته‌ی تحریر در آورده در مقدمه‌ی اثر خود می‌نویسد: هرچند فقیه، گوی سبقت را از دیگر فقهها براید و متکلم، در علم کلام برجسته شود و در علم حدیث، محدث سرآمد روزگار باشد و سخنور، در فن خطابه استاد مسلم روزگار گردد و در علم نحو از سیبویه بگذرد اما جز با فراگرفتن دانش معانی و بیان هرگز به کمال نخواهد رسید.<sup>(1)</sup>

#### پیشینه

به عقیده‌ی بسیاری از محققان کتاب البديع عبد الله بن معتر<sup>(2)</sup> (کشته شده 296) به عقیده‌ی بسیاری از محققان کتاب البديع عبد الله بن معتر<sup>(2)</sup> (کشته شده 296)

نخستین کتاب بلاغی در زبان عربی است.

تا قرن پنجم مباحث این علم در ضمن علوم ادبی و مباحث قرآنی مطرح می‌شد مانند کتاب *النکت فی إعجاز القرآن* ابوالحسن علی بن عیسی الرّمانی (م 384) و *مجازات القرآن* شریف رضی (م 406)، تا اینکه شیخ عبد القاهر جرجانی (م 471) کتاب‌های دلائل الإعجاز و *أسرار البلاغة* را تصنیف و علم معانی و بیان را پایه گذاری کرد.

در قرن ششم زمخشری تفسیر الكشاف را با نگاه اعجاز بلاغی قرآن تدوین کرد. در قرن هفتم به غیر از مفتاح العلوم اثر یوسف بن ابی بکر سکاکی خوارزمی (م 626) کتاب ارزنده‌ی دیگری به نام *المثل السائر فی أديب الكاتب و الشاعر از ابن اثیر ضياء الدين أبو الفتح* (م 629) تألیف گردید.

اما پس از این قرن، کم کم ابتکارات و نوآوری در فنون بلاغی رو به سستی نهاد و آثار عرضه شده تلخیص و یا شرح آثار پیشین بود مانند *تلخیص المفتاح خطیب قزوینی* (م 739) و *مطوق و مختصر المعانی* ابوسعید الدین تقیازانی (م 791).

ص: 203

---

1-- زمخشری، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل 1/2

2-- او هجدہمین خلیفه‌ی عباسی است که دو روز بعد از خلافت کشته شد و مقتدر جای او را گرفت.

در دوران حاضر نیز آثاری ارائه شده که عبارتند از:

1. البلاغة تطور و تاريخ دکتر شوقي خلیف

2. البيان العربي دکتر بدوى طبانه

3. علم البيان دکتر بدوى طبانه

4. البلاغة الواضحة (البيان والمعانى والبدىع) على جارم

5. تهذيب البلاغة دکتر عبد الهادى الفضلى

6. دراسة ونقد في مسائل البلاغية الهامة دکتر محمد فاضلى

7. جواهر البلاغة (المعانى والبيان والبدىع) احمد الهاشمى<sup>(1)</sup>

## حقیقت

حقیقت در لغت به معنای ثبوت و در اصطلاح، معنایی که از وضع کلمات در مقام تخاطب برداشت می شود را حقیقت می گویند.<sup>(2)</sup>

مانند *إِنَّ اللَّهَ يَعْلُمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ*<sup>(3)</sup> که در این مثال تمام کلمات در معنای اصلی و وضع شده‌ی خودشان به کار رفته‌اند.

## مجاز

مجاز در لغت به معنای عبور می باشد.<sup>(4)</sup>

اما در اصطلاح عبارت است از استعمال لفظ در غیر معنایی که برای آن وضع شده است. البته به شرطی که لفظ با آن معنای غیر اصلی تناسب و ارتباط خاصی داشته باشد و در کلام قرینه ای وجود داشته باشد که بر معنای غیر اصلی دلالت کند که اصطلاحاً به آن

ص: 204

1-- رک: میرزانیا، مقاله دیباچه ای بر علم بلاغت و ذاکری، مقاله تاریخچه علوم بلاغی

2-- حسينی سید باقر، اسالیب البيان فی القرآن 2/371

3-- حجرات/18؛ یقیناً خدا نهان آسمان ها و زمین را می داند.

4-- فراهیدی، العین 6/165

(1) «قرینه صارفه» گفته می شود و اگر واژه ای چند معنای مجازی داشته باشد برای تعیین معنای مورد نظر به قرینه معینه نیازمندیم.

## اغراض مجاز

زمانی که لفظ در معنای مجازی به کار می رود باید هدف ها و غرض هایی را به دنبال داشته باشد تا از تاثیری عمیق تر بر شنونده بخوردار باشد و اگر این هدف ها و غرض ها نباشد دیگر مجاز نخواهد بود.

ابن جنی در کتاب خود اغراض مجاز را اتساع، تأکید و تشییه می دارد. (2)

به نظر می رسد اغراض مجاز به این سه قسم که ابن جنی برشمرد ختم نمی شود بلکه می توان اغراضی مانند مبالغه، زیبایی، اختصار گویی را نیز به آن اضافه کرد. به طور کلی اغراض می تواند مختلف و گوناگون باشد فقط باید آن دو شرطی که در بالا در رابطه با مجاز ذکر شد (تناسب و قرینه ی صارفه و معینه) را دارا باشد.

## أنواع مجاز

مجاز بر دو نوع است لغوی و عقلی.

## لغوی

مجاز لغوی: به کار بردن لفظ در غیر معنای اصلی و وضعی خود، به خاطر تناسب و ارتباط با معنای اصلی و حقیقی. مانند استعمال لفظ اسد در مرد شجاع، که این استعمال به سبب وجود شجاعت میان شیر و مرد شجاع است.

ص: 205

---

1- رک: بابایی، روش شناسی تفسیر قرآن/114؛ مرحوم نجفی اصفهانی در کتاب خود نظریه جدیدی را پیرامون تعریف مجاز ارائه داده است: المجاز استعمال اللفظ فی ما وضع له بادعاء ان المورد من مصاديق الموضوع له. این تعریف مورد تأیید برخی بزرگان نیز می باشد.

رک: امام خمینی، مناهج الاصول 1/104، بروجردی، نهایة الاصول 1/25-24 سبحانی، المبسوط فی اصول الفقه 1/115

2- ابن جنی، الخصائص 2/209

حال اگر این ارتباط و تناسب بین معنای اصلی و غیر اصلی از جهت مشابهت باشد به آن مجاز استعاری (غیر مُرسَل) می‌گویند مانند استعمال گنج برای علم و یا استعمال شیر برای مرد شجاع. و اگر آن ارتباط و تناسب به خاطر چیزی غیر از مشابهت باشد به آن مجاز مُرسَل می‌گویند مانند استعمال کل (انسان) در جزء (رقبه).

مُرسَل به معنای رها و آزاد می‌باشد. و علت نام گذاری مجاز مُرسَل به خاطر این است مُقید به یک علاقه‌ی مخصوص نیست<sup>(1)</sup> در حالی که مجاز استعاری (غیر مرسال) مُقید به علاقه و ارتباط مشابه است.

### عقلی

مجاز عقلی: عبارت است از نسبت دادن فعل یا اسم فعل به غیر از فاعل یا نائب فاعل آن؛ البته به شرط علاقه<sup>(2)</sup> به گونه‌ای که آن غیر فاعل از وابسته‌های فاعل یا نائب فاعل به حساب آید.<sup>(3)</sup> این قسم از مجاز در جمله توسط عقل تشخیص داده می‌شود و ارتباطی با لغت ندارد. مانند آیه شریفه (أُولئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُ الصَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْبَدِينَ)،<sup>(4)</sup> که در آن اسناد فعل «رَبِحَتْ» به «تِجَارَتُهُمْ» مجاز عقلی است زیرا فاعل حقیقی آن (سود برنده) تجارت نیست بلکه منافقانند.<sup>(5)</sup>

در قسمت قبل، مجاز لغوی به دونوع مرسل و غیر مرسل تقسیم شد. در این قسمت علاقه‌هایی که باعث مجاز می‌شوند بیان می‌شود.

ص: 206

- 
- 1-- حسینی، اسالیب البيان فی القرآن 2/387
  - 2-- حسینی، اسالیب البيان فی القرآن 2/386
  - 3-- بابایی، روش شناسی تفسیر قرآن 115
  - 4-- بقره/16؛ آنان کسانی هستند که گمراهی را به جای هدایت خریدند، پس تجارتشان سود نکرد و از راه یافتنگان [به سوی حق] نبودند.
  - 5-- بابایی، روش شناسی تفسیر قرآن 115

علاقة‌های گوناگونی برای مجاز مُرسَل نام بردۀ اند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

### 1. به کار بردن سبب و اراده‌ی مُسَبَّب

(وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشَّرًا بَيْنَ يَدَيِ رَحْمَتِهِ)؛<sup>(1)</sup> در این آیه از رحمت که علت باران است استفاده شده است و مراد، همان باران است.

### 2. به کار بردن مُسَبَّب و اراده‌ی سبب

(وَيُنَزَّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا)؛<sup>(2)</sup> آن چیزی که از آسمان نازل می‌شود باران است که منشأ رزق است. به عبارت دیگر رزق معلول باران است.

(إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا)؛<sup>(3)</sup>

آتش در آیه شریفه معلول غذای حرامی «مال یتیم» است که می‌خورند.

(وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ)؛<sup>(4)</sup> در این آیه از واژه‌ی «قُوَّة» استفاده شده که منظور از آن سلاح است. زیرا سلاح است که باعث قوت و نیرو می‌شود.

(وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ)؛<sup>(5)</sup> از واژه‌ی «الْمَوْتَ» اراده‌ی جهاد شده است. جهاد، علت مرگ می‌باشد.

(فُلْ إِنَّمَا أَتَّبَعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّيْ هذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ)؛<sup>(6)</sup> از لفظ «بَصَائِر»، ادله و براهین برداشت می‌شود به خاطر اینکه ادله و براهین علت بصیرت هستند.

ص: 207

- 1-- اعراف/57؛ اوست که بادها را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مردۀ دهنده می‌فرستد.
- 2-- غافر/13؛ و از آسمان برای شما روزی نازل می‌کند.
- 3-- نساء/10؛ بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، فقط در شکم خود آتش می‌خورند.
- 4-- انفال/60؛ و هر چه در توان دارید، از نیرو آماده سازید.
- 5-- آل عمران/143؛ و یقیناً شما [پس از آگاهی از درجات شُهَدَى بَدْر] مرگ [در میدان جنگ] را پیش از رویارویی با آن سخت آرزو می‌کردید.
- 6-- اعراف/203؛ بگو: من فقط از آنچه که از سوی پروردگارم به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم. این قرآن دلایلی روشن از سوی پروردگار شمامست.

### 3. جزئیت (استعمال جزء و اراده‌ی کل)

گاهی در عبارت واژه‌ای به کار می‌رود که جزئی از شیء است ولی کل آن شیء، در عبارت منظور است.

مانند آیه‌ی (*تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ*)<sup>(1)</sup> که «رقبه» در لغت به معنای «گردن» است اما مراد از رقبه در آیه‌ی شریفه، بردۀ می‌باشد.<sup>(2)</sup>

### 4. کلیت (استعمال کل و اراده‌ی جزء)

گاهی واژه‌ای در عبارت به کار رود که در ابتدا کل معنی را در بر می‌گیرد ولی جزئی از معنی، مورد نظر باشد.

(يَجْعَلُونَ أَصْبَاعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَمَّرَ الْمَوْتِ);<sup>(3)</sup> افراد که تمام انگشتان را در گوش خود فرو نمی‌برند بلکه سر انگشتان را داخل گوش قرار می‌دهند.

(وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقةُ فَاقْطَلُوا أَيْدِيهِمَا);<sup>(4)</sup>

منظور از قطع دست، قطع قسمتی از آن می‌باشد.

(كَذَّبُتْ قَوْمُ نُوحَ الْمُرْسَلِينَ);<sup>(5)</sup> از واژه‌ی «المرسلین» حضرت نوح (علیه السلام) اراده شده است.

قوم حضرت نوح (علیه السلام) که همه‌ی پیامبران را تکذیب نکردند ولی چرا از واژه‌ی جمع در آیه شریفه استفاده شده است؟

به خاطر اینکه آگاهی دهد بر اینکه تکذیب یکی از پیامبران به منزله‌ی تکذیب همه‌ی آنها می‌باشد.<sup>(6)</sup>

ص: 208

1- نساء/92؛ یک بردۀ مؤمن آزاد کند.

2- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 5/39

3- بقره/19؛ (آنان) انگشتانشان را از (صدای هولناک) صاعقه‌ها به خاطر بیم مرگ در گوش هایشان می‌گذارند.

4- مائدہ/38؛ و دست مرد وزن دزد را قطع کنید.

5- شعراء/105؛ قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند.

6- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 3/295، 15، مکارم، نمونه 381

## 5. لحاظ زمان گذشته (لحاظ حالت سابق)

ذکر کردن اسم به اعتباری که در زمان گذشته داشته است.

(وَأَتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ); [\(1\)](#) پیتم به کسی گفته می شود که پدر خود را تا قبل از زمان بلوغ از دست بدھد [\(2\)](#) ولی در این آیه به افرادی که به حد رشد رسیدند نیز اطلاق پیتم شده است. [\(3\)](#)

(وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَلَدُونَ أَرْوَاجًا); [\(4\)](#) زوجیت با فوت یکی از همسران از بین می رود ولی در آیه شریفه به خانمی که همسرش از دنیا رفته است اطلاق زوج شده است.

(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ افْتَتَلُوا فَأَصْلَمَ لِحُوا بَيْنَهُمَا); [\(5\)](#) دو گروه مسلمانی که با هم قتال و جنگ می کنند ناگریز یکی از آنها ظالم و متتجاوز است بنابراین از ایمان خارج می شوند ولی آیه شریفه به اعتبار اینکه در قبل با ایمان بودند از آنها به «طائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» یادکرد است.

## 6. لحاظ آینده

ذکر کردن اسم به اعتباری که در زمان آینده خواهد داشت.

(إِنَّكَ إِنْ تَدْرِهِمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَارًا); [\(6\)](#)

فرزند کافر به هنگام تولد نه فاجر است و نه کافر. اطلاق «فاجرًا كَفَارًا» به اعتبار این است که در آینده این چنین خواهد شد.

ص: 209

1 - نساء/2؛ اموال یتیمان را (پس از رشدشان) به آنان بدھید.

2 - قوشی، قاموس قآن 7/259

3 - انما أطلق لفظ اليتامي باعتبار يتمهم فى الزمان الماضى تاكيدا على ايتاء حقهم الذى كانوا يستحقونه بسبب اليتم. حسينى، اسالیب البيان فى القرآن 390/2

4 - بقره/240 و 234؛ و کسانی از شما که می میرند و همسرانی باقی می گذارند.

5 - حجرات/9؛ و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند میان آنها صلح و آشتی برقرار کنند.

6 - نوح/27؛ که اگر آنان را باقی گذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز نسلی بدکار و ناسپاس زاد و ولد نمی کنند.

موارد دیگری از علاقه ها (مانند: محلّیت، حالّیت، مجاورت، لازمیت، ملزومیت، آلت، مطلق و مقید، عموم و خصوص) وجود دارد که بر خوانندگان محترم لازم است به کتاب های مفصل تر مراجعه کنند.[\(1\)](#)

ص: 210

---

-- رک: حسینی، اسالیب البيان فی القرآن 1

1. اهمیت علم بلاغت را با بیان کلام زمخشری توضیح دهید؟
2. پیشینه‌ی علم بلاغت را به طور خلاصه بنویسید.
3. آیا حقیقت نیز مانند مجاز نیازمند قرینه می‌باشد؟ توضیح دهید.
4. با چه شرائطی لفظ می‌تواند در معنای مجازی به کار رود؟
5. قرینه‌ی صارفه چیست؟
6. مجاز عقلی را با ذکر مثال قرآنی توضیح دهید.
7. علاقه‌های سببیت و کلیت و لحاظ آینده را با ذکر مثال توضیح دهید.

ص: 211

1. با مراجعه به تفاسیر ادبی بیان کنید چه علاقه هایی در آیات زیر به کار رفته است.

(وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرُّهُوْهُنَّ بِمَعْرُوفٍ) [\(1\)](#)

(يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِيَاساً يُوَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشَأْ) [\(2\)](#)

(وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَدْرُوْنَ أَرْوَاجَهُمْ وَصِيَّةً لِأَرْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ) [\(3\)](#)

2. برای علاقه های حالت و محلیت مثال قرآنی بیابید.

3. برخی در آیه ۴ (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ افْتَنْتُمُهُمَا فَأَصَّمَ لِمُحْوِرَيْهِمَا) [\(4\)](#) قتال را سبب خروج از ایمان به قلمداد کرده اند. با رجوع به تفاسیر شیعی بررسی کنید این برداشت صحیح است یا نادرست؟

صف: 212

-1 - بقره/231

-2 - اعراف/26

-3 - بقره/240

-4 - حجرات/9؛ و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند میان آنها صلح و آشتی برقرار کنند.

اشاره

با مطالعه‌ی این درس آشنایی کامل به مباحث تشیه و مثال‌های قرآنی آن برای مخاطب حاصل می‌شود.

ص: 213

بیان مشارکت یک شئ با شئی یا اشیاء دیگر به وسیله‌ی یکی از ادات تشییه را تشییه می‌نامند.[\(1\)](#)

### ارکان تشییه

مُشَبَّه: چیزی است که به چیز دیگری تشییه شود.

مُشَبَّه به: طرف دیگر تشییه است و آن چیزی است که مُشَبَّه، به آن تشییه شده است. غالباً صفتی که باعث تشییه است در مُشَبَّه به قوی تر و نمایان تر است مانند «لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ» در آیه‌ی [\(2\)](#) (وَيَطْوُفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَانَهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ)

### ادات شبیه

لفظی است که شباهت به وسیله‌ی آن بیان می‌شود.[\(3\)](#) این ادات می‌تواند حرف، اسم و یا فعل باشند و نیز می‌تواند مذکور و یا مقدّر باشند.

ص: 214

- رک: حسینی، اسالیب البیان فی القرآن 206/2، محمدی، آشنایی با علوم بلاغی/220، شواقب، قرآن کریم تمثیلات و تشییهات 277
- طور/24؛ و [همواره برای پذیرایی از آنان] نوجوانانی پیرامونشان می‌گردند که گویا مرواریدی نهفته در صدف هستند. رک: سید باقر حسینی، اسالیب البیان فی القرآن 2/234، تهانوی، کشاف اصطلاحات الفنون 1/436
- محمدی، آشنایی با علوم بلاغی/220

## کاف، کَافٌ

کاف: اصل این است که بر مُشَبَّه به داخل شود مانند: (فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفِ مُأْكُول) (1)

کَانَ: اصل این است که بر مُشَبَّه داخل شود مانند: (فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَرُ كَانَّهَا جَانُ ) (2)

در یک تعبیر قرآنی هر دو حرف تشبيه به کار رفته است: (إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ \* كَانَهُ جِمَالٌ صُفْرٌ) (3)

## اعمال تشبيه

این افعال عبارتند از: تشبیه، یشابه، یماثل، یضارع، یضاهی، یحسب، یخیل و مانند آن که در ذیل به برخی از آنها که در قرآن استعمال شده است اشاره می شود.

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّاصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلٍ) (4)

## اسماء تشبيه

اسم هایی که معنای تشبيه را افاده می کنند عبارتند از: مثل، نحو، شبه. مانند این آیه از قرآن کریم که در آن واژه‌ی «مثل» مفید معنای تشبيه است. (أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَاب) (5)

صف: 215

- 
- 1 - فیل/5؛ سرانجام همه آنان را چون کاه جویده شده قرار داد.
  - 2 - نمل/10؛ پس وقتی آن را دید که تند و شتابان حرکت می کند، گویا ماری باریک و تیزرو است.
  - 3 - مرسلات/32-33؛ آن آتش شراره هایی چون ساختمان بلند پرتاب می کند. \* گویی آن شراره ها هم چون شتران زرد رنگ هستند.
  - 4 - توبه/30؛ و یهود گفتند: عُزیر، پسر خداست. و نصاری گفتند: مسیح، پسر خداست. این گفتاری [بی دلیل و برهان] است که به زبان می آورند، و به گفتار کسانی که پیش از این [به حقایق] کفر ورزیدند، شباهت دارد.
  - 5 - مائده/31؛ آیا ناتوان و عاجز بودم از اینکه مانند این کلام باشم.

## ذکر و حذف ادات تشییه

گاهی ممکن است ادات تشییه از کلام حذف شوند. اگر ادات تشییه در کلام ذکر شود به آن تشییه «مرسل» و اگر از کلام حذف شود به آن تشییه «موگد» گفته می شود.[\(1\)](#)

### وجه شبه:

آن وصف یا حالتی که اشتراک آن بین دو طرف تشییه قصد شده است.[\(2\)](#)

## ذکر و حذف وجه شبه

### اشاره

گاهی ممکن است وجه شبه از کلام به خاطر اغراض بلاغی حذف شود که در این صورت به آن تشییه «مجمل» گفته می شود. و اگر در کلام ذکر گردد به آن تشییه «مفصل» گفته می شود.[\(3\)](#)

بنابراین تشییه از لحاظ ذکر و حذف ادات و وجه شبه به چهار نوع تقسیم می شود.

### 1. تشییه مرسل مفصل (تشییه تام)

تشییه‌ی که در آن همه‌ی ارکان تشییه وجود دارد را تشییه مرسل مفصل می نامند. مانند آیه‌ی (وَمِثْلُ الْكَلْمَةِ حَبِيَّةٍ كَشْجَرَةٍ حَبِيَّةٍ اجْتَثَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَار)[\(4\)](#)

مشبه: کفر و شرک مشبه به: شجره ادات: کاف وجه شبه: عدم ثبات و بقاء

### 2. تشییه مرسل مجمل

تشییه‌ی که در آن وجه شبه حذف ولی ادات تشییه ذکر گردیده است. مانند: (وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَأُتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَام)[\(5\)](#) در این آیه شریفه وجه شبه که «بزرگی و عظمت» است حذف شده و بقیه ادات تشییه ذکر گردیده است.

ص: 216

---

1 - رک: تهانوی، کشاف اصطلاحات الفنون 2/438

2 - رک: سید باقر حسینی، اسالیب البيان فی القرآن 2/251، محمدی، آشنایی با علوم بلاغی/220، تهانوی، کشاف اصطلاحات الفنون 2/435

3 - رک: تهانوی، همان 2/439

4 - ابراهیم 26؛ و مَثَلُ كَلْمَهِ نَاضِكَ [که عقاید باطل و بی پایه است] مانند درخت ناضک است که از زمین ریشه کن شده و هیچ قرار و ثباتی ندارد.

5 - رحمن 24؛ او را در دریا کشته های بادبان برافراشته چون کوه هاست.

مشبّه: جواری مشبّه به: أعلام أدات: كاف ووجه شبه: عظمت و بزرگی

(خلق الإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَارِ) (1): در این آیه نیز وجه شبه که همان «خشک بودن» است حذف گردیده است.

مشبّه: صلصال مشبّه به: فخار أدات: كاف ووجه شبه: خشک بودن

### 3. تشییه مؤگد مفصل

تشبیهی که با وجود ذکر وجه شبه، أدات تشبیه از آن حذف گردیده است.

### 4. تشییه بلیغ

#### اشاره

تشبیهی که در آن مشبّه و مشبّه به ذکر شده ولی ادات و وجه شبه از آن حذف گردیده است.

این نوع تشبیه همان طور که از اسمش نمایان است، از بهترین و بلیغ ترین نوع تشبیه است زیرا حذف أدات و وجه شبه نشان دهنده‌ی شدّت تشابه دو طرف است گویا با هم مساوی هستند. و موارد کاربرد آن نیز در قرآن کریم زیاد است. در ادامه به برخی از آیات آن اشاره می‌شود.

(فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيد) (2)

مشبّه: بصر مشبّه به: حديد أدات: حذف شده وجه شبه: حذف شده

فبصرک الیوم حديد فی قوته و نفوذه (3)

این برداشت بنابراین است که «حديد» به معنای آهن باشد. ولی برخی از دانشمندان، «حديد» را به معنای تیز بین تفسیر نموده‌اند. (4)

(وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى) (5)

ص: 217

1- رحمن/14؛ انسان را از گلی خشکیده مانند سفال آفرید.

2- ق/22؛ در نتیجه دیده ات امروز بسیار تیزبین است.

3- حسینی، اسالیب البيان فی القرآن 2/259

4- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن 18/350

5- حج/2؛ و مردم را مست می‌بینی.

در این آیه مردم از شدّت عذاب الهی به مستانی که در حیرت و بی خبری هستند تشبیه شده اند. مشخص است که در این آیه نیز وجه شبه و ادات تشبیه حذف گردیده است.

آیات دیگری نیز وجود دارد که به ذکر آدرس بسنده می شود.

آل عمران/133، کهف/96، انبیاء/15، نمل/88، احزاب/6، نبأ/10، مطففين/26-24

## دو طرف تشبیه

مُشَبِّهٌ و مُشَبَّهٌ به یا هر دو حسّی، یا هر دو عقلی و یا یکی حسّی و دیگری عقلی می باشد.

### تشبیه حسّی

منظور از حسّی یعنی اینکه دو طرف تشبیه با یکی از حواس پنج گانه قابل فهم باشد.

(وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الْطَّرْفِ عِنْ \*كَانَهُنَّ

[بَيْضُ مَكْنُونٍ](#)) (1)

تشبیه زنان بهشتی (حور) به بیض مکنون (تخم شتر مرغ) به خاطر شدت لطافت و سفیدی و صفاتی آنان می باشد. در این مثال هر دو طرف تشبیه حسّی هستند.

### تشبیه عقلی

هر دو طرف تشبیه در این قسم عقلی می باشند.

منظور از عقلی مواردی را در بر می گیرد که با عقل قابل درک باشند. مانند: اعتقاد، آرزو، علم، شجاعت، حلم

(إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ \* طَلْعُهَا كَانَهُ رُؤُسُ الشَّيَاطِينِ) (2)

شیاطین با این که وجود دارند ولی چون قابل رویت نیستند پس با حواس درک نمی شوند و درختی که در جهنم به آنان تشبیه شده است نیز از امور غیر حسّی می باشد. وجه شباهت در

ص: 218

1 - صفات/48-49؛ و در کنارشان زنانی هستند که فقط به شوهرانشان عشق می ورزند. \* گویا آنان [از سپیدی] تخم شتر مرغی هستند که [زیر پر و بال] پوشیده شده اند [و هرگز دست کسی به آنان نرسیده است].

2 - صفات/64-65؛ آن درختی است که در قعر دوزخ می روید \* شکوفه هایش مانند سرهای شیاطین [بسیار بدنما و زشت] است.

این مثال قبیح و منکر بودن است. چون درخت رّقّوم در جهّنم است بنابراین شکوفه و ثمر آن قبیح است و تشبیه شده به سر شیاطین که آن نیز قبیح است.[\(1\)](#)

(ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً)[\(2\)](#)

وجه شبہ در آیه قساوت است که از امور غیر حسّی است و مشترک بین قلوب بنی اسرائیل و سنگ است.[\(3\)](#)

### مُشَبَّه عَقْلٍ و مُشَبَّهٍ بِالْحَسَنِ

باید گفت: امور معنوی متصف به کلیّت هستند و با امور حسّی واقعی که متصف به جزئیت می باشند قابل تعریف نیستند بنابراین برای شناساندن آن از تشبیه به امور حسّی استفاده می شود.[\(4\)](#)

مثال معروف آن تشبیه علم به نور است. همان گونه که نور باعث شناخت اشیاء و تفصیل بین آنها می شود علم نیز باعث رسیدن به مطلوب و جداسازی بین حق و باطل می شود.[\(5\)](#)

(مَثُلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أُولِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكُبُوتِ اتَّخَذَنَّ بَيْتًا)[\(6\)](#)

در این آیه عبادت بت ها توسط مشرکان به خاطر بی فایده بودن آن به خانه ساختن عنکبوت تشبیه شده است. زیرا عنکبوت با این همه تلاش برای ساختن خانه دارای سیستم ترین خانه ها در جهان است.

ص: 219

- 
- 1-- درویش، اعراب القرآن الکریم و بیانه 8/278
  - 2-- بقره/74؛ سپس دل های شما بعد از آن [معجزه شگفت انگیز] سخت شد، مانند سنگ یا سخت تر.
  - 3-- سیوطی، الإنقاون فی علوم القرآن 2/47
  - 4-- رک: حسینی، اسالیب البيان فی القرآن 2/270
  - 5-- رک: حسینی، همان
  - 6-- عنکبوت/41؛ داستان کسانی که به جای خدا سرپرستانی گرفته اند، مانند داستان عنکبوت است که خانه ای [بی دیوار، بی سقف و بی حفاظ] برای خود بنا کرده باشد.

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَةٍ يَحْسِبُهُ الظَّمآنُ ماءً) [\(1\)](#)

در این مثال اعمال کافران به سرابی تشبیه شده که شخص تشهنه در بیابان آن را می بیند و گمان می کند آب است ولی وقتی نزدیک می شود چیزی نمی یابد.

(مَثُلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا) [\(2\)](#)

در این آیه یهود از این جهت که از آن نشانه هایی که در تورات بر پیامبری حضرت محمد (صل الله علیه و آله و سلم) وجود دارد استفاده نمی کنند و به آن حضرت (صل الله علیه و آله و سلم) ایمان نمی آورند تشبیه شده اند به الاغ هایی که حمل می کنند کتاب هایی را ولی از آن اطلاعی ندارند و نفعی نمی برنند. [\(3\)](#)

برای آگاهی از مثال های دیگر می توان به این آیات مراجعه کرد: ابراهیم/18، نور/35.

### مُشَبَّه حُسْنٍ و مُشَبَّهٍ بِهِ عَقْلٍ

این نوع تشبیه در قرآن کریم واقع نشده است زیرا که عقل مستفاد از حسن است پس تشبیه محسوس به معقول جایز نیست به خاطر اینکه علوم عقلی برگرفته از حسن هستند بنابراین محسوس اصل معقول هستند و تشبیه محسوس به معقول مستلزم آن است که اصل، فرع و فرع اصل قرار داده شود و این جایز نیست. [\(4\)](#)

ص: 220

- 1- نور/39؛ و کافران اعمالشان مانند سرابی در بیابانی مسطح و صاف است که تشهنه آن را [از دور] آب می پندارد.
- 2- جمعه/5؛ وصف کسانی که عمل کردن به تورات به آنان تکلیف شده است، آن گاه به آن عمل نکردند، مانند درازگوشی است که کتاب هایی را [که هیچ آگاهی به محتویات آنها ندارد] حمل می کند.
- 3- رک: حسینی، اسالیب البيان فی القرآن 2/271
- 4- رک: حسینی، همان 2/272، ثواب، تمثیلات و تشبیهات قرآن کریم/278، سیوطی، الإتقان فی علوم القرآن 2/46، سیوطی، معتبر الأقران فی إعجاز القرآن 1/270، ابیاری، الموسوعة القرآنية 2/212

1. برای هر یک از ادات تشبیه دو مثال قرآنی بیان کنید.
2. تشبیه را از لحاظ ذکر و حذف ادات و وجه شبیه بررسی کنید.
3. اقسامی که برای دو طرف تشبیه متصور است را بیان کنید.
4. چرا این نوع از تشبیه (مشبه حسی و مشبه به عقلی) در قرآن واقع نشده است؟

ص: 221

1. با مراجعه به تقاسیر بیان کنید مثال های زیر مربوط به کدام یک از اقسام تشییه است.

(مَثُلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرِمَادٍ اسْتَدَدَتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ) [\(1\)](#)

(وَلَهُ الْجَوَارُ الْمُنْشَأُتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ) [\(2\)](#)

(خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَانَهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ) [\(3\)](#)

(وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلْمَحٌ بِالْبَصَرِ) [\(4\)](#)

2. با مراجعه به تقاسیر مشخص کنید «حسبان» و «تخیل» در دو آیه‌ی ذیل به معنای تشییه است یا امر دیگر؟

(وَتَحْسِبُهُمْ أَيْقَاظًا وَ هُمْ رُقُودٌ) [\(5\)](#)

(يَخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى) [\(6\)](#)

ص: 222

1- 18/ ابراهیم

2- 24/ رحمن

3- 7/ قمر

4- 50/ قمر

5- 18/ کهف

6- 66/ طه





### اشاره

آشنایی دانش پژوه با تعریف، پیشینه و مبانی لغت شناسی و نیز مبحث اشتراک لفظی و دیدگاه های مختلف در مورد آن از اهداف این درس خواهد بود.

ص: 225

دانش لغت شناسی یکی از علوم مطرح و پایه در یادگیری ادبیات عربی است که به فهم متون قرآنی و روایی کمک شایانی می‌کند. هدف از یادگیری این دانش کشف معنای دقیق هر واژه است. با کسب مهارت‌های این دانش می‌توان معانی دقیق کلمات و مفاهیم آیات قرآن و روایات شریف را به دست آورد.

لغت از ماده «لغ و» است و به معنای زبان، لهجه، واژه و غیره به کار می‌رود. و در اصطلاح می‌توان گفت: لغت شناسی عبارت است از: دانش فهم معانی واژگان یک زبان و همچنین کشف خصوصیات کلمات از جهت لازم یا متعددی بودن، متراffد و یا مشترک بودن و مانند آن، با مراجعه به معاجم و دیگر منابع معتبر آن زبان.[\(1\)](#)

### ضروفت مراجعه

از آنجا که زیر بنایی ترین مرحله در فرآگرفتن متون دینی، فهم مفردات و کلمات آن است. برای کسب دقیق معنای هر واژه، آشنایی با مبانی و مسائل علم لغت ورجوع علمی به معاجم از اصلی ترین ابزار می‌باشد. فیروز آبادی درباره ای اهمیت علم لغت می‌نویسد: بر هر طالب علمی واجب است که از علوم ادبی آگاهی داشته باشد از جمله علم نحو، صرف و به ویژه، به دانستن علم لغت اهتمام بیشتری داشته باشد. زیرا مفاد علوم ادبی غالباً با

ص: 226

---

1-- رک: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، در آمدی بر لغت شناسی/5

چنین الفاظ بدیع و غامض تحقق یافته و این علوم بدون شناخت علم لغت غیر قابل دستیابی است.[\(1\)](#)

### جاگاه لغت‌شناسی در بین علوم ادبی

هدف از یادگیری ادبیات عربی، فهم دقیق معانی متن‌های عربی می‌باشد. در این میان دو علم نحو و بلاغت درباره‌ی کلام و معنای حاصل از آن بحث می‌کند و علم صرف و لغت‌شناسی از کلمه سخن می‌گوید، با این تفاوت که در علم صرف، از هیأت کلمه و معنای حاصل از آن بحث می‌شود و در لغت‌شناسی از معنای به دست آمده از ترکیب هیأت و ماده کلمه سخن گفته می‌شود، و با استفاده از مجموع این علوم می‌توان معنای کلام عربی را تحلیل کرد.[\(2\)](#) بنابراین

فراگیری علم لغت از آن جهت اهمیت دارد که فهم صحیح معنای آیات و روایات، بلکه کلام عرب، متوقف بر فهم درست معنای مفردات آن است.

### پیشنه

نخستین تلاش‌های لغت‌شناسی در روایاتی است که در مقام تعلیم و تفسیر قرآن بوده‌اند. مانند اینکه در روایتی امیر المؤمنین (علیه السلام) برای واژه «ضلال» در قرآن کریم وجود معنایی متعددی چون نسیان، عدم اهتداء و راهیابی و عدم راهنمایی را بیان نموده‌اند.[\(3\)](#)

### پیشنه فقه اللغة

نخستین کتاب در موضوع لغت‌شناسی (مباحث نظری و قواعد لغت‌شناسی) متعلق به جناب زید بن علی بن الحسین (علیهمما السلام) در سال 118 قمری می‌باشد و بعد از آن کتاب ابان بن

ص: 227

---

1-- رک: نصیری، نقش علوم ادبی در فهم و تفسیر آیات/[4](#)

2-- رک: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، در آمدی بر لغت‌شناسی/[7-42](#)

3-- مجلسی، بحار الأنوار/[14-90](#)

تغلب از شاگردان امام باقر و امام صادق (علیهمما السلام) است. در پایان قرن چهارم مباحث لغت شناسی به اوج کمال خود رسید به گونه ای که ابن فارس (م 395) کتاب الصاحبی فی فقه اللغة و سنن العریة و هم زمان با وی ابن جنی معتزلی (م 392) کتاب الخصائص را به رشته‌ی تحریر در آورد. در قرن پنجم ابومنصور عبد الملک بن محمد معروف به ثعالبی (م 429) کتاب فقه اللغة و اسرار العریة را تأليف کرد و بعد از او ابوالحسن علی بن اسماعیل اندلسی معروف به ابن سیده (م 458) بخشی از کتاب المخصوص فی اللغة را به مباحثی از فقه اللغة اختصاص داد. سرانجام جلال الدین سیوطی (م 911) کتاب جامع المُزہر فی علوم اللغة و انواعها را در این موضوع نگاشت. این کتاب به دلیل نوع ابواب و گستردگی مباحث آن مناسب ترین و منظم ترین تأليف در باب فقه اللغة بوده و مرتبه ترین مباحث فقه اللغة را در بردارد.

در دوران معاصر نیز برخی از محققان در موضوع فقه اللغة کتاب های سودمندی تأليف کرده اند. مانند: دراسات فی فقه اللغة (صبحی صالح) و فقه اللغة و علم الدلالة (رمضان عبد التواب).

### پیشینه معاجم لغت

مهم ترین کتاب های معاجم عبارتند از:

العين؛ خلیل بن احمد فراهیدی (م 175)

الجیم؛ اسحاق بن مرار ابو عمر الشیبانی (م 206)

الاضداد؛ ابن سِکیت (م 246)

جمهرة اللغة؛ ابن دُرید (م 321)

تهذیب اللغة؛ محمد بن احمد ازهري (م 370)

المحيط فی اللغة؛ صاحب بن عباد (م 385)

الصحاب؛ اسماعیل بن حماد الجوهری (م 393)

ص: 228

الفروق اللغوية؛ ابی هلال حسن بن عبد الله بن سهل عسکری (م 395)

معجم مقاييس اللغة؛ ابوالحسين احمد بن فارس بن زكرياء (م 395)

المجمل في اللغة؛ ابوالحسين احمد بن فارس بن زكرياء (م 395)

المخصص في اللغة؛ ابن سیده (م 458)

مفردات الفاظ القرآن؛ ابو القاسم الحسين بن محمد بن المفضل راغب اصفهانی (م 425)

اساس البلاغة؛ محمود زمخشري (م 538)

النهاية في غريب الحديث والأثر؛ مبارك بن محمد بن عبد الواحد شيباني معروف به ابن اثير جزری (م 606)

لسان العرب؛ ابن منظور (م 711)

القاموس المحيط؛ محمد بن يعقوب فیروز آبادی (م 718)

المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعی؛ احمد بن محمد بن على مقری فیومی (م 770)

مجمل البحرين و مطلع النبرين في غريب الحديث و القرآن الشريفين؛ فخر الدين محمد على نجفی مشهور به طریحی (م 1085)

تاج العروس من جواهر القاموس؛ سید مرتضی حسینی زبیدی واسطی (م 1205)

المنجد في اللغة؛ لوییس معلوف (م 1908)

اقرب الموارد؛ الشرتونی (م 1912)

المعجم الوسيط؛ ابراهیم مصطفی و همکاران (م 1380)

## مبانی لغت شناسی

منظور از مبانی لغت شناسی، گزاره هایی است که با مراجعه و استناد به آنها می توان قواعد و مسائل دانش لغت را استخراج یا ارزیابی کرد. این گزاره ها در منابعی مانند آیات قرآن و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) و نیز متون اشعار عربی و معاجم لغوی و متون ادبی دیگر

یافت می شوند و با مراجعه به این منابع می توان مبانی لغت شناسی و سایر شاخه های ادبیات عربی را استخراج کرد. این مبانی عبارتند از: عدم ترادف، اشتراق، اشتراق (لفظی و معنوی)، اضداد و حقیقت و مجاز.

## اشتراك لفظي

در ابتدا باید گفت چند معنایی یا اشتراك به دو صورت قابل طرح است:

1. واژه ای دارای چند معنی و در هر کاربرد در یکی از معانی اش به کار رفته است. مانند واژه‌ی «قضی» که در (وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيل) (۱) به معنای خبر دادن، در (وَقَضَيْ رَبُّكَ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاه) (۲) به معنای فرمان دادن، در آیه‌ی (فَوَكَّزْهُ

موسیٰ فَقَضَى عَلَيْه) (۳) به معنای کشتن و میراندن و در (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى تَحْبَه) (۴) به معنای انجام دادن پیمان، بیان شده است.

2. یک واژه در متن به گونه ای به کار رفته که آن متن را برخوردار از چند معنی کرده است. مانند واژه‌ی «جمل» در (وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمَّ الْخِيَاط) (۵) که به جمله قابلیت دو معنای مختلف را اعطاء کرده است.

**نکته:**

اگرکسی بخواهد متن قرآن را آن گونه که مخاطبان پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) متوجه می شدند درک کند باید به بازسازی فضای عصر نزول پردازد و این البته کاری دشوار و در برخی موارد نا ممکن است. حال در فضای خارج از فضای عصر نزول حالت چند معنایی در بسیاری از عبارات

ص: 230

- 
- اسراء/4؛ ما در تورات به بنی اسرائیل خبر دادیم.
  - اسراء/23؛ و پروردگارت فرمان قاطع داده است که: جز او را نپرستید.
  - قصص/15؛ پس موسیٰ مشتی به او زد و او را کشت.
  - احزاب/23؛ برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند.
  - اعراف/40؛ و در بهشت هم وارد نمی شوند مگر آنکه شتر یا ریسمان در سوراخ سوزن درآید!

رخ خواهد داد. چون وقتی متنی خارج از فضای تخاطب عرضه شود الفاظ به کار رفته در آن شفافیت قبلی خود را از دست می‌دهند حال چنانچه بتوان قراینی به دست آورده دال بر اینکه همه وجوده مقصود گوینده بوده در این صورت آن متن در فرایند تاریخی خود دارای حالت چند معنایی خواهد شد.[\(1\)](#)

## آیا استعمال لفظ در بیش از یک معنی جایز است یا خیر؟

### اشاره

چهار دیدگاه در این زمینه وجود دارد:

#### الف: عدم امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنی و عدم وقوع آن

برخی قائل اند که علت عدم جواز استعمال لفظ در بیش از یک معنی یا از ناحیه‌ی وضع واضح است و یا از ناحیه‌ی قصد متکلم. یعنی نوع وضع لغت اجازه‌ی چنین استعمالی را نمی‌دهد. (دلیل ایشان این است که الفاظ مشترک یکباره برای همه‌ی معانی شان وضع نشده اند بلکه عمل وضع به تدریج انجام گرفته و در هر بار، لفظ مشترک برای یکی از معانی اش وضع شده است. بنابراین اگر لفظ مشترک با یکبار استعمال در همه‌ی معانی اش به کار رود با وضع لغت ناسازگار است). و یا اینکه گوینده نمی‌تواند با یکبار استعمال لفظ در آن واحد دو معنای مختلف را قصد کند. فخر رازی از موافقان این نظریه است.

مرحوم محقق خراسانی:

حقیقت استعمال لفظ در معنی این نیست که لفظ علامت برای اراده‌ی معنی باشد زیرا اگر چنین باشد استعمال لفظ در بیش از یک معنی جایز خواهد بود بلکه حقیقت استعمال، فانی شدن لفظ در معنی است به طوری که لفظ مرتبه‌ای از وجود همان معنی خواهد بود (لفظ، آینه برای معناست) و محل است یک لفظ که برای یکبار در معنایی فانی شده دوباره با همان لحاظ، در معنایی دیگر فانی شود چون جمع بین متصادین لازم می‌آید.

دلیل ایشان بر فنا لفظ در معنی این است که حسن و قبح معانی به الفاظ نیز سراابت می‌کند.[\(2\)](#)

ص: 231

-- طیب حسینی، چند معنایی در قرآن کریم/25

-- آخوند، کفاية الأصول 1/76

## ب: امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنی و عدم وقوع آن

طرفداران این نظریه قاتل اند به اینکه این نوع استعمال امکان عقلی دارد ولی در کلام و زبان عرب واقع نشده است زیرا برخلاف عادت رایج میان اهل زیان است. غزالی طرفدار این نظریه است.

## ج: امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنی در لغت و عدم وقوع آن در قرآن

در کتاب و سنت چنین استعمالی بعید است زیرا اولاً<sup>(1)</sup> این نوع استعمال به معماً و مبهم گویی نزدیک تر است در حالی که سخن خدای تعالی از این موارد پیراسته و منزه است. و ثانیاً بسیاری از عادات قرآن (حقیقت قرآنیه) در مقام تشريع احکام و قوانین ارشادی است و لازم است متون تقنینی از هرگونه استعمال مبهم و دو پهلو خالی باشد.<sup>(2)</sup>

## د: وقوع استعمال لفظ در بیش از یک معنی در قرآن کریم

محکم ترین و مهم ترین دلیل بر جواز استعمال لفظ در بیش از یک معنی وقوع آن در کلام است.<sup>(2)</sup> مانند واژه‌ی «وَأَنْحَرُ» در آیه‌ی **﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرُ﴾**<sup>(3)</sup> که معنای قربانی کردن و بالا بردن دست به هنگام تکبیر در نماز را افاده می‌کند.<sup>(4)</sup>

حضرت آیت الله جوادی آملی در این زمینه می‌فرماید:

ممکن است برخی استعمال لفظ در بیش از یک معنی را جایز ندانند پس اگر متکلم خدای سبحان بود، که هیچ محدودیتی از نظر علم و اراده ندارد، و اگر محدودیت مزبور به لحاظ مخاطب باشد، مخاطب اصلی قرآن، انسان کامل، حضرت رسول اکرم (صل الله عليه و آله و سلم) است که ظرفیت وجودی آن حضرت برای ادراک معانی متعدد در دفعه‌ی واحد محدودی ندارد.<sup>(5)</sup>

ص: 232

1- خمینی، تحریرات الأصول 1/166

2- مرحوم اصفهانی و قایه الاذهان، امام خمینی تهدیب الأصول، آیت الله سیستانی الرافد، آیت الله مکارم أنوار الأصول، مرحوم خوبی محاضرات، شهید صدر بحوث فی علم الأصول، آیت الله فاضل اصول فقه شیعه، از مفسران آیت الله جوادی آملی تسنیم، محمود صادقی الفرقان فی تفسیر القرآن

3- کوثر/2؛ پس [به شکرانه آن] برای پروردگارت نماز بخوان و شتر قربانی کن.

4- رک: مکارم شیرازی، نمونه 27/374

5- طیب حسینی، چند معنایی در قرآن کریم/54

## مشترک لفظی در لغت

در باب اشتراک لفظی در لغت دونظر وجود دارد:

الف: بیشتر الفاظ، مشترک هستند. زیرا همه حروف، مشترک میان چند معنی هستند. افعال نیز مشترک اند مانند فعل مضارع که مشترک میان حال و استقبال می باشد. اسماء نیز بیشتر آنها مشترک لفظی هستند.

(علاوه بر اسماء، حروف و افعال ، اشتراک در هیأت و وزن کلمات نیز وجود دارد مانند واژه‌ی لایضار)

ب: انکار وجود هرگونه مشترک لفظی به ویژه در قرآن کریم مانند تعریف ذیل از مشترک لفظی توسط برخی از دانشمندان معاصر:

مشترک لفظی عبارت است از هر لفظ مفردی که با ترتیب حروف و حرکاتش بر دو معنی یا بیشتر دلالت کند و این دلالت باید در محیط واحد و عصر و زمان واحد باشد و لازم است که میان آن معانی متعدد هیچ گونه رابطه‌ی معنوی یا بلاغی نباشد.[\(1\)](#)

بنابراین با ذکر قید محیط واحد در تعریف بالا، کلماتی که در قبایل و ملت‌های مختلف برای معانی متفاوت وضع شده مشترک محسوب نمی شوند.

قید زمان واحد نیز کلماتی را که در یک مقطع از زمان در معنایی به کار رفته و در مقطعی دیگر در معنایی دیگر و سپس هر دو معنی برای آن لفظ ثابت و برای ما گزارش شده از دایره مشترک لفظی خارج می کند.

با قید عدم وجود رابطه‌ی بلاغی نیز الفاظی که دارای معانی مجازی، استعاری، کنایی و نظیر اینها هستند ذیل عنوان مشترک لفظی قرار نمی گیرند.

## عوامل اشتراک لفظی

موافقان اشتراک لفظی چهار عامل را سبب پیدایش مشترک لفظی دانسته اند:

1. تطوّر معنایی 2. اشتراک در ساختار صرفی 3. توافق وضع 4. وجود واژگان معرب[\(2\)](#)

ص: 233

1-- المنجد، الاشتراك اللفظي فى القرآن الكريم/37

2-- در صورتی که معنای واژه در زبان مبدأ و مقصد مفید دو معنی باشد.

پیشینه‌ی بحث اشتراک لفظی به صدر اسلام باز می‌گردد زیرا در روایتی پیامبر رحمت (صل الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه علی احسن الوجه (۱)

و یا زمانی که حضرت امیر (علیه السلام) ابن عباس را به سوی خوارج می‌فرستادند به وی فرمودند: لا تخاصمهم بالقرآن فإن القرآن حمال ذو وجوه نقول و يقولون (۲)

نخستین کتابی که در علم دلالت و اشتراک در حوزه‌ی قرآن کریم نگاشته شده است کتاب الاشباه والناظائر فی القرآن الکریم از مُقاتل بن سلیمان م ۱۵۰ می‌باشد.

برخی نمونه‌های اشتراک لفظی در قرآن:

(حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمَّ الْخِيَاطِ): (۳) جمل مشترک است بین شتر و طناب کشتی

(وَ لَا يُضَارَ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ): (۴) مشترک است بین صیغه‌ی معلوم و مجھول

(تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا): (۵) نذیر مشترک بین اسم فاعل و مصدر است.

(وَ الْجُمُوْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدُانِ): (۶) نجم مشترک است بین ستاره و گیاه بدون ساقه و ریشه و الرُّجْزَ فَأَهْجُرْ: (۷) رجز مشترک است بین چهار معنای اضطراب، صنم، عذاب و گناه

ص: 234

- 
- 1-- مجلسی، بحار الأنوار 89/95
  - 2-- مجلسی، بحار الأنوار 89/95
  - 3-- اعراف/40؛ و در بهشت هم وارد نمی‌شوند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن درآید!
  - 4-- بقره/282؛ و نباید به نویسنده و شاهد زیان برسد و اگر زیان برسانید.
  - 5-- فرقان/1؛ همیشه سودمند و با برکت است آنکه فرقان را [که قرآن جدا کننده حق از باطل است] به تدریج بر بنده اش نازل کرد، تا برای جهانیان بیم دهنده باشد.
  - 6-- الرحمن/6؛ و گیاه و درخت همواره [برای او] سجده می‌کنند.
  - 7-- مدثر/5؛ و از پلیدی دور شو.

1. هدف از یادگیری علم لغت چیست؟
2. اهمیت فراگرفتن علم لغت را با استناد به کلام فیروز آبادی بیان کنید.
3. مبانی لغت شناسی کدامند؟
4. اشتراک لفظی ذیل آیه‌ی اعراف/40 را بیان نمایید.
5. با ذکر یک مثال قرآنی بیان کنید آیا استعمال لفظ در بیش از یک معنی واقع شده است یا خیر؟
6. عوامل اشتراک لفظی چیست؟

ص: 235



اشاره

طرح دیدگاه های مخالفان و موافقان ترادف و آشنایی با مثال های قرآنی آن از اهداف آموزشی این درس خواهد بود.

ص: 237

ترادف در لغت به معنای آمدن چیزی در پی چیز دیگر است.[\(1\)](#)

در اصطلاح اهل لغت، ترادف صفت دو یا چند واژه است که در عین تفاوت حروف اصلی و ساختار صرفی، معنای یکسانی داشته باشند. (در معنای اصطلاحی ترادف اختلاف است به نظر می رسد منشأ اختلاف نظر میان دانشمندان در وجود و عدم ترادف در زبان، حاصل اختلاف تعریف ها از ترادف الفاظ است.[\(2\)](#))

### مخالفان ترادف

تا سده ی سوم تمام دانشمندان وجود الفاظ متراffد در قرآن را قطعی می دانستند حتی کتاب هایی برای شمارش یک شیء نوشته می شد.[\(3\)](#) اما افراط در متراffد دانستن واژگان، سبب جدال میان دانشمندان گردید و موجب انکار ترادف از سوی برخی انجامید.

اولین شخصی که ترادف را نپذیرفت ابن اعرابی است.[\(4\)](#) پس از وی ثعلب، ابن انباری، ابن درستویه، ابن فارس، ابوهلال عسکری و زمخشری و از میان معاصران می توان به عایشه بنت الشاطی و استاد مصطفوی اشاره کرد.

ص: 238

1- ابن منظور، لسان العرب 5/190

2- رئيسیان و کردویی، مقاله ترادف در واژگان قرآن و مشکلات ترجمه آن 2/

3- المنجد، الاشتراك اللغطي في القرآن الكريم 36

4- المنجد، همان 38

مخالفان ترادف آن را با حکمت وضع مخالف و مخلّ تکلم دانسته اند زیرا وقتی یک واژه برای اشاره به یک معنا وضع شود خلق یک واژه‌ی دیگر برای همان معنا کاری بیهوده خواهد بود و در حالی که واضح الفاظ خداوند است که بیان را به انسان آموخته و در فعل او عبّت راه ندارد وقوع ترادف در الفاظ هر زبان ممنوع می‌شود.<sup>(1)</sup>

این افراد در توجیه ترادف کوشیده اند میان موضوع له هریک از الفاظ مورد بحث با دیگر الفاظ مشابه، تمایز بیابند.

عالماں علم اصول نیز ترادف را خلاف اصل دانسته اند.<sup>(2)</sup> بر همین اساس برخی گفته اند «التأسیس أولی من التأکید»، یعنی اگر بتوان کلامی را بر معنای جدیدی حمل کرد بهتر از آن است که آن را بر معنای قبلی حمل نمائیم و معنای جدید را تأکید معنای سابق بدانیم.<sup>(3)</sup>

هر دو لفظی که به ظاهر متراff دانسته می‌شود به واقع در صفت متباین اند برای مثال انسان به اعتبار صفت نسیان و یا انس، و بشر به اعتبار بشره (پوست) برای آدمی وضع شده است از این رونمی توان حکم به ترادف کرد.<sup>(4)</sup>

ایمان و اسلام، بقاء و خلود، بغی و ظلم، حکم و قضاء، حمد و شکر، اختیار و اراده، تدبیر و تقکر، دین و شریعت، ارشاد و هدایت، ریب و شک، ستر و صفح، عفو و صفح، شرک و کفر، شعور و علم، عقل و لب، علم و معرفت، علم و فهم، فؤاد و صدر، علم و فقه، قضایا و قدر، اجر و ثواب، احسان و فضل و مانند آن، کلماتی هستند که در ظاهر متراff داده شده اند و در صورتی که با یکدیگر در معنی اختلاف دارند که به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

ص: 239

1-- رک: ابوهلال عسکری، الفروق اللغوية /13

2-- رک: تنکابنی، ایضاح الفرائد 1/320، آشتیانی، بحر الفوائد 4/191

3-- زرکشی، البرهان فی علوم القرآن 1/114

4-- المنجد، الاشتراك اللفظي فی القرآن الكريم /39

## حلف و قسم

حلف؛ سوگند همراه الزام و تعهد را گویند: (يَحْلُّونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضُوكُم) [\(1\)](#) اما قسم؛ فقط بر سوگند اطلاق می شود: (أَهُؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ) [\(2\)](#) بنابراین این دو با هم متفاوت هستند. [\(3\)](#)

## مطر و غیث

واژه‌ی مطر علاوه بر معنای باران، بر بارانی اطلاق شده که عذاب و انتقام را در بر داشته باشد و در موقع خود نبارد مانند: (وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ) [\(4\)](#)

غیث به بارانی گفته می شود که خیر و برکت را به دنبال داشته باشد و به موقع بیارد و جنبه فریاد رسی داشته باشد: (وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا) [\(5\)](#)

در واقع غیث با ریشه اصلی اش که «غوث» باشد و به معنای فریاد رسی است متناسب و هماهنگ است که به موقع می بارد و به فریاد مردم می رسد. [\(6\)](#)

## امرأة و زوجة

زوجیت را زمانی قرآن مطرح می کند که زن و مرد با یکدیگر مهربان باشند (وَ مِنْ آيَاتِهِ

ص: 240

1- - توبه/62؛ آنان برای شما [از روی حیله و تزویر برای معدور نشان دادن خود نسبت به کارهای ناهنجارشان] به خدا سوگند می خورند تا شما را راضی و خشنود سازند.

2- - اعراف/49؛ [سپس با توجه دادن دوزخیان به سوی اهل ایمان می گویند:] آیا اینان کسانی نبودند که در دنیا سوگند یاد می کردید که خدا آنان را به رحمتی نمی رساند.

3- - مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن 9/264

4- - اعراف/84؛ و بر آنان بارشی [بی نظیر از سنگ های آتشین] باراندیم، پس با تأمل بنگر که سرانجام گنهکاران چگونه بود؟!

5- - سوری/28؛ اوست که باران را پس از اینکه [مردم از آمدنش] نومید شدند، نازل می کند. رک: بنت الشاطی، اعجاز بیانی قرآن/199

6- - طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن 9/46

أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ أَرْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ يَئِنْكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً<sup>(1)</sup> وَهُمْ جَنِينٌ آنِ را برای بهشتیان استعمال می کند مانند: (هُمْ وَأَرْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُنْتَكِبُون)<sup>(2)</sup> اما زمانی که موذت از بین برود لفظ «امرأة» را برای زن مطرح کرده است: (صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتْ نُوحٍ وَامْرَأَتْ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدِيْنِ مِنْ عِبَادِنَا)<sup>(3)</sup>

در موردی هم که زن عقیم باشد از لفظ «امرأة» استفاده شده است مانند: (وَإِنِّي خَفَتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا)<sup>(4)</sup> اما وقتی خدای متعال دعای او را مستجاب کرد تعییر به زوج شده است: (فَاسْتَجَبَنَا لَهُ وَوَهَبَنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَه)<sup>(5)</sup>

## موافقان ترادف

### اشارة

ابن حنّی در خصائص آن را اصلی مهمن که بر شرافت زبان عربی دلالت دارد تلقی کرده است.

از نگاه این گروه، خاستگاه ترادف اختلاف گویش ها و لهجه های گوناگون در یک زبان است افزون بر این، گاه الفاظی که در اصل وضع معنایی مختلف داشته اند بر اثر استعمال، معنایی مشابه می یابند برای نمونه گرچه دو لفظ انسان و بشر در اصل از دوریشه متفاوتند و هریک معنای خاص خودشان را داشته اند هریک به سببی خاص برای اشاره به آدمیان،

ص: 241

- 
- 1 - روم/21؛ و از نشانه های [قدرت و ربویت] او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و در میان شما دوستی و مهربانی قرار داد. رک: سوری/11، ذاریات/49، نجم/45
  - 2 - یس/56؛ آنان و همسرانشان در زیر سایه هایی [آرام بخش] بر تخت هایی [آراسته چون حجله عروس] تکیه می زندند.
  - 3 - تحريم/10؛ خدا برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده که تحت سرپرستی و زوجیت دو بنده شایسته از بندگان ما بودند. رک: تحريم/11، یوسف 30 و 51، حجر/60، نمل/57، عنکبوت 33
  - 4 - مریم/5؛ و همانا من پس از خود از خویشاوندانم ییمناکم، و همسرم [از شروع زندگی] نازا بوده است.
  - 5 - انبیاء/90؛ پس [ندای] او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشنیدیم و نازایی همسرش را برای وی اصلاح نمودیم. علوی مقدم، بлагعت قرآن کریم

استعمال شده اند چنان که حتی اگر در اصل وضع، معنای دیگری نیز داشته اند از خاطره ها رفته است از همین رو است که قرآن کریم گاه از خلقت انسان از گل خشکیده (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَّا مَسَّنُون) (۱) سخن می گوید و گاه عیناً از خلقت بشر بدین کیفیت سخن می رود (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمُلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَّا مَسَّنُون) (۲) بدون آنکه فرق معنای وصفی انسان و بشر لحاظ شود. (۳)

غزالی از طرفداران ترادف می گوید:

ندانستن و نشناختن واژگان برای متکلم و مخاطب نقص محسوب می شود نه زبان. افزون بر این، پذیرفته نیست که با وضع واژه برای معنایی به وضع واژه‌ی دیگر برای همان معنی حاجت نیفتد. کارکرد واژه‌ها منحصر به افاده‌ی معنی نیست. اصرار به انتقال یک مفهوم با یک لفظ به تنهایی گاه به تکرارهای مخلّ بلاغت می انجامد. گاهی نیز کاربرد واژه‌ای با سجع یا وزن کلام ناسازگار است و می توان از مترادفش که با آهنگ کلام سازگار است بهره جست. گاهی نیز تلفظ واژه‌ای برای گوینده در بافت خاصی از کلام ثقيل است و او ناگزیر می شود برای مراعات فصاحت کلام از واژه‌ی مترادفی استفاده کند که تلفظ آن آسان تر است. (۴)

#### یادسپاری:

به نظر می رسد نزاع بین مخالفان و موافقان ترادف نزاع لفظی است زیرا مراد موافقان ترادف، ترادف نسبی است یعنی به نقطه‌ی اشتراک دو واژه توجه نموده اند، اما مخالفان ترادف، به نقطه‌ی افتراق دو واژه نظر داشته اند.

ص: 242

- 
- 1 - حجر/26؛ و ما انسان را از گلی خشک که برگرفته از لجنی متعفن و تیره رنگ است، آفریدیم.
  - 2 - حجر/28؛ و [یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری از گل خشک که برگرفته از لجنی متعفن و تیره رنگ است، می آفرینم.
  - 3 - نکونام، مقاله ترادف در قرآن کریم
  - 4 - غزالی 1/253

در زمینه ای اشتقاق و یا عدم اشتقاق سه نظریه وجود دارد:

الف: اکثر بزرگان بر این عقیده اند که برخی کلمات، مشتق و برخی کلمات، جامد هستند.

ب: برخی دیگر ادعا کرده اند تمام کلمات مشتق هستند.

ج: اما عده ای دیگر منکر اشتقاق کلمات شده اند و تمامی آنها را اصل می دانند.

**تقد و بررسی:**

نظریه دوم، امری محال و غیر قابل پذیرش است زیرا مستلزم دور و تسلسل می باشد نظریه سوم نیز در عدم صحبت، شبیه نظریه دوم است به خاطر اینکه اشتقاق در برخی کلمات وجودی بوده و قابل انکار نیست.

ص: 243

## پرسش

1. ترادف را در لغت و اصطلاح توصیح دهید.
2. ادله مخالفان ترادف را بیان کنید.
3. تقاویت لغت غیث با مطر و امرأه با زوجه را بنویسید.
4. ادله موافقان ترادف چیست؟

## پژوهش

با رجوع به کتاب های لغت، تقاویت کلماتی که در مبحث مخالفان ترادف بیان شده است را بیابید. (حداقل سه مورد)

ص: 244

اشاره

آشنایی با صیغه های فعل لازم و نیز روش های تبدیل آن به فعل متعددی از اهداف آموزشی این درس خواهد بود.

ص: 245

## اشاره

تغییر حرکت عین الفعل در افعال باعث تبدیل آنها به لازم و یا متعددی می‌شود.

دانشمندان ادبیات عرب برای شناخت فعل لازم راه‌هایی را ارائه داده‌اند:

### 1. معنای فعل لازم معلوم

## اشاره

معنای فعل لازم معلوم یعنی آن معنایی که با فاعل، کامل و تمام است. معناهایی که در ذیل به آنها اشاره می‌شود از همین قبیل هستند:

الف: معناهایی که دلالت بر سجایا می‌کند: سَجْعَ، حَسْنَ، قَبْحَ، جَبْنَ، شَجْعَ

ب: دلالت بر رنگ دارند: حَمْرَ

ج: دلالت بر عیب دارند: عَوِرَ، حَوِيلَ

د: دلالت بر پاکیزگی یا پلیدی دارند: طَهُورَ، نَظْفَ، نَجْسَ، ذَنَسَ

## یادسپاری:

به طور کلی وزن فعل در زبان عربی دلالت بر لزوم و ثبوت دارد و می‌توان بر این وزن از واژه‌های مختلف، فعل لازم ساخت.[\(1\)](#)

### 2. صیغه‌ی فعل

مشهور‌ترین صیغه‌هایی که دلالت بر لزوم فعل دارند عبارتند از:

الف: فَعْلَ: شَرْفَ، كَرْمَ

ص: 246

1-- رک: احمد زکی، ابنيه الفعل بين التعدي واللزوم- الفعل اللازム- أنموذجا/3، بركات ابراهيم، النحو العربي 2/110

ب: فَعَلَ يَا فَعِيلَ بِهِ شَرْطٌ أَيْنَكُهُ وَصَفَّ آنَهَا (صَفْتِي كَهُ از آنَهَا سَاخْتَهُ مَى شَوْد) بِرْ وَزْنٌ «فَعِيل» باشَد: (1)

ذَلِيلًّا ← ذَلِيل، (2)

قَوِيًّا ← قَوِيًّا

ح: إِنْفَعَلَ ← إِنْكَسَرَ، إِنْقَلَقَ (3)

نَاكْفَتَهُ نَمَانَدَ كَهُ اينَ وَزْنٌ فَقْطٌ بِرَأْيِ مَطَاوِعَهُ مَى آيَدَ.

د: إِفَعَلَ ← اسْوَدَّتِ الْوَرَقَهُ

ه: إِفْتَعَلَ ← جَمَعْتُهُ فَاجْتَمَعَ

إِفْعَلَّ، إِفْعَلَّ، إِفْوَعَلَّ، تَقَعَلَّ، إِسْتَفَعَلَ (هُرْگَاهُ معَنَى تَحَوُّلٍ وَتَغْيِيرٍ رَا افَادَهُ كَنَدُ). وَصَيْغَهُ هَاهِي مَانَندَ آنَ.

### 3. تضمين

#### اشاره

فعلي در برگيرندهٔ معنای فعل لازم باشد: (فَلَيَخُذِّرَ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ)؛ (4) فعل «يُخَالِفُونَ» با اينکه متعدی است (همان گونه که در آيه (وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ) (5) متعدی استعمال شده است). ليكن در اين آيه متضمن معنای فعل «يَخْرُجُونَ» (که لازم است) شده، از اين رو مفعول نگرفته است. (6)

#### روش های تبدیل فعل لازم به متعدی

#### 1. همزهٔ تعریف

#### اشاره

يکی از موارد متعدی کردن فعل لازم، بردن فعل لازم به باب إفعال است مانند ذَهَبَ ← أَذَهَبَ

ص: 247

1- در بعضی از مثال‌ها این قاعده رعایت نشده است: رحمه الله، علم محمد الخبر

2- وَلَوْ أَنَا أَهْلُكُنَا هُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَاتَلُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَدْ لَمْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبَعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَذَلَّ وَتَخْرُزِي؛ وَ [ياد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشري از گل خشك که برگرفته از لجني متუفَّن و تیره رنگ است، می آفرینم. طه/134

3- فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِبْ بِعَصَابَكَ الْبُحْرَ فَانْقَلَقَ؛ پس به موسى وحی کردیم که: عصایت را به این دریا بزن. [موسی عصایش را به

دریا زد] پس دریا شکافت. شعراء/63

- نور/63؛ . پس باید کسانی که از فرمانش سرپیچی می کنند، بر حذر باشند.
- هود/88؛ [ و من نمی خواهم آنچه که شما را از آن باز می دارم.
- آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم 9/415

(وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ) (1)؛ در این مثال فعل «أذهب» به خاطر اینکه به باب إفعال رفته واژه‌ی «الحزن» را به عنوان مفعول، نصب داده است.

در مثال بالا فعل «ذهب» با تبدیل شدن به «أذهب» از سه جهت صرفی، عمل کردن و معنی، دچار تغییر شده است. (2)

لیکن گاهی فعلی به باب إفعال می‌رود و از جهت صرفی و معنی دچار تغییر شده ولی از جهت عمل کردن تغییر نمی‌کند مانند واژه‌ی «أسرى» در آیه‌ی شریقه (سُبْحَانَ اللَّٰهِ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ) (3) که به کمک حرف جرّ در واژه‌ی «عبد» عمل کرده است.

### یادسپاری:

به نظر می‌رسد در آیه‌ی مذکور، همزه‌ی باب افعال، عامل تعدیه نیست بلکه باه جرّ عامل تعدیه‌ی خاص است و معنای «را»‌ی مفعولی را افاده می‌کند.

## 2. تضعیف عین الفعل

تضییف عین الفعل در اصطلاح ادبیان یعنی بردن فعل به باب تعییل که این عمل نیز باعث تغییر در ساختار صرفی، عمل کردن و معنایی فعل می‌شود مانند واژه‌ی «سَارَ» در کریمه‌ی (هُوَ الَّذِي يُسَارِكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ) (5) که این واژه قبل از تبدیل شدن به ثلاثی مزید، لازم بود و چون به باب تعییل درآمد، «كُم» را به عنوان مفعول نصب داده است. (6)

ص: 248

1-- فاطر/34؛ و می‌گویند: همه ستایش‌ها ویژه خداست که اندوه را از ما برطرف کرد.

2-- رک: درویش، اعراب القرآن و بیانه 8/157

3-- اسراء/1؛ پاک و منزه است خدایی که بنده اش را حرکت داد.

4-- رک: اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر 7/7

5-- یونس/22؛ او کسی است که شما را در خشکی و دریا گردش می‌دهد.

6-- صافی، الجدول فی اعراب القرآن 106/11، ناگفته نماند که فیومی در المصباح المنیر و راغب در مفردات الفاظ القرآن فعل «سار» را جزء آن دسته از افعالی دانسته که هم لازم و هم متعدد استعمال می‌شود. فیومی، المصباح المنیر 299، راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن 432

یکی از موارد تعدیه در زبان عربی باب استفعال است. اگر فعل لازمی به این باب رود ممکن است متعدد شده و مفعول بگیرد مانند: (ثُمَّ استَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءً أَخِيهِ) [\(1\)](#) که فعل «خرج» لازم است و چون به این باب رفته ضمیر منصوبی «ها» را به عنوان مفعول نصب داده است.

#### 4. تضمین

گاهی در فعل لازم معنای فعل متعدد دیگری اشراط شده است که در این صورت این فعل لازم به صورت مستقیم و بدون حرف جر، مفید نصب دادن به مفعول می‌گردد مانند: (وَ لَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَئْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ) [\(2\)](#) فعل «تعزموا» لازم است و مفعول را به صورت مستقیم نمی‌تواند نصب دهد ولی در آیه به خاطر در برداشتن معنای فعل متعددی «نَوَى» [\(3\)](#) یا «أَبْرَمَ» به صورت مستقیم، نصب به مفعول به داده است.

اگر فعل لازمی معنای فعل دو مفعولی را در بر داشته باشد آن فعل لازم نیز دو مفعول را نصب می‌دهد مانند: (لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا) [\(4\)](#) در این مثال فعل «يألوا به معنای يُقصِّروا» با اینکه لازم است و مفید معنای کوتاهی است ولی به خاطر اشراط معنای فعل «منع»، دو مفعول را نصب داده است [\(5\)](#) و این شیوه (اینکه فعل لازم به دو مفعول متعددی شود) در بین روش‌های متعددی کردن فعل لازم منحصر به باب تضمین می‌باشد. [\(6\)](#)

ص: 249

- 1- يوسف/76؛ آن گاه آبخوری پادشاه را از بار برادرش بیرون آورد.
- 2- بقره/235؛ . و هرگز تصمیم بستن عقد ازدواج نگیرید تا عده وفات به پایان رسد.
- 3- احمد زکی، أبنية الفعل بين التعدي واللزوم-الفعل اللازム-أنموذجا/7، ابن عاشور، التحرير والتنوير 2/434
- 4- آل عمران/118؛ آنان از هیچ توطئه و فسادی درباره شما کوتاهی نمی‌کنند.
- 5- ابن عاشور، التحرير والتنوير 3/200
- 6- احمد زکی، أبنية الفعل بين التعدي واللزوم-الفعل اللازム-أنموذجا/7

## 5. حرف جاز

از بین حروف جرّ فقط حرف «باء» معنای «را» که علامت مفعول به در فارسی است را افاده می‌کند.

فعل لازم به وسیله‌ی داخل شدن حرف جرّ «باء» بر آن، تبدیل به فعل متعدد می‌شود مانند فعل (ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ) [\(1\)](#) در قرآن کریم.

یادسپاری:

مواردی که در بالا ذکر شد تمام موارد متعدد کردن فعل لازم نیست فقط بخشی از آن که مربوط به اهداف این کتاب است یادآوری شده است. [\(2\)](#)

ص: 250

---

-1- بقره/17؛ نورشان را از میان برداشت.

-2- برای اطلاعات بیشتر رک: صافی، الجدول فی إعراب القرآن 11/106، أَحْمَد زَكِيٌّ، أَبْنَيَ الْفَعْلَ بَيْنَ التَّعْدِيِّ وَاللَّزَوْمِ-الفعل اللازم-  
أنموذجاً/8، برکات إبراهيم، النحو العربي 2/121، حسن، النحو الوافي 2/153

1. راه های شناخت فعل لازم را بیان کنید.
2. توضیح دهید چگونه صنعت تضمین، فعل متعدد را تبدیل به فعل لازم می کند.
3. روش های تبدیل فعل لازم به متعدد را بیان کنید.
4. کدام یک از روش های متعدد کردن فعل لازم، می تواند فعل لازم را متعدد به دو مفعول کند؟ با ذکر مثال توضیح دهید.

ص: 251

1. با جستجوی فعل «ذهب» و صیغه‌های مختلف آن در قرآن کریم، مواردی را که این فعل به واسطه‌ی حرف جرّ «باء» متعدد شده است را گزارش کنید.

2. برای روش‌های تبدیل فعل لازم به متعددی، مثال‌های قرآنی دیگری بیان کنید.

ص: 252

اشاره

مخاطب در این درس با افعالی که در قرآن کریم به صورت لازم و متعددی و نیز افعالی که بدون دخالت حرف جرّ و نیز به همراه حرف جرّ متعددی شده اند، آشنا خواهد شد.

ص: 253

## فعال با دو کارکرد لازم و متعددی

### فعال با دو کارکرد لازم و متعددی (۱)

در این قسمت با برخی از افعالی که در قرآن کریم به صورت لازم و متعددی استعمال شده اند آشنا می شویم.

برخی افعال در زبان عربی وجود دارند که گاهی به صورت لازم و گاه نیز به صورت متعددی بنفسه استعمال شده اند مانند فعل «سار» که به صورت لازم استعمال شده یعنی به مفعول نیازی ندارد مانند «سِرْت» و گاهی به صورت متعددی استعمال شده که در این صورت برای کامل شدن معنایش نیاز به مفعول دارد مانند «سِرْتُه» و گاه نیز این فعل متعددی شدنیش به وسیله‌ی حرف «باء» صورت می‌گیرد مانند «سِرْتُ بُفْلَان» و در برخی موارد به باب تفعیل رفته و بدون واسطه شدن حرف جرّ متعددی می‌شود مانند: «سَيَرَتُهُ» و نیز مانند (أسَرَى بِعَيْدِه) (۲) می‌تواند به باب إفعال رفته و به واسطه‌ی حرف جرّ متعددی شود. (۳)

در قرآن کریم نیز از این قبیل افعال وجود دارد در بررسی فعل «سار» که در بالا بیان شد قسمت اول (سار)، سوم (سِرْتُ بُفْلَان)، چهارم (سَيَرَتُهُ) و پنجم (أسَرَى) در قرآن استعمال شده است.

ص: 254

- 
- 1-- مراد از متعددی بودن در این مبحث، تعدیه به معنای اعم است که شامل افاده‌ی معنای مفعولی «را» و غیر آن (مانند از، به، بر) می‌شود. علاوه بر این متعددی در این بحث شامل منصوب به نزع خاضع که حرف جرّ آن در تقدير است نیز می‌شود.
  - 2-- اسراء/1؛ حرکت داد بندۀ اش را.
  - 3-- رک: راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن الكريم/432

رجح

لازم: (وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسْفًا) (1)

متعدی: (فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ) (2)

صد

صد عنه: به معنای اعراض و صدّه عن الامر به معنای منعه و صرفه. (3)

لازم: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) (4)

متعدی: (أَنْحُنْ صَدَّنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى) (5)

صدق

صدق معنای آن مخالف کذب می باشد و به صورت متعدی نیز استعمال می شود: صدقته فی القول. (6)

لازم: (قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبَعُوا مِلَةً إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا) (7)

ص: 255

- 
- اعراف/150؛ و هنگامی که موسی [پس از آگاهی از آن پیش آمد خطرناک] خشمگین و بسیار اندوهناک به سوی قومش بازگشت.  
مثال های دیگر: بقره/156، بقره/46، یوسف/63، انبیاء/93، مؤمنون/60، فجر/28 و....
  - طه/40؛ پس تورا به مادرت برگرداندیم. مثال های دیگر: واقعه/87، ملک/3 و 4 و....
  - ابن منظور، لسان العرب 3/245، زبیدی، تاج العروس 5/52
  - نساء/167؛ مسلمًا کسانی که کافر شدند و [مردم را] از راه خدا بازداشتند. نحل/88، محمد/1 و 32 و 34 و 33، مثال دیگر: رعد/33
  - سباء/32؛ آیا ما شما را از هدایت الهی بعد از آنکه به شما رسید باز داشتیم. مثال ای دیگر: نمل/24 و 38 و 43
  - فیومی، المصباح المنیر/335
  - آل عمران/95؛ بگو: خدا راست گفت [که خوارکی ها در آیین ابراهیم حرام نبوده]. بنابراین از آیین ابراهیم که یکتاپرست و حق گرا بود. مثال دیگر: احزاب/22

متعدی: (وَلَقَدْ صَدَقْكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحْسُنُهُمْ بِإِذْنِهِ) [\(1\)](#)

## غَاضِ

لازم: (اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثى وَ مَا تَغْيِضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ ) [\(2\)](#)

متعدی: (وَقَيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءِكِ وَ يَا سَمَاءُ أَفْلَعِي وَغِيَضَ الْمَاءِ) [\(3\)](#)

## قَدَّمَ

لازم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقْدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ) [\(4\)](#)

متعدی: (فَالْوَابِلُ أَتْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَتْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا) [\(5\)](#)

## نَفَصَ

لازم: (فُمُ الظَّلَلِ إِلَّا قَلِيلًا \* نِصْفَهُ أَوِ النُّفْصُ مِنْهُ قَلِيلًا) [\(6\)](#)

متعدی: (وَ لَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ) [\(7\)](#)

متعدی به دو مفعول: (إِلَّا الَّذِينَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا) [\(8\)](#)

ص: 256

- آل عمران/152؛ وَيَقِينًا خدا وعده اش را [در جنگ احمد] برای شما تحقق داد، آن گاه که دشمنان را به فرمان او تا مرز ریشه کن شدنشان می کشتند. مثال دیگر: فتح/27، احزاب/23

- رعد/8؛ خدا [حالات، صفات و زمان ولادت] جنین هایی را که هر انسان و حیوان ماده ای آبستن است، و آنچه را رحم ها [از زمان طبیعی حمل] می کاهند و آنچه را می افزایند، می داند.

- هود/44؛ [پس از هلاک شدن کافران] گفته شد: ای زمین! آب خود را فرو ببر، و ای آسمان! [از ریختن باران] باز ایست، و آب کاستی گرفت. در این مثال «غیض» مجھول است و مفعول جانشین فاعل شده است.

- حجرات/1؛ ای اهل ایمان! بر خدا و پیامبرش [در هیچ امری از امور دین و دنیا و آخرت] پیشی مگیرید.

- ص/60؛ [پیروان به پیشوایان] گویند: بلکه بر شما خوش آمد و گشاشی مباد، شما این عذاب را از پیش برای ما فراهم کردید.

- مزمل/2 و 3؛ شب را جز اندکی [که ویژه استراحت است برای عبادت] برخیز \* نصف [همه ساعات] شب [را به عبادت اختصاص ده] یا اندکی از نصف بکاه.

- هود/84؛ و از پیمانه و ترازو مکاهید. مثال دیگر: رعد/41

- توبه/4؛ مگر کسانی از مشرکان که با آنان پیمان بستید، سپس چیزی [از شرایط پیمان را] نسبت به شما نکاستند.

## متعدی بدون حرف جر و متعدی به همراه حرف جر

متعدی بدون حرف جر و متعدی به همراه حرف جر (1)

### أَتَى

متعدی بدون حرف جر: (وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى) (2)

متعدی به حرف:

إلى: (يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ) (3)

على: (فَأَتَنَا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامِ لَهُمْ) (4)

باء: (فِإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ) (5)

### بَدَا

متعدی بنفسه: (كَمَا بَدَأْكُمْ تَعُودُونَ) (6)

متعدی به حرف باء: (فَبَدَأَ بِأُوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ) (7)

### جَاءَ

متعدی بنفسه: (لَقَدْ حِنْتَ شَيْئًا نُكْرًا) (8)

متعدی به حرف باء: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَآتَهُ عَسْرًا أَمْثَالَهَا) (9)

ص: 257

- 
- 1 - ما يتعدی بنفسه وبحرف الجر
  - 2 - طه/9؛ و آیا سرگذشت موسی به تورسیده است؟ به نظر می رسد «أتاک» در این آیه، منصوب به نوع خافض می باشد. مثال های دیگر: اعراف/80، انبیاء/40، نمل/54
  - 3 - نور/49؛ مطیعانه به سوی آن آیند.
  - 4 - اعراف/8؛ به گروهی گذر کردند که همواره بر پرستش بت های خود ملازمت داشتند. مثال های دیگر: نمل/18، فرقان/40
  - 5 - نساء/25؛ پس اگر مرتكب کار زشت شوند، بر آنان نصف مجازاتی است که بر زنان آزاد است. مثال های دیگر: بقره/106، انبیاء/47
  - 6 - اعراف/29؛ همان گونه که شما را آفرید، [پس از مرگ به او] بازمی گردید. مثال دیگر: یونس/4
  - 7 - یوسف/76؛ پس [یوسف] پیش از [بررسی] بار برادرش، شروع به [بررسی] بارهای [دیگر] برادران کردند.

-- کهف/74؛ به راستی که کاری بسیار ناپسند مرتکب شدی! مثال های دیگر: یوسف/16، مریم/89

-- انعام/160؛ هر کس کار نیک بیاورد، پاداشش ده برابر آن است. مثال دیگر: صافات/37

متعدی بنفسه: (إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أُولِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِين) [\(1\)](#)

متعدی به حرف مِنْ: (وَ إِنْ امْرَأٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا) [\(2\)](#)

### نقد و بررسی:

به نظر می‌رسد «نشوزاً» مفعول است بنابراین معنای آیه: «خافت نشوزا صادرًا من بعلها» می‌باشد.

### دَخَلَ

متعدی بنفسه: (وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ) [\(3\)](#)

متعدی به حرف:

فی: (قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَّمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِي النَّارِ) [\(4\)](#)

باء: (وَ إِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ) [\(5\)](#)

علی: (وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ) [\(6\)](#)

ص: 258

- آل عمران/175؛ در حقیقت این شیطان است که دوستاش را [با شایعه پراکنی و گفتار وحشت زا، از رفتن به جهاد] می‌ترساند پس اگر مؤمن هستید از آنان نترسید و از من بترسید.

- نساء/128؛ و اگر زنی از ناسازگاری شوهرش، یا روی گردانی اش [از حقوق همسرداری] بترسد.

- بقره/58؛ و [یاد کنید] هنگامی را که گفتیم: به این شهر [بیت المقدس] وارد شوید. مثال دیگر: بقره/111 و مانند آن؛ قابل ذکر است که ممکن است در آیه ی بقره/58 از باب منصوب بنزع خافض، حرف جر حذف شده باشد.

- اعراف/38؛ خدا می‌فرماید: شما هم در میان گروه‌هایی از جن و انس که پیش از شما بودند در آتش درآید.

- مائدہ/61؛ و هنگامی که نزد شما آیند، گویند: ایمان آوردیم. در حالی که با کفر وارد می‌شوند، و با کفر بیرون می‌روند.

- یوسف/69؛ و هنگامی که بر یوسف وارد شدند.

متعدی بنفسه: (وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ) [\(1\)](#)

متعدی به حرف:

عن: (وَمَنْ يَرَغِبُ عَنْ مِلَةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفَهَ نَفْسَهُ) [\(2\)](#)

إلى: (وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَب) [\(3\)](#)

## سَأَلَ

متعدی بنفسه (یک مفعولی به معنای پرسش): (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) [\(4\)](#)

متعدی بنفسه (دو مفعولی به معنای در خواست چیزی): (وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْتُوْهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ) [\(5\)](#)

متعدی به حرف:

باء: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقع) [\(6\)](#)

عن: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْتَأْلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ يُبَدِّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدِّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا) [\(7\)](#)

ص: 259

1-- نساء/127؛ و [به قصد خوردن اموالشان] میلی به ازدواج با آنان دارد.

2-- بقره/130؛ وکیست که از آینین ابراهیم روی گردان شود، جز کسی که خود را خوار و بی ارزش کند و خویش را به نادانی و سبك مغزی زند؟

3-- شرح/8؛ و مشتاقانه به سوی پروردگارت رو آور.

4-- عنکبوت/61؛ اگر از آنان [که شرک می ورزند] بپرسی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید؟ لقمان/25، زمر/38، زخرف/9

5-- احزاب/53؛ . و زمانی که از همسرانش متاعی خواستید از پشت پرده و حجابی از آنان بخواهید. مثال دیگر: هود/47

6-- معارج/1؛ در خواست کننده ای عذایی را که واقع شدنی است در خواست کرد.

7-- مائدہ/101؛ ای اهل ایمان! از احکام و معارفی [که شریعت اسلام از بیان آنها خودداری می کند و خدا هم به خاطر آسان گرفتن بر بندگان نهی و امری نسبت به آنها ندارد] مپرسید که اگر برای شما آشکار شود، غمگینیتان کند. و اگر هنگامی که قرآن نازل می شود از آنها بپرسید، برای شما روشن می شود. خدا از [اینکه شما را به] آن احکام و معارف [که باعث غم و اندوه شماست مُکْلَفٌ کند] گذشت کرد.

## سَمِّ

متعدی بنفسه: (وَ لَا تَسْئُمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ) [\(1\)](#)

متعدی به حرف من: (لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْحَبِيرِ) [\(2\)](#)

## سَكَنَ

متعدی بنفسه: (وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ) [\(3\)](#)

متعدی به حرف في: (وَ سَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ) [\(4\)](#)

## سَمِعَ

متعدی بنفسه: (لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ) [\(5\)](#)

متعدی به حرف باع: (فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرُهِنَ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَ) [\(6\)](#)

متعدی به حرف لام: (وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ) [\(7\)](#)

## شَكَرَ

متعدی بنفسه: (وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ) [\(8\)](#)

ص: 260

1- بقره/282؛ واز نوشتن [سنده وام] تا سرآمد معینش، کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید. رک: آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم 2/59

2- فصلت/49؛ انسان از درخواست خوشی و رفاه خسته نمی شود.

3- بقره/35؛ و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در این بهشت سکونت گیرید. مثال دیگر: اعراف/161

4- ابراهیم/45؛ و در مساكن ستمکاران ساکن شدید.

5- آل عمران/181؛ قطعاً خدا سخن کسانی را که گفتند: «خدا نیازمند است و ما بی نیازیم»، شنید. مجادله/1، مثال های دیگر: نور/12 و 16

6- یوسف/31؛ پس هنگامی که بانوی کاخ گفتارِ مکرآمیز آنان را شنید [برای آنکه به آنان ثابت کند که در این رابطه، سخنی نابجا دارند] به مهمانی دعوشاًن کرد. مثال های دیگر: مؤمنون/24، قصص/36، ص 7

7- فصلت/26؛ کافران گفتند: به این قرآن گوش ندهید. مثال دیگر: فرقان/12، ملک/7

8- نحل/114؛ و نعمت خدا را سپاس گزارید. مثال های دیگر: نمل/19، احقاف/15

متعدی به حرف لام: (وَ اشْكُرُوا لِي) (1)

## عَضَّ

متعدی بنفسه: (وَ إِذَا حَلَوْا عَصُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَاءِ مِنَ الْغَيْظ) (2)

متعدی به حرف علی: (وَ يَوْمَ يَعَصُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدِيهِ) (3)

## اسْتِعَانَ

متعدی بنفسه: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينَ) (4)

متعدی به حرف باء: (وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّابِرِ وَ الصَّالِةِ) (5)

## هَدَى

متعدی بنفسه (یک مفعولی): (وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (6)

متعدی بنفسه (دو مفعولی): (وَ هَدَيْنَاكُمْ إِلَى الْجَنَاحَيْنِ) (7)

متعدی به حرف لام: (فُلِّ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ) (8)

متعدی به حرف إلى: (مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) (9)

ص: 261

1-- بقره/152؛ و مرا سپاس گزارید. مثال های دیگر: بقره/172، نمل/40، عنکبوت/17، لقمان/12 و 14، سباء/15

2-- آل عمران/119؛ زمانی که با یکدیگر خلوت نمایند از شدت خشمی که بر شما دارند، سر انگشتان خود را می گزند.

3-- فرقان/27؛ و روزی که ستمکار، دودست خود را [از شدت اندوه و حسرت به دندان] می گزد.

4-- حمد/5؛ [پروردگار!] فقط تورا می پرسیم و تنها از تو یاری می خواهیم.

5-- بقره/45 و 152؛ از صبر و نماز یاری بخواهید. مثال دیگر: اعراف/128

6-- انعام/87؛ و به راهی راست هدایت نمودیم. مثال دیگر: بقره/142،

7-- بلد/10؛ و او را به راه خیر و شر هدایت نکردیم [تا راه خیر را بگزیند و راه شر را واگذارد؟ مثال های دیگر: انسان/3، حمد/6، صفات/118]

8-- یونس/35؛ بگو: فقط خداست که به سوی حق هدایت می کند. مثال یگر: سجده/26

9-- یونس/35؛ کسی هست که به سوی حق هدایت کند.

به نظر می‌رسد در این دو آیه مفعول اول حذف شده است.

## أَوْفَى

متعدی بنفسه: (وَأَوْفُوا الْكِيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ) [\(1\)](#)

متعدی به حرف باع: (يُوْفُونَ بِالنَّذْرِ) [\(2\)](#)

ص: 262

---

-- انعام/152؛ و پیمانه و ترازو را بر اساس عدالت و انصاف کامل و تمام بدھید.

-- انسان/7؛ [همانان که] همواره نذرشان را وفا می‌کنند.

اشاره

آشنایی با آن دسته از کلمات غیر عربی که به تدریج وارد زبان عربی گشته و جزء آن شده، و پاسخ به اشکالات وارد شده پیرامون آنها، از اهداف آموزشی این درس خواهد بود.

ص: 263

## واژگان دخیل

واژه های دخیل آن دسته از کلمات غیر عربی است که وارد زبان عربی شده است و با تغییراتی در این زبان به کار گرفته شده است و به تدریج جزء این زبان شده است به این واژه ها «المعربات» و «الألفاظ الدخيلة» نیز گفته می شود.

بررسی وجود این کلمات از آن جهت دارای اهمیت می باشد که ممکن است تصور شود وجود این گونه واژه ها در قرآن کریم با ادعای برخی از آیات مبنی بر عربی بودن قرآن<sup>(1)</sup> منافات دارد و نیز این واژه ها وسیله ای در دست معاندان، برای اشکال به وحیانی بودن قرآن شده است.

نخستین کتابی که در این زمینه نگارش شده است کتاب ابن حجر عسقلانی به نام ما وقع فی القرآن من غیر لغة العرب و پس از وی سیوطی کتاب المهدّب فيما وقع فی القرآن من المعرب را به رشتہ ای تحریر در آورده است. البته کتاب دیگری به نام المتوكلى فيما ورد فی القرآن باللغات از سیوطی در این زمینه وجود دارد.

کتاب های هل فی القرآن اعجمی از علی فهمی خشیم و کتاب فی القرآن من کل لسان از سمیع ابو معلی از نویسندهای معاصر می باشند.

به گفته ای برخی قرآن پژوهان واژه های غیر عربی که در قرآن مجید به کار رفته است از یازده زبان حشی، فارسی، عربی، رومی، هندی، سریانی، نبطی، قبطی، ترکی، زنگیان و بربراها می باشد.<sup>(2)</sup>

ص: 264

---

1- شعراء، 195/103، نحل/2، یوسف/2، زمر/28، فصلت/3

2- رک: سیوطی، المتوكلى به نقل از جفری، آرتور، واژه های دخیل در قرآن مجید/65

حال این سؤال مطرح می شود که بر فرض صحت ادعای بالا، آیا وجود چنین واژه هایی مخالف وحیانی بودن قرآن و در فرض وحیانی بودن، منافی با عربی بودن قرآن است؟ آیا وجود آن دلیل بر تأثیر پذیری قرآن از ادیان دیگر است؟

دانشمندان مسلمان در برخورد با این پدیده به سه گروه تقسیم می شوند:

الف: برخی با این اندیشه که واژه‌ی دخیل در قرآن وجود دارد مخالف هستند.[\(1\)](#)

این گروه برای مدعای خود سه دلیل ارائه می کنند:

1. وجود واژه‌های دخیل در قرآن، مخالف آیاتی است که قرآن را صریحاً عربی معرفی می کند مانند فصلت 3 و 44، یوسف/2 و مانند آن.

2. اگر در قرآن واژه‌ی غیر عربی وجود داشت عرب‌ها و مخالفان قرآن که از آوردن مانندی برای آن در مانند بودند آن را دستاویزی برای ناتوانی خود قرار می دادند.

3. گسترگی زبان عربی. به ابن عباس نسبت داده شده که معنای واژه‌ی «فاطر» را نمی دانسته است این امر به خاطر عدم احاطه‌ی وی بر لغت عرب بوده است.[\(2\)](#)

ب: برخی موافق وجود این نوع واژه در قرآن هستند.[\(3\)](#)

ادله‌ی ایشان عبارتند از:

1. دانشمندان علم نحو وجود واژه‌هایی در قرآن مجید که به خاطر عجمیت غیر منصرف شده اند را تایید می کنند.

2. در کتاب تفسیر طبری روایتی ذکر شده مبنی بر اینکه از هر زبانی، در قرآن کریم واژه‌ای وجود دارد.

ص: 265

---

1-- محمد بن ادریس شافعی، رک: شافعی، الرسالۃ/41، محمد بن جریر طبری، رک: طبری، جامع البیان 21/22، ابوبکر بن طیب باقلانی، رک: زركشی، البرهان 1/383

2-- سیوطی، الإنقان فی علوم القرآن 1/426

3-- عبد الله بن عباس، ابوموسی اشعری

3. طبق کریمه (و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ) (1) هر پیامبری به زبان قوم خود فرستاده شده و دین اسلام دین جهانی است بنابراین در قرآن از تمام زبان‌ها وجود داشته باشد. (2)

ج: ابو عبیده قاسم بن سلام نظر سومی را ارائه داده است و آن اینکه: به نظر من حق این است که میان هر دو گروه جمع گردد بدین صورت که، این گونه واژه‌ها همان گونه که مفسران گفته اند غیر عربی است جز اینکه وارد زبان عرب شده و آنها این واژه را به زبان خود تغییر داده و معرب ساخته اند و سپس الفاظ غیر عربی به صورت عربی در آمده است و پس از آنکه قرآن نازل شده، این واژگان با سخن عربی در هم آمیخته است بنابراین کسانی که معتقدند این ها غیر عربی است و نیز کسانی که گفته اند این واژه‌ها عربی هستند هر دو گروه صحیح می‌گویند. (3)

وام گیری قرآن از زبان‌های دیگر نه به این معناست که خود چیزی برای گفتن نداشته و نه به معنای التقاط و آمیختگی زبانی است بلکه به این معناست که قرآن بهترین واژگان هر زبان را که مناسب برای القاء مفاهیم ربانی خود دیده چونان ظرف و پیمانه ای برای ریختن مظروف معنوی کلمه به کار گرفته است.

مستشرقان نیز تحقیقاتی پیرامون واژه‌های دخیل در قرآن ارائه داده اند. البته تحقیقات آنها بیشتر جنبه‌ی ایراد گرفتن به قرآن را دارد و در صدد اثبات این مطلب هستند که اسلام دینی است که پیامبر اسلام (صل الله علیه و آله و سلم) آن را از ادیان یهودیت و مسیحیت اقتباس کرده و جنبه‌ی وحیانی ندارد زیرا وجود واژگان غیر عربی با ادعای عربی بودن قرآن منافات دارد. در میان این افراد، آرتور جفری کتابی تألیف کرده که در آن حدود 319 واژه را غیر عربی می‌داند که 44 واژه نام‌های خاص و 275 واژه غیر از نام‌های خاص می‌باشد.

ص: 266

4-- ابراهیم/ 1

2-- سیوطی، الإنقان فی علوم القرآن 1/427

3-- زرکشی، البرهان فی علوم القرآن 1/387، سیوطی، الإنقان فی علوم القرآن 1/428، رک: حسینی زاده، مقاله پژوهشی در واژگان دخیل در قرآن 4/

در جواب به آرتور جفری باید گفت:

1. مراد قرآن از عربی بودن، عربی بودن گرامر و دستور زبان عربی است نه عربی بودن واژگان.
2. تمام واژه های غیر عربی وقتی وارد زبان عربی می شوند عرب زبانان آن را تعریف نموده و ساختار آن را تغییر می دهند مثلاً گناه، آب ریز و شلوار در زبان فارسی به جناح، إبريق و سِربال تبدیل شده است، بنابراین این واژه ها عربی هستند و مراد قرآن از عربی، اعم از عربی اصیل و عربی تعریف شده است.
3. امثال آرتور جفری به هنگام تولد این واژه ها در کنار واژه گان نبوده اند تا بتوانند خبر دهنده و ساختار آن را تغییر می دهند شده اند یا در زبان غیر عربی؟ اما خداوند متعال که همیشه حیات داشته است خبر می دهد که این واژه ها عربی هستند بنابراین از عربی به غیر عربی وارد شده اند نه بالعکس.
4. بر فرض آنکه مراد از عربی، عربی بودن واژگان باشد تعداد واژه های دخیل (غیر عَلَم) به ادعای آرتور جفری 275 واژه است که نسبت به حدود 78000 واژه<sup>(1)</sup> نسبت آن تقریباً یک سوم از یک درصد است یعنی آن قدر درصد آن کم است که به حساب نمی آید. بنابراین عربی بودن قرآن کریم بر اساس این پاسخ، از باب تغییب واژگان عربی بر واژگان دخیل است.
5. برخی نیز مراد از عربی که در آیات قرآن به آن تصریح شده است را فصیح بودن می دانند. بنابراین که عربی در لغت به معنای فصیح بودن نیز استعمال شده است.
6. دکتر جواد علی در کتاب المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام می نگارد:

بررسی کنندگان زبان های خاور نزدیک، وجه شباهت آشکار میان بابلی، کنعانی، عبرانی، فینیقی، آرامی، عربی، گویش های عربستان جنوبی، حبشی و مانند آن یافته اند. این ها در امور بنیادی که مربوط به گوهر زبان است مشترک و به هم نزدیک اند که عبارتند از:

ص: 267

ریشه های افعال، اصول تصریف، صرف افعال، داشتن دو زبان اصلی فعل یعنی تام و ناقص یا گذشته و آینده، ریشه هی مفردات، ضمیرها و مانند آن، زبان هایی که این ها بدان سخن می گویند زیر نام زبان های سامی جای می گیرند.

بنابراین مستشرقانی که بسیاری از واژگان قرآنی را از ریشه های دیگر می دانند لازم است توجه داشته باشند که این زبان ها هرچند متعددند اما همگی از یک ریشه یعنی ریشه هی سامی هستند و به همین دلیل وجه اشتراک زیادی بین آنها وجود دارد از این رو اگر قرآن مثلا- در بردارنده ای واژگانی مشترک میان عربی و عبری وجود داشت به هیچ وجه به این معنا نیست که پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) آنها را از یهودیان معاصرش گرفته باشد چه احتمال دارد که این واژگان قرن ها پیش از ایشان، در زبان عربی وجود داشته و بخشی جدا ناشدنی از زبان عربی می باشد.[\(1\)](#)

7. عربی بودن قرآن به این معنی است که این کتاب آسمانی بر اساس گویش عرب زبانان سخن می گوید یعنی از واژه هایی استفاده می کند که عرب زبانان آن را به کار می بند چه آن واژه ها عربی اصیل باشد چه عربی دخیل.

ص: 268

---

19- طباطبائی، مقاله مستشرقان و مسائله وجود اژگان دخیل در قرآن

اشاره

بررسی صنعت تقابل در مفردات و عبارات از اهداف آموزشی این درس خواهد بود.

ص: 269

اربابان دانش لغت معنای «قابل» را «روپرتو شدن برخی با برخی دیگر»<sup>(1)</sup> دانسته اند و در اصطلاح معناشناسی هر گاه دو مفهوم کاملاً در مقابل یکدیگر قرار بگیرند تقابل شکل می‌گیرد همانند رودرویی واژگان ایمان و کفر.<sup>(2)</sup>

برای فهم بهتر تقابل به داستان ذیل توجه فرمایید.

روایت است که حجاج بن یوسف وقتی سعید بن جبیر را دستگیر کرد به او گفت اسم تو چیست؟ و سعید جواب داد سعید بن جبیر.  
حجاج به او گفت: بل أنت شقى بن كسيير<sup>(3)</sup>.<sup>(4)</sup>

در اینجا حجاج از اسلوب تقابل بهره گرفته است و اسم او را به ضد آن (سعید را به شقی و جبیر را به کسیر) تغییر کرده است. این صنعت در دانش عربی تقابل، تطابق و طباق نام دارد.

این جمله در زبان اهل علم شایع است «تعرف الأشياء بأضدادها» یعنی اشیاء از راه مقابله و مقایسه با ضد به وجود آنها پی برده می‌شود.

البته مقصود از «شناختن» تعریف اصطلاحی منطقی نیست، زیرا در منطق ثابت شده که اشیاء را از طریق ضد و نقطه‌ی مقابله‌شان نمی‌شود تعریف کرد، همان‌طوری که مقصود از «ضد» در اینجا منحصر به ضد اصطلاحی (عنوان وجودی) نیست که در فلسفه با

ص: 270

---

1-- خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن 3/125

2-- ایزوتسو/298 به نقل از میرزا بابایی و قائمی نیا، مقاله گونه‌های تقابل در کاربست واژگان قرآنی 2/

3-- جبیر: به معنای استخوانی که شکستگی آن درمان شده است. کسیر: استخوانی که شکسته است.

4-- بروجردی، تفسیر الصراط المستقیم 1/20

«نقیض» (عنوان وجودی و عدمی) فرق دارد. مقصود از ضد در اینجا مطلق نقطه‌ی مقابل است و شامل ضد و تقیض هر دو می‌شود. و منظور از شناختن، مطلق پی بردن است. اگر چه در این جمله، کلمه‌ی حصری از قبیل «الا» و «اَنما» به کار نرفته اماً مقصود، نوعی حصر است. اگر چیزی نقطه‌ی مقابل نداشته باشد، بشر قادر نیست به وجود او پی برد هر چند آن چیز مخفی و پنهان نباشد و در کمال ظهور باشد. در حقیقت، مقصود بیان یک نوع ضعف و نقصان در دستگاه فهم و ادراک بشری است که به طوری ساخته شده که تنها در صورتی قادر است اشیاء را درک کند که نقطه‌ی مقابل هم داشته باشند. مثلاً نور و ظلمت. این دوراً بشر به مقایسه‌ی یکدیگر می‌شناسد. اگر همیشه جهان و هر نقطه‌ای از جهان نورانی بود، هیچ گاه تاریک نمی‌شد، یک نورانیت یک نواخت در همه‌ی نقطه‌ها بود و ظلمت به هیچ وجه نبود، انسان خود نور را هم نمی‌شناخت؛ یعنی نمی‌توانست تصوّر کند که نوری هم در عالم هست، نمی‌توانست بفهمد الان که همه‌ی چیز را می‌بیند به واسطه‌ی نور می‌بیند؛ نور از همه‌ی چیز ظاهرتر و روشن‌تر است، عین ظهور است، ولی ظهور او کافی نبود، و این نقص از ماست نه از نور. اکنون که نور را درک می‌کنیم برای این است که نور زوال و افول دارد، ظلمت و تاریکی پیدا می‌شود؛ به کمال آمدن ظلمت و افول نور می‌فهمیم که قبل‌اً چیزی بود که به وسیله‌ی آن چیز همه‌ی چیز و همه‌ی جارا می‌دیدیم، و اگر این نور افول و غروب نمی‌داشت هرگز مورد توجه و التفات ما واقع نمی‌شد. پس نور به کمال ضد خودش که ظلمت است معروف و شناخته شده، و اگر هم سراسر ظلمت بود و نور نبود باز ظلمت شناخته نمی‌شد.<sup>(1)</sup>

بنابراین طبق گفتار بالا این شیوه برای پیدانمودن معنای یک واژه صد و دقيق نیست.

در آیات قرآنی گاهی واژه اسلام در مقابل با کفر بیان شده است: (كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ)<sup>(2)</sup> و گاهی واژه ایمان مقابل کفر قرار گرفته است:  
(وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ

ص: 271

---

-- مطهری، مجموعه آثار 3/122

-2 - توبه/74؛ و پس از آنکه اسلام آورده کافر شدند. (ترجمه استاد مجتبی)

هذا بَلَدًا آمِنًا وَ ازْرُقْ أَهْلَهُ مِنَ الشَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمُ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأَمْتَعْهُ قَلِيلًا (۱)

حال این سؤال در ذهن نقش می بندد که آیا با تقابل دو واژه‌ی ایمان و اسلام با کفر می توان به این نتیجه رسید که این دو واژه در معنی یکی هستند؟

در جواب این سؤال باید گفت: از کلمات استاد مطهری استفاده شد که این روش کلیت ندارد زیرا وقتی به آیه شریفه (قالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) (۲) مراجعه شود پذیرش این که دو واژه‌ی اسلام و ایمان در معنی یکی هستند کمی دشوار خواهد شد اما با رجوع به کریمه (يَمُنُونَ عَلَيْنَكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِنَّمَا لَمَكُنْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَذَا كُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (۳) می توان این نتیجه را به دست آورد که این دو واژه در مراحلی با یکدیگر هم معنا هستند (۴) ولی در مراحلی نیز با هم اختلاف دارند.

اسلوب تقابل را می توان در میان عبارات و مفردات هر دو جستجو کرد.

ص: 272

- بقره/126؛ و [یاد کنید] آن گاه که ابراهیم گفت: پروردگار! این [مکان] را شهری امن قرار ده و اهلش را آنان که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند از هر نوع میوه و محصول روزی بخش. خدا فرمود: [دعایت را درباره مؤمنان اجابت کردم، ولی] هر که کفر ورزد بهره اندکی به او خواهم داد.

- حجرات/14؛ بادیه نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: اسلام آورده ایم زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است.

- حجرات/17؛ از اینکه اسلام آورده اند بر تو منت می گذارند بگو: اگر [در ادعای مؤمن بودن] راستگویید، بر من از اسلام آوردن خود منت نگذارید، بلکه خداست که با هدایت شما به ایمان بر شما منت دارد.

- برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: میرزا بابایی و قائمی نیا، مقاله گونه‌های تقابل در کاریست واژگان قرآنی/5

## نقابل میان عبارت ها و جمله ها:

الف: نقابل عبارت با ضدش: گاه این نقابل در لفظ و معنی رُخ داده است: (فَلَيْصَدْ حَكُوا قَلِيلًا وَ لَيْكُنْوَا كَثِيرًا)[\(1\)](#) از این نوع نقابل در قرآن زیاد واقع شده است.[\(2\)](#)

گاه این نقابل فقط در معنی اتفاق افتاده است: (أَلَمْ يَرُوا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسِّكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرا)[\(3\)](#); نقابل لفظی در این آیه اقتضاء می کند که «لیصروا فيه» باشد. لیکن «مُبْصِرا» جایگزین آن شده است.

مثال های دیگر آن:

(الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِناءً)[\(4\)](#)

(وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةً)[\(5\)](#)

(وَ يَا قَوْمَ مَا لَيْ أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاهِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ)[\(6\)](#)

ب: نقابل جمله با چیزی که ضدش نیست: (وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحْمَاءُ بَيْنَهُم)[\(7\)](#) ضد واژه‌ی «شدید»، «لَيْن» می باشد ولی چون رحیم از مسیبات لَيْن می باشد نقابل بین آن دو ایجاد شده است.

ص: 273

1-- توبه/82؛ باید کمتر بخندند و بسیار بگریند.

2-- رک: حدید/23، نجم 43 و 44، رعد/10، آل عمران/26

3-- نمل/86؛ آیا ندانسته اند که ما شب را قرار داده ایم تا در آن بیارامند، و روز را روش نموده ایم [تا در آن به تلاش اقتصادی برخیزند؟]

4-- بقره/22؛ آن پروردگاری که زمین را برای شما بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار دا

5-- بقره/179؛ ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص مایه زندگی است.

6-- غافر/41؛ ای قوم من! چرا من شما را به سوی رهایی [از خسران دنیا و آخرت] می خوانم، و شما مرا به آتش می خوانید؟!

7-- فتح/29؛ و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند.

آیه‌ی (إِنْ تُصِّبَ حَسَنَةً سُوْهُمْ وَ إِنْ تُصِّبَ بُكَ مُصْبِيَةً يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلِ) (1) نیز از همین قبیل می باشد زیراً مقابله و اژه‌ی «حسنة»، «سینه» می باشد ولی «مُصْبِيَةً» از اقسام «سینه» می باشد.

## قابل مفردات

فهم درست معنای یک و اژه نیازمند استفاده از روش‌های گوناگون معنی‌شناسی است تا از طریق آنها به توصیف معنای آن و اژه دست یافت یکی از این روش‌ها تقابل نام دارد. در قرآن کریم مثال‌های زیادی از به روش تقابل واقع شده است برای نمونه به برخی از آنها اشاره می‌شود:

چرت و خواب: (لَا تَأْخُذْ سِنَةً وَ لَا نَوْمٌ) (2)

خواب و بیدار: (وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَ هُمْ رُقُودٌ) (3)

ضلالت و هدایت: (يُضِلُّ إِلَيْهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي إِلَيْهِ كَثِيرًا) (4)

طیبات و خبائث: (وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَاثَ) (5)

استبشار و اشمئاز: (وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَرَتْ قُلُوبُ الظَّالِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الرَّحْمَنُ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْبِيْرُونَ) (6)

ص: 274

- 
- 1 - توبه/50؛ اگر [در میدان نبرد] پیروزی و غنیمت به تورسد، غمگینی‌شان می‌کند، و اگر تورا آسیب و زیانی رسد، می‌گویند: ما پیش از این تصمیم خود را [بر شرکت نکردن در جنگ] گرفته بودیم [و احتیاط را از دست ندادیم].
  - 2 - بقره/255؛ هیچ‌گاه خواب سبک و سنگین او را فرامنی گیرد.
  - 3 - کهف/18؛ و آنان را گمان می‌کنی که بیدارند، در حالی که خوابند.
  - 4 - بقره/26؛ خدا بسیاری را به آن مثل [به خاطر انکارشان] گمراه می‌کند، و بسیاری را به آن مثل [به سبب پذیرفتشان] هدایت می‌نماید.
  - 5 - اعراف/157؛ در این آیه حرام و حلال نیز تقابل دارند.
  - 6 - زمر/45؛ و هنگامی که خدا به یگانگی یاد می‌شود [و نامی از معبدانشان به میان نمی‌آید] دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، نفرت پیدا می‌کند و چون یادی از معبدان دیگر به میان می‌آید، ناگاه مسرور و شاد می‌شوند!!

ظلمت و نور: (أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلْمَاتُ وَ النُّورُ) (1)

خیر و شر: (عَسَى أَنْ تَكْرُهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ) (2)

ایمان و کفر: (فَمَنْ شَاءَ فَلِيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلِيَكُفُرْ) (3)

قليل و كثير: (كَمْ مِنْ فَتَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَتَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ) (4)

خوف و أمن: (وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ) (5)

موت و حیات: (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ) (6)

فَجَار و أبرار، جحيم و نعيم: (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ \* وَ إِنَّ الْفَجَارَ لَفِي جَهَنَّمِ) (7)

يمين و شمال: (إِذْ يَتَّلَقَّى الْمُتَّلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدُ) (8)

عسر و يسر: (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) (9)

ضرر و نفع: (فُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا) (10)

ص: 275

1- رعد/16؛ بگو: آیا تاریکی و نور برابرند؟

2- بقره/216؛ و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خیر است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است.

3- کهف/29؛ پس هر که خواست ایمان بیاورد، و هر که خواست کافر شود.

4- بقره/279؛ چه بسا گروه اندکی که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند.

5- نساء/83؛ و هنگامی که خبری از ایمنی و ترس [چون پیروزی و شکست] به آنان [که مردمی سست ایمان اند] رسد، [بدون بررسی در درستی و نادرستی اش] آن را منتشر می کنند.

6- ملک/2؛ آنکه مرگ و زندگی را آفرید.

7- انفطار/13 و 14؛ به یقین نیکان در نعمت فراوانی قرار دارند \* و مسلمًا گناهکاران در دورخ اند.

8- ق/17؛ [یاد کن] دو فرشته ای را که همواره از ناحیه خیر و از ناحیه شر، ملازم انسان هستند و همه اعمالش را دریافت کرده و ضبط می کنند.

9- شرح/5؛ پس بی تردید با دشواری آسانی است.

10- یونس/49؛ بگو: من برای خود قدرت دفع زیان و جلب سود ندارم.

طلع و غروب: (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ) [\(1\)](#)

دنيا و آخرت: (أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالآخِرَةِ) [\(2\)](#)

دخلوا و خرجوا: (وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ) [\(3\)](#)

أعمى و بصير: (هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ) [\(4\)](#)

أصحاب نار و أصحاب جنة: (لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ) [\(5\)](#)

صيف و شتاء: (إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ) [\(6\)](#)

شرق و غرب: (وَلِلَّهِ الْمَسْرِقُ وَالْمَغْرِبُ) [\(7\)](#)

أبيض و أسود: (حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبَيْضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ) [\(8\)](#)

مصلحة و مفسد: (قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ \* أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ) [\(9\)](#)

رشد و غيّ: (قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشُدُ مِنَ الْغَيِّ) [\(10\)](#)

ذكر و أنثى: (مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى) [\(11\)](#)

ص: 276

---

-1-- ق/39؛ و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن پروردگارت را همراه با سپاس و ستایش تسبیح گوی.

-2-- بقره/86؛ اینان کسانی اند که زندگی [زودگذر] دنیا را به جای آخرت خریدند.

-3-- مائده/61؛ در حالی که با کفر وارد می شوند، و با کفر بیرون می روند.

-4-- انعام/50؛ بگو: آیا [اعراض کننده از وحی که] نایبنا [ست] و [پیرو وحی که] بینا [ست] یکسانند؟!

-5-- حشر/20؛ دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند.

-6-- قریش/2؛ [ونیز] به سفرهای [تجارتی] زمستانی و [سفرهای تجاری] تابستانی انس و همدمنی بخشد [تا در آرامش و امنیت، امر معاشران را تأمین کنند].

-7-- بقره/115؛ مالکیت مشرق و غرب فقط ویژه خداست.

-8-- بقره/187؛ تارشته سپید [صبح] از رشته سیاه [شب] برای شما آشکار شود.

-9-- بقره/11 و 12؛ می گویند: فقط ما اصلاح گریم! \* آگاه باشید! یقیناً خود آنان فسادگرند، ولی درک نمی کنند.

-10-- بقره/256؛ مسلمان راه هدایت از گمراهی [به وسیله قرآن، پیامبر و امامان معصوم] روشن و آشکار شده است.

-11-- آل عمران/195؛ از مرد یا زن.

نعمت و غضب: (صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الصَّالِحِينَ) (1)

ليل و نهار: (قَالَ رَبُّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا) (2)

پنهان و آشکار: (سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ القُولَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ) (3)

إعطاء و گرفتن: (تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ شَاءَ وَ تَنْزَعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ شَاءَ) (4)

عزّت و ذلت: (وَ تُعِزُّ مَنْ شَاءَ وَ تُذَلِّ مَنْ شَاءَ) (5)

حق و باطل: (وَ لَا تَلِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ) (6)

أحياء و أموات: (وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَا) (7)

أرض و سماء: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفِي عَلَيْهِ شَئِيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ) (8)

غنى و فقير: (قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ) (9)

صغرى و كبرى: (وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَكْرِ) (10)

أول و آخر: (هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ ) (11)

ظاهر و باطن: (وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ باطِنَهُ) (12)

ص: 277

- حمد/7؛ راه کسانی [چون پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان] که به آنان نعمت [ایمان، عمل شایسته و اخلاق حسن] عطاکردی، هم آنان که نه مورد خشم تواند و نه گمراه اند.
- نوح/5؛ گفت: پروردگار! همانا قوم خود را شب و روز [به آین توحید] دعوت کردم.
- رعد/10؛ [برای او] یکسان است که کسی از شما گفتارش را پنهان کند یا آشکار سازد.
- آل عمران/26؛ به هر که خواهی حکومت می دهی و از هر که خواهی حکومت را می ستاند.
- آل عمران/26؛ و هر که را خواهی عزت می بخشی و هر که را خواهی خوار و بی مقدار می کنی.
- بقره/42؛ و حق را با باطل مخلوط نکنید [تا تشخیص دادنشان بر مردم جویای حق دشوار نشود]
- بقره/154؛ و به آنان که در راه خدا کشته می شوند مرده نگویید، بلکه [در عالم بزرخ] دارای حیات اند.
- آل عمران/5؛ یقیناً چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نیست.
- آل عمران/181؛ گفتند: «خدا نیازمند است و ما بی نیازیم»
- قمر/53؛ و هر کوچک و بزرگی [از اعمالشان در آن] نوشته شده است.
- حدید/3؛ اوست اول و آخر.

-12 - انعام/120؛ گناه آشکار و پنهان را رها کنید.

ناراحتی و خوشحالی: (لِكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَكُمْ) [\(1\)](#)

از دست دادن و به دست آوردن: (لِكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَكُمْ) [\(2\)](#)

پست و والا: (جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلِيٌّ وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا) [\(3\)](#)

پایین آورنده و رفعت دهنده: (خَاصَّةً رَافِعَةً) [\(4\)](#)

روبرو و پشت سر: (ثُمَّ لَا تَبْتَهُمْ مِنْ يَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ) [\(5\)](#)

ناگفته نماند که در این قسمت از پژوهش به خاطر عدم طولانی شدن کلام به ذکر یک آیه برای هر مثال اكتفاء شده است و گرنه تعداد آیات، بسیار بیشتر از این مقداری است که بیان شده است. برای نمونه واژگان متقابل ارض و سماء به طور کلی در 228 آیه با یکدیگر به کار برد شده اند که در 208 آیه سماء یا سماوات بر ارض مقدم شده و در 20 آیه ارض بر سماء پیشی گرفته است. [\(6\)](#)

توجه به این نکته ضروری است که تقابل معنایی دارای گونه های مختلفی است که باید از یکدیگر تفکیک شده، ویژگی های هر کدام را به طور مستقل واکاوی نمود. [\(7\)](#)

ص: 278

1 - حید/23؛ تا [با یقین به اینکه هر گزند و آسیبی و هر عطا و منعی فقط به اراده خداست و شما را در آن اختیاری نیست] بر آنچه از دست شما رفت، تأسف نخورید، و بر آنچه به شما عطا کرده است، شادمان و دلخوش نشوید.

2 - حید/23؛ تا [با یقین به اینکه هر گزند و آسیبی و هر عطا و منعی فقط به اراده خداست و شما را در آن اختیاری نیست] بر آنچه از دست شما رفت، تأسف نخورید، و بر آنچه به شما عطا کرده است، شادمان و دلخوش نشوید.

3 - توبه/40؛ و شعار کافران را پست تر قرار داد، و شعار خداست که شعار والاتر و برتر است.

4 - واقعه/3؛ پست کننده [کافران] و رفعت دهنده [مؤمنان] است.

5 - اعراف/17؛ سپس از پیش رو و پشت سر بر آنان می تازم.

6 - رک: راستگو و نخعی، مقاله نظم تقابلی ارض و سماء در گفتمان قآنی بر پایه ی نظریه ی انسجام/9

7 - رک: میرزا بابایی و قائمی نیا، مقاله گونه های تقابل در کاربست واژگان قرآنی، سجادی و زعفرانلو، مقاله تقابل در قرآن و نقش آن در ترجمه فارسی

## پرسش

1. آیا در قرآن کریم واژگان دخیل وجود دارد یا خیر؟ توضیح دهید.
2. آیا وجود واژگان غیر عربی با ادعای عربی بودن قرآن کریم منافات دارد؟ توضیح دهید.
3. عبارت تعریف الأشياء بآضدادها را با استناد به کلام استاد شهید مطهری توضیح دهید.
4. تقابل چند قسم است؟ برای هر کدام دو مثال بیان کنید.
5. چند مثال برای افعال با دو کارکرد لازم و متعدد بنویسید.

## پژوهش

غیر از موارد بالا مثال های دیگری از افعال متعدد بنفسه و به حرف جرّ بباید.

ص: 279



- فرآن ترجمه استاد حسين انصاريان
  - نهج البلاغه ترجمه استاد علی دشتی
1. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله (م 726ق)، شرح نهج اللاحقة لابن ابی الحدید، قم: مکتبة آية الله المرعشی النجفی، 1414ق، چاپ اول.
  2. ابن بابویه، محمد بن علی (م 381ق)، الخصال المحمودة والمذمومة، قم، النشر الإسلامی، 1416ق، چاپ دوم.
  3. ابن جنی، عثمان (م 392ق)، الخصائص، بيروت: دار الكتب العلمية، بي تا، چاپ سوم.
  4. ابن جوزی ابو الفرج، عبد الرحمن بن علی (م 597ق)، زاد المسیر فی علن التفسیر، بيروت: دار الكتاب العربي، 1422ق، چاپ اول.
  5. ابن عاشور، محمد بن طاهر (م 1972م)، التحریر و التنویر، بي جا، بي نا، بي تا.
  6. ابن عجیبه، احمد بن محمد (م 1224ق)، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، قاهره: دکتر حسن عباس زکی، 1419ق.
  7. ابن عریشاء، ابراهیم بن محمد (م 854ق)، الأطول شرح تلخیص مفتاح العلوم، بيروت: دار الكتب العلمية، بي تا، چاپ اول.
  8. ابن عصفور، علی بن مؤمن (م 670ق)، الممتع فی التصریف، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بي تا، چاپ اول.
  9. ابن عقیل، عبد الله بن عبد الرحمن (م 769ق)، شرح ابن عقیل، بي جا، بي نا، بي تا، چاپ دوم.

10. ابن مالك، محمد بن عبد (م 672ق)، شرح الكافية الشافية، بيروت: دار الكتب العلمية، بي تا، چاپ اول.
11. ابن مسعود، احمد بن على (م 613ق)، مراح الأرواح، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بي تا، چاپ اول.
12. ابن منظور، محمد بن مكرم (م 711ق)، لسان العرب، بيروت: دار صادر، 1414ق، چاپ سوم.
13. ابن هشام، عبد الله بن يوسف (م 213 يا 218ق)، مغني اللبيب، قم: كتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، چاپ چهارم.
14. -----، شرح شذور الذهب فی معرفة کلام العرب، بيروت: دار الكوخ، 1384ش، چاپ اول.
15. -----، قطر الندى وبل الصدى، رياض: دار الصميعد، بي تا، چاپ اول.
16. ابن يعقوب مغری، احمد بن محمد (م 1128ق)، مواهب المفتاح فی شرح تلخيص المفتاح، بيروت: دار الكتب العلمية، بي تا، چاپ اول.
17. ابو الفتوح رازی، حسين بن على (م 552 يا 556ق)، روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، 1408ق.
18. ابوحیان، محمد بن يوسف (م 745ق)، الهدایة فی النحو، (تحقيق شیر افکن حسین) قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، 1384ش، چاپ ششم.
19. -----، البحر المحيط فی التفسیر، بيروت: دار الفكر، 1420ق.
20. ابوغربية، عصام عيد فهمی (معاصر)، اصول النحو عند السيوطي بين النظرية و التطبيق، قاهره: هیئة المصرية العامة للكتاب، بي تا، چاپ اول.

21. ابوهلال عسکری، احمد بن عبد الله (395ق)، الفروق اللغوية، بيروت: دار الجديد، 1980م.
22. أبياري، إبراهيم (معاصر)، الموسوعة القرآنية، بي جا، مؤسسة سجل العرب، 1405ق.
23. احمد زکی، محمد (معاصر)، مقاله أبنية الفعل بين التعدى و اللزوم الفعل اللازم أنموجا، علوم تربیتی، كلية التربية الأساسية، العدد 22، 2015
24. الاحمدی، موسی بن محمد (م 1999)، معجم الأفعال المتعدية بحرف، بيروت: دار العلم للملائين، 1085ق.
25. آخوند خراسانی (م 1329ق)، محمد كاظم، کفاية الأصول (با تعلیقه زارعی سبزواری)، قم: موسسه النشر الإسلامي، 1430ق، چاپ ششم.
26. آزهري، محمد بن احمد (م 370ق)، تهذیب اللغة، بيروت: دار إحياء التراث العربي، 1421ق، چاپ اول.
27. اسماعيل عمایری (معاصر)، حنان، مقاله معانی الزیادة فی الفعل الثلثی فی اللغة العربية، مجلة الجامعة الإسلامية للبحوث الإنسانية، المجلد العشرون، العدد الثاني، بي تا.
28. آشتیانی، محمد حسن (م 1319ق)، بحر الفوائد فی شرح الفرائد، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي، بي تا، چاپ اول.
29. اشرفی تبریزی، محمود (معاصر)، ترجمه اشرفی، تهران: انتشارات جاویدان، 1380ش، چاپ چهاردهم.
30. افضلی، عباس (معاصر)، کاربرد علم صرف و نحو در تفسیر، علوم قرآن و حدیث، بینات، ش 85، بهار 1394.
31. اقبالی، عباس و رحیمی، زینب، نگاهی به ترجمه مجاز مرسل در قرآن کریم: بررسی موردی ترجمه آیتی، الهی، فولادوند و خرمشاھی، پژوهش های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، سال 2، شماره 7، تابستان 92.

ص: 283

32. الهی دوست، حمید (معاصر)، تضمین در قرآن از نگاه مفسران، قم: انتشارات المصطفی، 1397، چاپ اول.
33. -----، تقدیم و تأثیر در قرآن کریم و اسرار آن، قم: نسیم حیات، 1396ش، چاپ اول.
34. المنجد، محمد نور الدین، الاشتراک اللفظی فی القرآن الکریم (بین النظریة والتطبيق)، دمشق: دار الفکر، 1419ق، بی چا
35. آلوسی، محمود (م 1270ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الكتب العلمیة، 1415ق، چاپ اول.
36. امام خمینی، روح الله (م 1368ش)، تهذیب الأصول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، 1423ق، چاپ اول.
37. -----، مناهج الوصول إلى علم الأصول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، 1415ق، چاپ اول.
38. امانی، رضا (معاصر)، ساختارهای صرفی قرآن کریم بر اساس نقد ترجمه های مشهور معاصر، پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، سال 1، ش 2، بهار 1388.
39. امیل، یعقوب (معاصر)، موسوعة النحو و الصرف والإعراب، بیروت: دار العلم للملائين، 1367ش، چاپ اول.
40. انطاکی، محمد، المنهاج فی القواعد والإعراب، قم: ناصر خسرو، بی تا، چاپ پنجم.
41. انور الجندي (معاصر)، الفصحي لغة القرآن، بیروت: دار الكتاب اللبناني، بی تا، بی چا.
42. اوسط خانجانی، علی، مقاله بررسی معانی کاربردی افعال مزید در قرآن مجید، زبان و ادبیات عربی، ش 18، بهار و تابستان 1397.

43. بابایی، علی اکبر و همکاران، روش شناسی تفسیر قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 1392ش، چاپ پنجم.
44. بابتی، عزیزه فوال (معاصر)، المعجم المفصل فی النحو العربی، بیروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول.
45. برکات، ابراهیم ابراهیم (معاصر)، النحو العربی، قاهره: دار النشر للجامعات، چاپ اول.
46. بروجردی، سید حسین (م 1380ق)، تفسیر الصراط المستقیم، قم: مؤسسه انصاریان، 1416ق، چاپ اول.
47. -----، نهایة الأصول، تهران: تفکر، 1415ق، چاپ اول.
48. بیستونی، محمد (معاصر)، لغات و مفاهیم قرآن کریم، قم: بیان جوان، 1387ش.
49. بیضاوی، عبد الله بن عمر (م 691 یا 695ق)، انوار التنزیل و اسرار التاویل، بیروت: دار إحياء التراث العربي، 1418ق، چاپ اول.
50. تکابنی، محمد (م 1385ق)، إیضاح الفرائد، تهران: مطبعة الإسلامية، بی تا، چاپ اول.
51. توحید لو، اکبر، جمله شناسی قرآن با تکیه بر تقدیم و تأخیر عبارات، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1389ش، چاپ اول.
52. تهانوی، محمد علی بن علی (م 1158ق)، کشاف اصطلاحات العلوم و الفنون، بیروت: مکتبة لبنان ناشرون، 1996م، چاپ اول.
53. ثعالبی، عبد الرحمن بن محمد (م 875ق)، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربي، 1418ق، چاپ اول.
54. ثواب، جهانبخش، قرآن کریم تمثیلات و تشییهات، قم: نشر حبیب، 1389ش، چاپ اول.

ص: 285

55. جامی عبد الرحمن بن احمد (م 898ق)، شرح ملا جامی علی متن الكافية فی النحو، بیروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول.
56. جرجانی، عبد القاهر (م 474ق)، دلائل الإعجاز فی القرآن، ترجمه سید محمد راد منش، اصفهان: شاهنامه پژوهی، 1383ش.
57. جفری، آرتور (م 1959م)، واژه های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدراهی، بی جا، انتشارات توسع، بی تا.
58. جمال، احمد (معاصر)، صیغ المبالغة فی القرآن، مرکز تحقیقات کامپیوتروی علوم اسلامی.
59. جمالی، مصطفی (معاصر)، معنی الفقیه میزان بلاغت در قرآن و روایت، قم: انتشارات دار الفکر، 1394ش، چاپ دوم.
60. -----، نقد مکاتب ادبی کوفی و بصری، قم: انتشارات دار الفکر، 1395، چاپ اول.
61. جوادی آملی، عبد الله (معاصر)، تسنیم، قم: اسراء، 1384ش، چاپ پنجم.
62. ----- زن در آئینه ی جلال و جمال، 1377ش، چاپ سوم.
63. حاجی خانی، علی، حاجی حیدری، ابوالفضل، عباسی، صادق، مقاله واکاوی معانی انواع فاء در قرآن کریم، مطالعات ترجمه قرآن و حدیث، دوره سوم، پاییز و زمستان 1395، ش 6.
64. حسن، عباس (م 1979م)، النحو الوافى، تهران: ناصر خسرو، 1367ق، چاپ دوم.
65. حسن زاده عاملی، حسن (معاصر)، انسان و قرآن، قم: نشر الف لام میم، 1383، چاپ اول.
66. حسینی شیرازی، سید محمد (م 1380ش)، تقریب القرآن الى الأذهان، بیروت: دار العلوم، 1424ق، چاپ اول.

67. حسینی طهرانی، هاشم (م 1411ق)، علوم العربیة، تهران: مفید، 1364ش، چاپ دوم.
68. حسینی، سید محمد رضا، مقاله بررسی سیر تاریخی واژگان معرب در قرآن و نقش آن در تفسیر، فصلنامه علوم قرآن و حدیث، مطالعات تفسیری، ش 31، پاییز 1396.
69. حسینی زاده، سید عبد الرسول، مقاله پژوهشی در واژگان دخیل در قرآن، معرفت، ش 136، فروردین 1388.
70. حیدری نیا، هادی، ملک ثابت، سمانه السادات، محمدی، رمضان، سالمی، امین، مقاله معانی ثانویه باب های إفعال و تفعیل و تأثیر آن بر ترجمه قرآن، فصلنامه مطالعات قرآن، ش 27، پاییز 1395.
71. خرقانی، حسن، علوم بلاغی و زیبا شناختی قرآن 2، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 1398ش، چاپ اول.
72. خرقانی، حسن، هاشمی، سید علی، مقاله نقش قرینه مقابله در تفسیر قرآن، فصلنامه آموزه های قرآنی، ش 19، بهار و تابستان 1393.
73. خزعلی، انسیه، جیگاره، مینا، صادقی، زهرا، مقاله بررسی ترجمه پذیری دو حرف زائد «باء» و «من» در ترجمه های قرآنی، حسنا، فصلنامه تخصصی تفسیر، علوم قرآن و حدیث، سال 6، ش 22، پاییز 1393.
74. خطیب قزوینی، محمد بن عبد الرحمن (م 739ق)، الایضاح فی علوم البلاغةالمعانی و البیان و البدیع، بیروت: درا الکتب العلمیة، بی تا، چاپ دوم.
75. خطیب، عبدالکریم (م 1406ق)، التفسیر القرآنی للقرآن، بی جا، بی نا، بی تا.
76. خلیفه شوشتري، محمد ابراهیم، نوابی قمصر، لیلا، مقاله بررسی و بحث پیرامون آرای مختلف در مورد حروف جز زائد در قرآن مجید، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، علمی پژوهشی، ش 21، زمستان 1390.

77. خمینی، مصطفی (م 1356 ش)، تحریرات فی علم الأصول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، 1418ق، چاپ اول.
78. خویی، أبوالقاسم (م 1413ق)، محاضرات فی علم الأصول، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخویی (ره)، 1422ق، چاپ اول.
79. -----، البيان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخویی، بی تا.
80. دخیل، علی بن محمد (م 1135ق)، الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، 1422ق، چاپ دوم.
81. درویش، محبی الدین (م 1403ق)، اعراب القرآن و بیانه، سوریه: دار الارشاد، 1415ق، چاپ چهارم.
82. دسوقی، محمد (م 1230ق)، حاشیة الدسوقی علی مختصر المعانی، بیروت: المکتبة العصریة، بی تا، چاپ اول.
83. دفتر تدوین متون درسی، مرکز مدیریت حوزه های علمیه، درآمدی بر لغت شناسی، قم: مرکز مدیریت حوزه های علمیه، 1394، چاپ چهارم.
84. دهخدا، علی اکبر (م 1334 ش)، لغت نامه‌ی دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، 1377ش، چاپ اول.
85. ذاکری، مصطفی، مقاله تاریخچه علوم بلاغی، آینه میراث، دوره جدید، بهار 1385، ش 32، از ص 93 تا 109.
86. راستگو، کبری، نجعی، مریم، مقاله نظم تقابلی ارض و سماء در گفتمان قرآنی برپایه نظریه انسجام، دو فصلنامه علمی پژوهشی های زبان شناختی قرآن، سال 6، ش 1، بهار و تابستان 1396.
87. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (م 502ق)، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دار القلم، 1412ق، چاپ اول.

ص: 288

88. حسینی، تهران: مرتضوی، 1379ش، چاپ دوم.
89. رامیار، محمود، تاریخ قرآن، تهران: امیر کبیر، 1369ش، چاپ سوم.
90. ربانی، محمد حسن، نحو قرآن کاربرد قواعد نحوی در قرآن، رشت: کتاب مبین، 1388ش، چاپ اول.
91. رضایی اصفهانی، محمد علی و همکاران، ترجمه قرآن، قم: دار الذکر، 1383ش، چاپ اول.
92. رضایی بیرانوند، احمد، مقاله تک نگارهای قرآنی - برابرهای فارسی افعال ماضی در ترجمه های قرآن - فصلنامه پژوهش های قرآنی، ش 57، بهار 1388.
93. رضایی هفتادر، غلام عباس، رحمانی، نعیم، مقاله پژوهشی درباره واژه های رحمان و رحیم بر اساس قاعده زیادة المبنی تدل علی زیادة المعنی، ادب عربی، سال 8، ش 2، پاییز و زمستان 1395.
94. رضی الدین استر آبادی، محمد بن حسن (م 688ق)، شرح الرضی علی الکافیة، تهران: مؤسسه الصادق للطباعة و النشر، 1384ش، چاپ اول.
95. رئیسیان، غلام رضا، کردلویی، مليکا، مقاله ترادف در واژگان و مشکلات تاریخی قرآن و حدیث، بهار و تابستان 1393، ش 55.
96. زانوس، احمد پاشا، مقاله نگاهی به مسأله به تضمین در کلمات عربی، ادبیات تطبیقی، پاییز 1388، ش 1.
97. زركشی، محمد بن عبد الله (م 794ق)، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دار المعرفة، 1410ق، چاپ اول.

99. زغلول، سعد، نقش قرآن در تکامل نقد ادبی، ترجمه دکتر علی اوسط ابراهیمی، مؤسسه بوستان کتاب، 1392ش، چاپ سوم.
100. زمخشری، محمود (م538ق)، *الکشاف عن خفائق غوامض التنزیل*، بیروت: دار الكتاب العربي، 1407ق، چاپ سوم.
101. سامرایی، فاضل صالح (معاصر)، معانی الأبنية في العربية، أردن: دار عمار للنشر والتوزيع، 1428ق، چاپ دوم.
102. سبحانی، جعفر (معاصر)، *تقریرات درس خارج اصول، بحث حقیقت و مجاز*
103. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله (م1409ق)، *الجديد في تفسير القرآن المجيد*، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، 1406ق، چاپ اول.
104. سبکی، بهاء الدین (م773ق)، *عروس الأفراح في شرح تلخيص المفتاح*، بیروت: المکتبة العصریة، چاپ اول.
105. سجادی، سید ابوالفضل، احمدی آموی، حسین، نادری لردگانی، زهره، مقاله زبان شناسی فعل مجهول دانشی برای تصویر گری صحنه های غیبی قرآن کریم، *فصلنامه علمی پژوهشی ادبی قرآنی*، سال 2، ش 2، تابستان 1393.
106. سجادی، سید مهدی، کرد زعفرانلو، عالیه، مقاله تقابل معنایی و نقش آن در ترجمه قرآن کریم، *دوفصلنامه علمی پژوهشی مطالعات ترجمه قرآن و حدیث*، دوره 2، ش 3، بهار و تابستان 1394.
107. سلمانی، محمد نجفی، مقاله بررسی ضمیر شأن و قصه در قرآن کریم، *الجمعية العلمية الإيرانية للغة العربية وآدابها*، زمستان 1392، ش 29.
108. سلیمان زاده نجفی، سید رضا، مقاله من کتاب العین إلى معجم الأفعال المتعددة واللازمة في القرآن الكريم، بحوث في اللغة العربية وآدابها، خريف وشتاء 1388، العدد 1.

ص: 290

109. سیاوشی، اکرم، خواجهی، کاظم، مقاله بررسی اعجاز نحوی در دو سوره بقره و آل عمران، علوم قرآن و حدیث، مطالعات قرآنی، ش13، بهار 1392.
110. سید باقر حسینی، سید جعفر (معاصر)، اسالیب البيان فی القرآن، قم: بوستان کتاب، 1392ش، چاپ سوم.
111. سید قطب (م1966 م)، مشاهد القيامة فی القرآن، قاهره: دارا شروق، 1423ق، بی چا.
112. سیوطی عبد الرحمن بن ابی بکر (م1274ق)، البهجة المرضية علی ألفیة بن مالک، قم: اسماعیلیان، بی تا، چاپ نوزدهم.
113. -----، الإنقان فی علوم القرآن، بیروت: دار الكتاب العربي، 1421ق، چاپ دوم.
114. -----، همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو، بیروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول.
115. -----، الإقتراح فی علم أصول النحو، قم: أدب الحوزه، بی تا، چاپ اول.
116. -----، تحفة الأديب فی نحاة مغنى الأديب، أردن: عالم الكتب الحديث، بی تا، چاپ دوم.
117. -----، الأشباه و النظائر فی النحو، بیروت: دار الكتب العلمية، بی تا، چاپ دوم.
118. -----، معرک الأقران فی اعجاز القرآن، بی جا، دار الفكر العربي، بی جا، بی تا.
119. سیستانی، علی (معاصر)، الرافد فی علم الأصول، قم: لیتوگرافی حمید، 1414ق، چاپ اول.

120. شادمهری، احمد امیری، ترجمه جوامع الجامع، مشهد: آستان قدس رضوی، 1377ش، چاپ دوم.

121. شافعی، محمد بن ادريس (م204ق)، الرسالة، بیروت: دار الكتب العلمية، 2009م، بی چا.

122. شُبَّر، سید عبد الله (م1242ق)، تفسیر القرآن الکریم، بیروت: دار البلاعنة للطباعة و النشر، 1412ق، چاپ اول.

123. شرتونی، رشید (م1324ق)، مبادی العربیة فی الصرف و النحو، قم: دار العلم، 1387ش، چاپ دوم.

124. شریف لاھیجی، محمد بن علی (م1095ق)، تفسیر شریف لاھیجی، تهران: دفتر نشر دار، 1372ش، چاپ اول.

125. شفیعی، مصطفی، مقاله معرفی معجم الأفعال المتعدية : اللازمة، پژوهش و حوزه، ش 11، پاییز 1381.

126. شوشتری (شهید ثالث)، قاضی سید نور الله (م1019ق)، نهایة الاقدام فی وجوب مسح علی الاقدام، بی جا، بی نا، بی تا.

127. شوکانی، محمد بن علی (م1250ق)، فتح القدیر، بیروت: دار الكلم الطیب، 1414ق، چاپ اول.

128. شهبازی، محمود، ذوالفقاری، زهرا، مقاله نگاهی به ظرائف ساختار صرفی جمع اوزان در قرآن کریم، دو فصلنامه پژوهش های زبان شناختی قرآن سال سوم، ش 1، بهار و تابستان 1395.

129. صابرینة بن معتوق، أبنية الأفعال و دلالتها سورة الكهف أنموذجا، الجمهورية الجزائرية الديمقراطية الشعبية، جامعة محمد بو ضياف.

130. صادقی تهرانی، محمد (م1390ش)، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی، 1365ش، چاپ دوم.

ص: 292

131. صافی، محمود (م 1376 ق)، الجدول فی اعراب القرآن، بیروت: مؤسسه الایمان، 1418ق، چاپ چهارم.
132. صبان، محمد بن علی (م 1206 ق)، حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة بن مالک، بیروت: المکتبة العصریة، چاپ اول.
133. صدر، محمد باقر (م 1400 ق)، بحوث فی علم الأصول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، 1417ق، چاپ سوم.
134. -----، دروس فی علم الأصول، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، 1408ق، چاپ پنجم.
135. صفایی، غلام علی، ترجمه و شرح مغنى الأدیب، قم: قدس، 1387ش، چاپ هشتم.
136. صفوی، سید محمد رضا، تفسیر آموزشی، قم: مؤسسه بوستان کتاب، 1391ش، چاپ دوم.
137. طالقانی، سید محمود (م 1358 ش)، پرتوی از قرآن، تهران: شرکت سهامی انتشار، 1362ش، چاپ چهارم.
138. طاهری نیا، احمد، مقاله نقش علم صرف در تفسیر قرآن، قرآن شناخت، بهار و تابستان 1392، ش 11.
139. طباطبایی، فرزانه سادات، مقاله مستشرقان و مسائله وجود واژگان دخیل در قرآن، فصلنامه پرتو وحی، ش 8، بهار و تابستان 1397.
140. طباطبایی، سید محمد حسین (م 1402 ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1417ق، چاپ پنجم.
141. طبرسی، فضل بن حسن (م 532 یا 548 ق)، جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، 1377ش، چاپ اول.

142. -----، مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، 1372ش، چاپ سوم.
143. طبری، محمد بن جریر (م 103ق)، جامع البيان في تفسير القرآن، بيروت: دار المعرفة، 1412ق، چاپ اول.
144. طریحی، فخر الدین (م 1085 یا 1087 ق)، مجمع البحرين، تهران: مرتضوی، 1375ش، چاپ سوم.
145. طنطاوی، سید احمد (م 1431ق)، التفسیر الوسيط للقرآن الكريم، بی جا، بی نا، بی تا.
146. طوسی، محمد بن الحسن (م 458ق)، مصباح المجتهد و سلاح المتبعد، بيروت: مؤسس فقه الشیعه، 1411ق، چاپ اول.
147. -----، التبیان فی تفسیر القرآن، بيروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
148. ----- تهذیب الأحكام فی شرح المقنعة، تهران: دار الكتب الإسلامية، 1386ش، چاپ اول.
149. طه شلال، هاشم (معاصر)، مقاله معجم الأفعال المتعدية :اللازمة، المورد، صيف 1984، مجلد الثالث عشر، العدد 2.
150. طهماسبی، عدنان، اصغری، جواد، فکری، مسعود، سلمانی، حسین، مقاله چالش های شناخت و برگردان مفهوم مبالغه در فعل های مزید در قرآن کریم، دو فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات ترجمه قرآن و حدیث، دوره 5، ش 9، بهار و تابستان 1397.
151. طیب حسینی، سید محمود (معاصر)، چند معنایی در قرآن کریم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 1389ش، چاپ دوم.
152. طیب، سید عبد الحسین (م 1412ق)، اطیب البيان في تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، 1378ش، چاپ دوم.

153. عائشة، عبد الرحمن، بنت الشاطى (معاصر)، اعجاز يباني قرآن، قاهره: درا المعارف، 1404ق، چاپ دوم.
154. عبد الدايم، احمد (معاصر)، معجم الأبنية العربية الأسماء والأفعال، والمصادر، بيروت: مكتبة لبنان ناشرون، 2002م، چاپ اول.
155. عبد الرحيم، فانيا مبادى (معاصر)، معجم المسائل النحوية والصرفية الواردة في القرآن الكريم، مدينة: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، 2012م، بي چا.
156. عبد المجيد، حسن (معاصر)، الشاعر، عباس، مقاله دلالة الصرفية والمعجمية لصيغة الإفتعال في سورة المائدۃ، كلية الآداب، جامعة الكوفة، قسم اللغة العربية.
157. عبدال، مالک، مقاله آسیب شناسی ترجمه فولادوند با تکیه بر کارکردهای صرفی نحوی واژگانی و بلاغی داش معاشر شناسی، دو فصلنامه مطالعات ترجمه قرآن و حدیث، ش ۱۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۵.
158. عشايري منفرد، محمد، تحليل ادبی نهج البلاغه و صحیفه سجادیه، قم: مركز بين المللي ترجمه و نشر المصطفی صلی الله عليه وآلہ وسلم، ۱۳۹۶، چاپ دوم.
159. عکبری، عبد الله بن حسين (م ۶۱۶ق)، التبيان في إعراب القرآن، عمان: بيت الأفكار الدولية، بي تا، چاپ اول.
160. -----، اللباب في علل الإعراب والبناء، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية، چاپ اول.
161. علوی مقدم، محمد، در قلمرو بلاوغت مجموعه ای از مقاله ها، پژوهشها، نقدها و بحثهای بلاغی و تفسیری، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ش، چاپ اول.
162. -----، مقاله بلاوغت قرآن کریم، مجله ی مشکوئ، ش ۲، بهار ۱۳۶۲.
163. علی دوست، ابو القاسم، جرعه ای از ادب قرآن، ترجمه ی محمد صالح ابرقویی، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷ش، چاپ دوم.

164. عیوضی، حیدر، مفردات قرآن و ریشه شناسی تاریخی بایسته ها و آسیب های موجود، فصلنامه مطالعات قرآن و حدیث، ش 19، پاییز و زمستان 1395.

156. غلائینی، مصطفی (معاصر)، جامع الدروس العربية، بیروت: دار الكوخ، ب تا، چاپ اول.

166. فاضل موحدی لنگرانی، محمد (معاصر)، اصول فقه شیعه، قم: مرکز فقهی آئمه اطهار علیهم السلام، 1381ش، چاپ اول.

167. فائز، قاسم، امینی، مریم، مرجع ضمیر در قرآن کریم و نقش آن در تفسیر، تهران: دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، 1394ش، چاپ اول.

168. فائز، قاسم، مسروور، خدیجه، مقاله بررسی واژگان اشتقاد کبیر در قرآن و تأثیر آن بر تفسیر، فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات تفسیری، سال 9، ش 35، پاییز 1397.

169. فخر الدین رازی، ابو عبد الله محمد بن عمر (م 606 ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار إحياء التراث العربي، 1420ق، چاپ سوم.

170. فراهیدی، خلیل بن احمد (م 175ق)، کتاب العین، قم: نشر هجرت، 1409ق، چاپ دوم.

171. فرزانه، سید بابک، مقاله ترجمه های فعل های مضارع در قرآن، مقالات و بررسی ها دفتر 76 علوم قرآن، پاییز و زمستان 1383.

172. —————، مقاله صور جمال در ساختار جمله های مجھول قرآن، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

173. —————، نگاهی به تاریخچه دانش صرف و نقد و بررسی کتاب شافیه اثر ابن حاجب، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش 164، پاییز 1381.

174. فریدة، رحمن (معاصر)، مقالة الزيادة من الحروف في القرآن الكريم، نادى الأدب، دوره 4، ش 2، نوفمبر 2006.

175. فلاحتی قمی (معاصر)، محمد، تأثیر علوم ادبی در فهم قرآن، قم: مؤسسه بوستان کتاب، 1389ش، چاپ اول.
176. فیض کاشانی، ملا محسن (م 1091ق)، التفسیر الصافی، تهران: انتشارات الصدر، 1415ق، چاپ دوم.
177. فیومی، احمد بن محمد (م 770ق)، مصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم: درا الهجرة، 1414ق، چاپ دوم.
178. قرشی، سید علی اکبر (معاصر)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الإسلامية، 1371ش، چاپ ششم.
179. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا (م 1125ق)، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، 1368ش، چاپ اول.
180. قمی، علی بن ابراهیم (ح 307ق)، تفسیر قمی، دارالکتاب، 1367ش، چاپ چهارم.
181. کاشانی، ملا فتح الله (م 988ق)، زبدۃ التفاسیر، قم: بنیاد معرفت اسلامی، 1423ق، چاپ اول.
182. —————، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی، 1336ش.
183. کراجکی، محمد بن علی (م 449ق)، کنز الفوائد، قم: دارالذخائر، 1410ق، چاپ اول.
184. کریمی نیا، مرتضی، تکامد در قرآن، تحلیلی بر واژه ها و ترکیبات تک کاربرد در قرآن کریم، پژوهش های قرآن و حدیث، پاییز و زمستان 1393، سال 47، ش 2.
185. کلینی، محمد بن یعقوب (م 329ق)، الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامية، 1407ق، چاپ چهارم.
186. گرمارودی، ترجمه‌ی قرآن، تهران: قدیانی، 1389ش، چاپ دوم.

187. مجتبی، سید جلال الدین، ترجمه قرآن، تهران: انتشارات حکمت، 1371ش، چاپ اول.
188. مجلسی، محمد باقر(م 1110ق)، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربي، 1403ق، چاپ سوم.
189. محققیان، زهرا، پرچم، اعظم، مقاله نقش و کارکرد علم سیاق و دانش لغت در بازنگری آیات مشابه لفظی -مطالعه موردی تناسب لفظ و معنا- دو فصلنامه پژوهش های زبان شناختی قرآن سال سوم، ش 1، بهار و تابستان 1395.
190. محمد حسنی، یوسف (معاصر)، الإعجاز العلمی فی القرآن الکریم و السنة النبویة، قاهره: دار الكتاب العربي، 2006م، چاپ اول.
191. محمد رضایی، علی رضا، پور محیا بادی، مهدی، گستره معنایی ساختارهای صرفی قرآن کریم و چالش های ترجمه به فارسی، دو فصلنامه مطالعات ترجمه قرآن و حدیث، دوره 2، ش 4.
192. محمدی، حمید (معاصر)، آشنایی با علوم بلاغی، قم: دار الذکر، 1382ش، چاپ چهارم.
193. ----، مفردات قرآن (بررسی چهل واژه کلیدی قرآن کریم)، قم: انتشارات دار العلم، 1391، چاپ ششم.
194. محمدی اهوازی، مصطفی (معاصر)، چهل داستان از عظمت قرآن کریم، قم: انتشارات زائر، 1377، چاپ اول.
195. مدنی، علی خان بن احمد (م 1120ق)، الحدائق الندية فی شرح الفوائد الصمدية، قم: ذوى القربى، بى تا، چاپ اول.
196. مرتضی زبیدی، محمد بن علی (م 1205ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار الفکر، 1414ق، چاپ اول.

197. مرکز مدیریت حوزه های علمیه، در آمدی بر لغت شناسی، قم: مرکز مدیریت حوزه های علمیه، 1396، چاپ چهارم.
198. مشکینی، علی (م 1428ق)، ترجمه‌ی قرآن، قم: الهادی، 1381ش، چاپ دوم.
199. مصطفوی، حسن (معاصر)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت: دارالکتب العلمیة، 1420ق، چاپ سوم.
200. مطلوب، تحمد، اسالیب بلاغیة الفصاحة البلاغة المعانی، کویت: وکالة المطبوعات، چاپ اول.
201. مطهری، مرتضی (م 1358ش)، مجموعه آثار، قم: صدراء، 1376ش، چاپ هفتم.
202. مظاهری طهرانی، بهاره، مقاله بررسی واژه خیر در ترجمه های قرآن کریم، تبادل دانش، رز بلاگ.
203. مظاهری، محمد ثناء الله (معاصر)، التفسیر المظاهری، پاکستان: مکتبہ رشدیہ، 1412ق.
204. معارف، مجید، رضایی هفتادر، حسن، برزین، سمیه، مقاله اسرار بلاغی حذف فعل در قرآن کریم و نقد ترجمه های فارسی آن، پژوهش نامه قرآن و حدیث، ش 11، پاییز و زمستان 1391.
205. معرفت، هادی (م 1385ش)، التمهید فی علوم القرآن، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، 1415ق، چاپ دوم.
206. معروف، یحیی (معاصر)، فن ترجمه، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها، 1387ش، چاپ هفتم.
207. معلوم، لوئیس (م 1365ق)، المنجد، ترجمه محمد بندر ریگی، تهران: انتشارات ایران، 1384ش، چاپ هفتم.

208. مکارم شیرازی، ناصر (معاصر)، الأمثل فی تفسیر الكتاب الله المنسّل، قم: ودرسه امام علی بن ابیطالب (علیه السلام)، 1421ق، چاپ اول.
209. -----، أنوار الأصول، قم: مدرسة الإمام علی بن ابیطالب علیه السلام، 1428ق، چاپ دوم.
210. -----، نمونه، تهران: درا الكتب الاسلامیة، 1374ش، چاپ اول.
211. موسوی سبزواری، سید عبد الاعلی (م 1414ق)، مواهی الرحمان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه اهل‌البیت علیهم السلام، 1409ق، چاپ دوم. مخالفین
212. موسوی همدانی، سید محمد باقر (معاصر)، ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1374ش، چاپ پنجم.
213. موسی حسین، محمد صالح (معاصر)، شرح البسط و التعریف فی علم التصریف، بیروت: رسالت الناشرون، 1430ق، چاپ اول.
214. مهاجرانی، حمید رضا، مقاله تاریخ صرف و نحو، فصلنامه مشکو، ش 48.
215. مهدی پور، محمد، مقاله مثنی در زبان عربی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی پرتال جامع علوم نسانی.
216. میر جلیلی، علی محمد (معاصر)، تأثیر قرآن در پیدایش و پیشرفت علوم ادبی، قم: مؤسسه بوستان کتاب، 1389ش، چاپ اول.
217. میر، مستنصر (معاصر)، ادبیات قرآن، ترجمه، محمد حسن نظری منفرد، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، 1387.
218. میر حاجی، حمید رضا، تاریخ نحو 1، رشد آموزش معارف اسلامی، سال ششم، پاییز 1372، ش 22.
219. -----، تاریخ نحو 2، علوم قرآن و حدیث، رشد و آموزش قرآن و معارف اسلامی، زمستان 1372، ش 23، از 28 تا 29.

220. میرزا بابایی، سید مهدی، قائمی نیا، علی رضا، مقاله گونه های تقابل واژگان در کاربست قرآنی، پژوهشگاه قرآن و حدیث.

221. میرزانيا، منصور، مقاله دیباچه ای بر علم بلاغت، فلسفه و کلام، کیهان اندیشه، فروردین و اریبهشت 1374، ش 59، از ص 165 تا 178

222. نبغه، حسن، جمعه، محمد (م 849ق)، النجم الثاقب، شرح کافیة ابن حاچب، صنعا: مؤسسه الإمام زید بن علی الثقافیة، چاپ اول.

223. نجفی اصفهانی، محمد رضا، وقاریة الأذهان، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، 1413ق، چاپ اول.

224. نجفی، سید رضا، مقاله تقدم علم الصرف و اطوار تطوره، پژوهشنامه علوم انسانی، ش 47-48، پاییز و زمستان 84.

225. نصیری، علی، مقاله نقش علوم ادبی در فهم و تفسیر آیات، پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، ش 3، تابستان 1388.

226. نظام الأعرج، حسن بن محمد (م 728ق)، شرح النظام علی الشافیة، قم: دار الحجۃ للثقافة، بی تا، چاپ اول.

227. نظری، یوسف، مقاله وجوه ابهام صرفی در زبان عربی و تأثیر آن بر ترجمه قرآن کریم، دو فصلنامه پژوهش های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، سال 5، ش 12، بهار و تابستان 1394.

228. نکونام، جعفر، ترادف در قرآن کریم، ش 12، زمستان 84.

229. نهر، هادی (معاصر)، النحو التطبيقي وفقا لمقررات النحو العربي في المعاهد والجامعات العربية، اربد: عالم الكتب الحديث، بی تا، چاپ اول.

230. نیجيری، عبد الله بن فودی (م 1245ق)، الحصن الرصین فی علم التصريف، کانو: دار الأمة، چاپ اول.

ص: 301

231. نیشابوری، محمود بن ابوالحسن (م553ق)، ایجاز البيان عن معانی القرآن، بیروت: دار الغرب الإسلامی، 1415ق، چاپ اول.
232. ولد اباء، محمد مختار (معاصر)، تاریخ النحو العربی فی المشرق والمغرب، بیروت: دار التقریب بین المذاہب الإسلامیة، بی تا، چاپ اول.

233. هاشمی، احمد (معاصر)، جواهر البلاغة، قم: مرکز مدیدریت حوزه علمیه قم، 1381ش، چاپ پنجم.
234. الخضری، محمد، حاشیة الخضری، قم: ذوی القربی، 1392ش، چاپ اول.

### منابع اینترنتی

235. پایگاه اینترنتی علم صرف. [www.tasrif.blog.ir](http://www.tasrif.blog.ir)
236. پایگاه اطلاع رسانی حوزه. [www.hawzah.net](http://www.hawzah.net)
237. حوزه نمایندگی ولی فقیه در حج و زیارت. [Quran.irirbtv.ir/web/quran](http://Quran.irirbtv.ir/web/quran).
238. فلاح، عباس، آیه طهیر، وبلاگ بارش قلم.
239. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان نهضت سود آموزی 1380/6/10، خبرگزاری شبستان

### منابع نرم افزاری

240. نرم افزار ادبیات عرب (نور)
241. نرم افزار قاموس النور
242. نرم افزار جامع الأحادیث (نور)
243. نرم افزار اصول الفقه (نور)
244. نرم افزار جامع التفاسیر (نور)
245. نرم افزار مشکاة الأنوار
246. نرم افزار کتابخانه دیجیتال اسراء

حمد

(1) سِمِّ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، 68

(5) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، 261

(6) اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، 139، 261

(7) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ، 147، 159، 277

بقره

(2) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدَىٰ لِلْمُمْتَنَىٰ، 189

(3) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقْيِمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، 69، 141

(4) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالآخِرَةِ هُمْ يُوْقِنُونَ، 186

(8) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ، 119

(9) يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يُخَدِّعُونَ إِلَّا أَنفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ، 79

(11) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُقْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ، 191، 276

(12) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ، 276

(16) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُ الْضَّالَّةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحُتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ، 194، 206

(17) مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُصْرُونَ، 250

(19) أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ، 208

(20) يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَمَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، 69

(22) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًاً وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الشَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ، 273

(23) وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا تَرَكَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَاقْتُوْسُورَةٍ مِنْ مُّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، 28

(26) إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَهِنُ بِهِ أَنْ يَصْرِبَ مَثَلًا مَا بَعْوَضَهُ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهِذَا مَثَلًا يُضْلِلُ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضْلِلُ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ، 274

(33) قَالَ يَا آدُمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرِبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ، 57  
تَكْتُمُونَ،

(35) وَقُلْنَا يَا آدُمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرِبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ، 260

(41) وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوْلَى كَافِرِيهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِإِيمَانِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّاهُ فَاتَّقُونَ، 157

(42) وَلَا تَلِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ، 277

(45) وَاسْتَعِنُوا بِالصَّابِرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ، 261

(46) الَّذِينَ يَظْهُونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، 255

(48) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُعْبَلُ مِنْهَا شَفاعةً وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ، 138

(49) وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبْحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ، 82

(50) وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ، 59

(51) وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيَّالَةً ثُمَّ اتَّخَذُتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ، 79

(52) ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، 166، 190

(58) وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغْدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ

(62) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَى وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرٌ مُعْنَدٌ رَبِّهِمْ وَ لَا خُوفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْرُثُونَ، 112

(74) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَنْقَبَّ جَرَّ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقِّقْ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ حَسْبِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ، 219، 156

(83) وَإِذَا حَذَنَا مِيشَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنَنَا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ أَتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّنِمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ، 61، 192

(86) أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالآمْرِرَةِ فَلَا يُخَفَّ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ، 276

(98) مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوُّ لِلْكَافِرِينَ، 110، 111

(104) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقْرُبُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انْظُرْنَا وَ اسْمَعُو وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابُ الْيَمِّ، 80

(106) مَا نَسْخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُسِّهَا تَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِنْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، 257

(108) أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْتَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلٍ وَ مَنْ يَبْدَلِ الْكُفُرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ، 101

(111) وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، 258

(115) وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تُولُوا فَشَمَّ وَ جِهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلَيْهِ، 276

(116) وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَاتِنُونَ، 164

(123) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَعْزِيزِ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبِلُ مِنْهَا عَذْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ، 138

(124) وَإِذَا بَتَلَ إِبْرَاهِيمَ رَبِّ الْكَلِمَاتِ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرْتَنِي قَالَ لَا يَنْأِي عَهْدِي الطَّالِمِينَ، 126

(126) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ الْجَمَلِ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الشَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتَنَعَهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرَهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَبِسْنَ الْمَصِيرِ، 272

(130) وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمِ إِلَّا مَنْ سَفَهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ، 259

(133) أَمْ كُنْتُمْ شَهِدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِتَبَّيِّهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْمَاحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، 178

(142) سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَأَهْمَ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَسْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ، 261

(145) وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَعْبُدُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لِمِنَ الطَّالِمِينَ، 57

(146) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ، 69

(149) وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرُ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّ لِلْحَقِّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ، 56

(151) كَمَا أَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَنْذُرُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُرَيِّكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ، 60

(152) فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ، 261

(154) وَ لَا تُقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا شَعْرُونَ، 46، 277

(156) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِحُونَ، 255

(164) إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْفَلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّياحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، 52

(165) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَخَذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَذْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ الْهُوَى وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ، 175

(172) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيمَانًا تَعْبُدُونَ، 261

(179) وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّسِعُونَ، 273

(187) أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُّوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَيْمَنُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى الْلَّيْلِ وَ لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقَوْنَ، 148، 276

(214) أَمْ حَسِبُوكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثُلُ الَّذِينَ خَلُوا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَتْهُمُ الْبُأْسَاءُ وَ الظَّرَاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يُقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ، 57

(216) كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، 275

(222) وَيَسَّهُ مَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيطِ قُلْ هُوَ أَذَى فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيطِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرُنَّ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأُتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمْرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ، 67

(233) وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِيَنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لَمْنَ أَرَادَ أَنْ يُتَمَّ الرَّضَاةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْفُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسَ إِلَّا وَسَعَهَا لَا تُصَارَّ وَالدَّهُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودُ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَ اِفْصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاؤِرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرْدَنْمَ أَنْ تَسْرَرِ ضِعْنَوْ أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَمْتُمْ مَا آتَيْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُو أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ، 53، 191

(234) وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذْرُونَ أَزْواجًا يَتَرَبَّصُنَّ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغُنَّ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ حَيْرٌ، 209

(235) وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَتْتُمْ فِي أَنفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَدْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًا إِلَّا أَنْ تَقُولُو قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْرِمُو عَقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَلْعُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُو أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ فَلَا حَمْدَلَهُ وَاعْلَمُو أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ، 249

(238) حَافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَالصَّلَالَةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ، 110

(240) وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذْرُونَ أَزْواجًا وَصِيهَةً لَا زَوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ حَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ، 212

ص: 308

(245) مَنْ ذَا الَّذِي يُفْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَنَاً فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعافاً كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، 76

(249) فَلَمَّا فَصَّلَ طَالُوتَ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهْرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيَسْ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ عُرْوَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاءَرَهُمْ حُوَّا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَاهُلَوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظْلُمُونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَابَتْ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ، 275

(253) تِلْكَ الرُّسْتُمُلْ فَضَلَّنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مِنْ كَلَمِ اللَّهِ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا افْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مِنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا افْتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُرِيدُ، 80

(255) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا يَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا يَبْيَنُ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسَعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَؤُدُّهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، 274

(256) لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّسْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرُ بِالظَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلَيْهِ، 276

(258) أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِي حَاجَ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّي الَّذِي يُحِبِّي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحِبُّي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَسْرِقِ فَأَتَ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبِهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الطَّالِمِينَ، 147

(260) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحِيِّ الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلِي وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى ص: 309

(282) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَسْتُمْ بِيَدِينِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَأَكْتُبُوهُ وَلَيُكْتَبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلِمَهُ اللَّهُ فَلَيُكْتُبْ وَلَيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحُقُّ وَلَيُنَقِّي اللَّهُ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحُقُّ سَفِيفًا أَوْ صَدَّعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمْلِلَ هُوَ فَلَيُمْلِلْ لِلَّهِ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشَرْهُ مِنْهُ شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرَضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضَلِّلَ إِحْدَاهُمَا فَتَمْذَكِّرٌ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءِ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْتَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَدَّعِيفًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجْلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدْرِي وَنَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعْلَمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، 53، 127، 234، 260

(285) آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفرانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ، 113

(286) لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْطَهَا لَهَا مَا كَسَّتْ وَعَلَيْهَا مَا أَكْسَسَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ سَيِّنا أَوْ أَخْطَلْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْنَاهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفُرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ، 81

آل عمران

(5) إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفِي عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ، 277

(7) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَآخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ

ص: 310

فَيَسْتَعِنُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلُّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَدْكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ، 112

(17) الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ، 179

(26) قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزَعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدِكَ الْحَيْثُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، 273، 277، 174

(62) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، 86

(93) كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ جَلَّا لِيَنِي إِسْمَرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَمَ إِسْمَرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاهُ قُلْ فَأُتُوا بِالْتَّوْرَاهِ فَاتَّلُوْهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، 162

(95) قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبَعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، 255

(108) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنَلُّوْهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ، 121

(119) هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّوْهُمْ وَ لَا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَ إِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَصَمُوا عَلَيْكُمُ الْأَنَاءِلَ مِنَ الْغَيْنِيْطِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، 261

(122) إِذْ هَمَتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَقْسِلَا وَ اللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّكُمْ لِلْمُؤْمِنُونَ، 191

(142) أَمْ حَسِبُّهُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمُ الصَّابِرِينَ، 57، 62

(143) وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلَقَّوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَتَضَرُّوْنَ، 207

(150) بِاللَّهِ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ، 174

(152) وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَ عَدْهُ إِذْ تَحْسُنُوهُمْ بِإِذْهِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَمْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيْكُمْ وَ

(159) فِيمَا رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ لِئَلَّا هُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَطَّاغَ غَلِيلَ الْقَلْبِ لَا تَغْضُبُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَرَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُ الْمُتَوَكِّلِينَ، 158

(175) إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أُولَيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، 258

(180) وَلَا - يَحْسَدَ بَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرُّ لَهُمْ سَيِّطَرُهُمْ مَا بَخْلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ حَسِيرٌ، 128، 124

(181) لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتَلَهُمُ الْأَنْبِيَاءُ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ دُوْقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، 260

277

(191) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَنْهَاكُرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ، 46

(195) فَإِنَّمَا تَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنَّى لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هاجَرُوا وَأَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَا كُفَّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخْلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِزْمَهُ حُسْنُ الثَّوابِ، 276، 148

نساء

(2) وَآتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُبُّاً كَبِيراً، 209

(6) وَأَبْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آتَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبِرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيُسْتَغْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيُأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ

ص: 312

(10) إِنَّ الَّذِينَ يُأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يُأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًاٰ وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا، 207

(11) يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُتْسَنِينَ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ الشَّتَّانِ فَلَهُنَّ ثُلُثًا مَا تَرَكَ وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبْوَاهُ  
لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَتْهُ أَبُوهُهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيهَةٍ  
يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنِ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيَّهُمْ أَفَرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فِي رِضَاهُ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا، 194، 180، 121

(17) إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِحَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا، 121

(25) وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا— أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ مِنْ أَيْمَانِكُمْ مِنْ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ  
بَعْضُهُ كُمْ مِنْ بَعْضٍ فَإِنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرُ مُسَاْفِحَاتٍ وَ لَا مُتَّخِذَاتٍ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْسِنَنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ  
بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَسِيَ الْعَنْتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، 257

(28) يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا، 146

(29) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا— تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَ لَا تَنْتَلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا، 198

(32) وَ لَا تَسْمَنُوا مَا فَصَلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَهُ كُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَ سُنُّوا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ  
كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا، 148

(34) الرِّجَالُ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَاتِلَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَحَافُونَ نُشُرُّهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فَإِنْ أَطْعَنُكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْأَكُمْ كَبِيرًا

132

(43) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَنْقِبُوا الصَّلَاةَ وَأَتْهُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَنْقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَعْسِلُوا وَإِنْ كُثُرْ مَرْضى أَوْ عَلَى سَهْرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَا مَسَّتِ النِّسَاءُ فَلَمْ تَجِدُوا مَا صَعِيدَ طَيِّبًا فَأَمْسَحُوا بِيُجُوهِهِنَّ كُمْ وَأَيْدِيهِنَّ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا، 100

(48) إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْفُرُ أَنْ يُشَرِّكَ بِهِ وَيَعْفُرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشَرِّكُ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا، 118

(51) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْرِ وَالْطَّاغِوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هُؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا، 175

(77) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُوا أَيْدِيهِنَّ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَأَتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخُشُّبَيْهِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ دَخْشُبَيْهِ وَقَالُوا رَبَّنَا لَمْ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَرَّتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتَيَالًا، 101

(79) مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولاً وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا، 156

(83) وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْرَدُوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَئِكَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعِلْمَهُ الَّذِينَ يَسِّرُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَا يَبْعَثُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا، 275

(86) وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا، 146

ص: 314

(92) وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَأَةٌ لِمَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدِّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٌّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ يَنْهَا مِيشَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَأَةٌ لِمَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيهِ يَامَ شَهْرَيْنِ مُتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيمًا، 208

(116) إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِيداً، 118

(124) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَذْكُرُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا، 148

(127) وَ يَسِّهَ تَفْنِينَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتَيْكُمْ فِيهِنَّ وَ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ الْلَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْعَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَ الْمُسْتَضْعَفَيْنَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَ مَا تَقْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيماً، 259

(128) وَ إِنْ امْرَأً خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا شُسُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصَدِّلَا لِحَايَيْهِمَا صَدْلًا حَسْلُحًا وَ الصَّلْحُ خَيْرٌ وَ أَحْضَرَتِ الْأَنْفُسُ الشَّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَقْتُلُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ حَسِيرًا، 258

(129) وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصَتْ كُلَّ الْمُيْلَى فَتَنَزَّلُوهَا كَالْمَعْلَقَةِ وَ إِنْ تُصَدِّلَا لِحُوْنَاهَا وَ تَتَقْتُلُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا، 164

(136) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِيداً، 77

(153) يَسِّهَ مَلَكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَحَدَّهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظَلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا

(162) لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتَوْنَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُوتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا، 144

(164) وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَا هُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلٍ وَرُسُلًا لَمْ تَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَمُ اللَّهِ مُوسَى تَكْلِيمًا، 65

(167) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلَّلُوا ضَلَالًا بَعِيدًا، 255

(171) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُو فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَقْتَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمْنَوْا بِاللَّهِ وَرُسُسِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ أَنْتُهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفِي بِاللَّهِ وَكِيلًا، 69

مائده

(2) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَهَاءِ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرُ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَتَسْعَونَ فَصَدَّلَا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَّتُمْ فَاصْطَدُوا وَلَا يَجِرِّمُكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدُونَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ، 82

(5) الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيَّابُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْسَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْسَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصَنِينَ غَيْرُ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكُفِرُ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبَطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ، 69، 101

(6) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَاقِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ

ص: 316

إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنْبًا فَاطَّهُرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضى أَوْ عَلَى سَرَّفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَا مَسَّتْ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَمَّمُوا صَعِيدًا طَيْبًا فَامْسَأْهُوَجُونَهُكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُظْهِرَكُمْ وَلَيُتَمَّ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ شَكْرُونَ، 29، 98، 100، 109

(27) وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَبَا قُرْبَانًا فَتَعْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يَتَعْبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَاقْتُلْنَاكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَعْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، 44

(31) فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيهِ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتِي أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأَوَارِي سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ، 215

(32) مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَانَمَا قَاتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَانَمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً وَلَقَدْ جَاءَنَّهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمْسُرُوفُونَ، 195

(37) يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجٍ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ، 118

(38) وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيهِمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ، 208

(44) إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاهَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّهِ ذِي الْكَوْنَةِ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِطُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشُو النَّاسُ وَاحْشُوْنَ وَلَا تَشْتُرُوا بِأَيَّاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ، 100

(50) أَفَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَعْلَمُونَ وَمَنْ أَحْسَنَ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقَنُونَ، 157

(55) إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ، 87

(61) وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفَّرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ، 258، 276

(69) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالثَّصَارِي مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خُوفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزُنُونَ،

112

(72) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبِّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَمَ اللَّهَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَاوَاهُ النَّارِ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ، 195

(101) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْتَأْلُوا عَنِ الْأَشْيَاءِ إِنْ تُبَدِّلَ لَكُمْ سُؤْكُمْ وَإِنْ تَسْتَأْلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدِّلَ لَكُمْ عَفَّا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ، 259 ،

أَنْعَام

(6) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكُنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنِ مَكَانَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلَنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِنْ دُرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنَهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنَانِ آخَرَينَ، 76

(13) وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، 124

(21) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَبَ بِأَيَّاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ، 195

(29) وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَا تُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ، 126

(31) قَدْ حَسِيرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءَ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسَنَةَ رَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أُوزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَرِزُونَ، 78

(50) قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ مِمَّا عِنِّي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَنْفَكُرُونَ، 276

(71) قُلْ أَنْدَعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرْدِ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ

ص: 318

إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالِّي اسْتَهْوَتُهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى اثْتَنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَأَمْرُنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ  
الْعَالَمِينَ، 82

(87) وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْبَانِهِمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، 261

(95) إِنَّ اللَّهَ فَالْقُوَّاتِ الْحَبَّ وَ النَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيَّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَانِّي تُؤْفَكُونَ، 116

(117) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضْلِلُ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ، 170

(120) وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ باطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيْجُزُونَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ، 277

(135) قُلْ يَا قَوْمُ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانِتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الطَّالِمُونَ، 195

(141) وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَانَ مُتَشَابِهًآ وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُّوا مِنْ شَمَرٍ إِذَا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَا سُرِّفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ، 75

(152) وَ لَا - تَقْرِبُوا مَالَ الْيَتَمِ إِلَّا - بِمَا تِيَّبَتِ هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَلْعَبَ أَشَدَّهُ وَ أُوفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وَسَّعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَاصَكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَدَكَّرُونَ، 262

(157) أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَا أَهْدَى مِنْهُمْ قَدْ جَاءَكُمْ بِيَتَهُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هَدَى وَ رَحْمَةً فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا سَيْجِزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعِذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ، 176

(158) هَلْ يُنْظَرُونَ إِلَّا - أَنْ تَأْتِيهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبِّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلْ انتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ، 58

(160) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجزِي إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ، 257

أعراف

(4) وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَا هَا فَجَاءَهَا بِأَسْنَا بَيَاتًاً أَوْ هُمْ قَايْلُونَ، 45

(10) وَلَقَدْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًاً مَا تَشْكُرُونَ، 158

(12) قَالَ مَا مَعَكَ أَلَا تَسْجُدُ إِذْ أَمْرَتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، 159

(17) ثُمَّ لَا تَيْنَهُمْ مِنْ يَنِينٍ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ، 278

(22) فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَأْتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِبَهُمَا فَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنِ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقْلَلَ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ، 198

(27) يَا بَنِي آدَمَ لَا يَقِنَنُكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبْوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِيَسَةَ هُمَا لِيُرِيهِمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أُولَيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ، 180

(29) قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأْكُمْ تَعُودُونَ، 257

(38) قَالَ ادْخُلُوا فِي أَمَمِ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلْتُ أُمَّةً لَعَنْتُ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادْأَرَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَ أَخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هُوَلَاءِ أَضْلَلُونَا فَآتَهُمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ، 258

(40) إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْجَأُ الْجَمَلُ فِي سَمَّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ، 230، 234

ص: 320

(43) وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غُلٌّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورْشَمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، 139

(49) أَهُولَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْرَنُونَ، 240

(57) وَهُوَ الَّذِي يُرِسِّلُ الرِّيَاحَ بُشَّرًا يَعْلَمُ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقْلَتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِيَلَدِ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الشَّمَراتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمُوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ، 207

(59) لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمَ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ، 156

(62) أَبْلَغُكُمْ رِسَالاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ، 122

(64) فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِإِيمَانِهِمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ، 196

(68) أَبْلَغُكُمْ رِسَالاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ، 122

(80) وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ، 257

(83) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ، 179

(84) وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ، 240

(127) وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمٍ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُقْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذْرَكَ وَآيَهَتَكَ قَالَ سَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْهَمْ قَاهِرُونَ، 78

(128) قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، 261

(150) وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِسْمَ حَلَفْتُمُونِي مِنْ

بَعْدِي أَعْجِلُتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَالْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجْرُؤُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أَمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَهْ عَفُونِي وَكَادُوا يُقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ  
وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ، 255

(154) وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدَىٰ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ، 157

(156) وَأَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَمَدَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءَ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا  
لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِإِيمَانِنَا يُؤْمِنُونَ ، 85

(157) الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمَّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ  
لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضْعُعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي  
أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِنَّا هُمُ الْمُفْلِحُونَ ، 274

(161) وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ أَسْكُنُوا هَذِهِ الْقُرْيَةَ وَكُلُّوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا تَعْفِرُ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ،

260

(164) وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لَمْ تَعْطُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ، 167

(176) وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكُلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَشْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ  
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِإِيمَانِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ، 86

(200) وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِدْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلَيْهِ ، 158

(203) وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا اتَّبَعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدَىٰ وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ، 207

ص: 322

(60) وَأَعْدُوا لَهُم مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلٍ تُرْهِبُونَ بِهِ عَادُوا اللَّهِ وَعَادُوكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُفْقِدُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ، 207

(68) لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ، 186

توبه

(4) إِلَّا الَّذِينَ عاهَدْتُمُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ،

256

(24) قُلْ إِنْ كَانَ آباؤُكُمْ وَأَبْناؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالُ أَقْرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةً تَحْشُونَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ، 175

(30) وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزِيرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّاصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَقْوَاهِهِمْ يُصَاحِهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِ قَاتَلُهُمُ اللَّهُ أَكَّيْ يُؤْفِكُونَ، 79، 215

(38) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ افْرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَثَاقْلُتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ، 83

(40) إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَ اللَّهُ إِذَا أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرُوهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَرِيزٌ حَكِيمٌ، 278

(42) لَوْ كَانَ عَرَضاً قَرِيباً وَسَفَرَاً فَاصِداً لَا تَبْعُوكَ وَلَكِنْ بَعْدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ

ص: 323

(50) إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةً سُوْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبةً يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلٍ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ، 274

(60) إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفَقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤْلَفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، 106

(62) يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ، 240

(63) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخَرْيُ الْعَظِيمُ، 195

(74) يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفَرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسَةِ لَامِهِمْ وَهَمُوا بِمَا لَمْ يَنْتَلِوا وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ بَخْيَرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذَّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ، 271

(82) فَإِيْضَاحُكُوْنَا قَلِيلًا وَلَيْكُوْنَا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، 273

(99) وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآمِرِ وَيَتَخَذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوةَ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيِّدُ خَلْقِهِمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، 44

(113) مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَعْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَى قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ، 44

(120) مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَحَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغُبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَآنًا وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَحْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطُوْنَ مَوْطِنًا يَغْيِطُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ تَيَالًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، 104

(122) وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لَيُنَفِّرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا - نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَنْفَقُهُوا فِي الدِّينِ وَ لَيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ، 163

يونس

(3) إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُلْبِرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ، 104

(17) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ، 195

(22) هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْأَبْرَارِ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلُكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرَحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءُهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحْيَطُ بِهِمْ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ، 76، 248

(24) إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٌ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَطَّ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يُكْلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخْذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَأَرْسَيْتَ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاها حَصِيدًا كَانَ لَمَّا تَعْنَ إِلَّا مُسْكِنًا كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، 52

(35) قُلْ هَلْ مِنْ شَرِكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَبَّعَ أَمْنَ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ، 261

(39) بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ، 57

(49) قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي صَرَرًا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَاهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ، 275

ص: 325

(7) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيُنْلُوْكُمْ أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْغُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ، 176

(24) مَثُلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هُلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ، 103

(44) وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءِكِ وَيَا سَدَّ مَاءَ قَلْبِي وَغَيْضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُبُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلنَّقْوَمِ الظَّالِمِينَ، 146

(45) وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ، 135

(47) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْتَأْكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ، 259

(53) قَالُوا يَا هُودُ مَا حِتَّنَا بِيَسِّيَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلَهِتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ، 156

(78) وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلٍ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمَ هُؤْلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَانْتَقُوا اللَّهُ وَلَا تُخْزُنُونِ فِي ضَيْقٍ أَلَيْكُمْ لَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ، 171

(84) وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شَدَّعِيَا قَالَ يَا قَوْمَ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ، 256

(86) بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِظٍ، 174

(87) قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَشْرُكَ مَا يَعْبُدُ آباؤُنَا أَوْ أَنْ تَشْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَوْءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ، 108

(2) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، 28، 264

(3) لَحْنٌ تُقْصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ، 86

(16) وَ جَاءُ أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ، 257

(23) وَ رَاوَدْتُهُ التَّيْهُ وَ فِي يَيْتَهَا عَنْ تَقْسِيهِ وَ غَلَقْتُ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ، 65  
195، 77، 66

(29) يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ، 179

(31) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَكَبِّرِيًّا وَ آتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَ قَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَ فَلَمَّا رَأَيْهُنَ أَكْبَرُهُ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيهِنَ وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ، 74، 77، 260

(32) قَالَتْ فَذِلِكُنَّ الَّذِي لُمْتَنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ تَقْسِيهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرْتُهُ يُسْبِحَنَ وَ لَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ، 189

(33) قَالَ رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِي كَيْدُهُنَ أَصْبُ إِلَيْهِنَ وَ أَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ، 173

(39) يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرْبَابُ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ، 173، 174

(63) فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَ الْكَيْلِ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، 255

(69) وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَخْوُكَ فَلَا تَبْتَسِمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، 258

(76) فَبَدَا بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءَ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كَذَلِكَ لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مِنْ نَشَاءٍ وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ، 249، 257

(80) فَلَمَّا اسْتَيَأْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَحِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخْذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلِ مَا فَرَّطْتُمْ

في يوسف فلن أريح الأرض حتى يأذن لي أبي أو يحكم الله لي و هو خير الحاكمين، 83

(84) و تولى عنهم وقال يا أسفى على يوسف و أيضًا عيناً من العرض فهو كريم، 52

(99) فلما دخلوا على يوسف آوى إليه أبوه و قال ادخلوا مصر إن شاء الله آمنين، 180

(100) و رفع أبوه على العرش و خروا له سجدًا و قال يا أبتي هذا تأويل رعياي من قبل قد جعلها ربي حقًا وقد حسن بي إذ آخر جنبي من السجن و جاء بكم من البدو من بعد أن نزع الشيطان بيوني وبين إخوتي إن ربي لطيف لما يشاء إنه هو العليم الحكيم، 180

رعد

(8) الله يعلم ما تحمل كُلُّ أُنْثَى و ما تغتصب الْأَرْحَامُ و ما تزداد و كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ، 256

(10) سواء منكم من أسر القول و من جهر به و من هو مستخف بالليل و سارب بالنهار، 273، 277

(16) قُلْ مَنْ زَبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَحَ ذَنْتُمْ مِنْ دُونِهِ أُولَيَاءِ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَهِي الأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ سَتَوِي الظُّلْمَاتُ وَ النُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ، 43، 275

(33) أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَّبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُوهُمْ أَمْ تُبَيِّنُوهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بِلْ رُبِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّيِّلِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادِ، 255

(41) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتَيْ الْأَرْضَ نَقْصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَا مَعَقَبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ، 256

ص: 328

(3) الَّذِينَ يَسْتَحْبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَعْنُونَهَا عَوْجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ، 82

(4) وَ مَا أَوْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِإِسَانٍ قَوْمَهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيَضْلِلُ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، 29، 266

(10) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌ فاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤْخِرُكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنَّا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصْدُونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آباؤُنَا فَأَنْتُنَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ، 59

(17) يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكادُ يُسْيِعُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِظٌ، 81، 164

(18) مَثُلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرِمَادٍ اشْتَدَتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يُقْدِرُونَ مِمَّا كَسَّبُوا عَلَى شَيْءٍ إِذْلِكَ هُوَ الضَّالُّ الْبَعِيدُ، 222

(26) وَ مَثُلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَبَرَةٍ خَبَيْثَةٍ اجْتَثَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ، 216

(45) وَ سَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِينَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ، 260

(49) وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ، 68

## حجر

(15) لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرْتُ أَبْصَارُنَا بِأَنَّنَا نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ، 148

(26) وَ لَقْدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِّا مَسْنُونٍ، 242

(28) وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالقُ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِّا مَسْنُونٍ، 242

(30) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، 181

(31) إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ، 181

(51) وَ نَبَّهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ، 52

(83) فَأَخَذَهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ، 75

نحل

(24) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَا ذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ، 188

(30) وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقُوا مَا ذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُمْكِنَينَ، 188

(88) الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ، 255

(97) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنْتَحِيَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، 148، 150

(103) وَلَقَدْ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعْلَمُهُ بَشَرُ لِسَانُ الذِّي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ، 264

(114) فَكُلُّوا مِمَّا رَزَقْنَا اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاسْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيمَانًا تَعْبُدُونَ، 260

إسراء

(1) سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيَلَّا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيهِ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، 248، 248

254

(4) وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَنْفَسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلَمَنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا، 230

(19) وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا، 148

(23) وَقَضَى رَبُّكَ أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغُنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاهُمَا فَلَا تُقْلِنْ لَهُمَا أَفْ وَلَا تَتَهَرَّهُمَا وَقُلْ لَهُمَا

قوْلًا كَرِيمًا، 230

ص: 330

(29) وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنْقَكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَنْتَعِدَ مَلُومًا مَحْسُورًا ، 163

(71) يَوْمَ نَذْعُوا كُلُّ أَنْاسٍ بِإِيمَانِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَسْرُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَيَلَا ، 37

(84) قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدِي سَبِيلًا ، 176

(89) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنَ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَلَيَ أَكْثُرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ، 43

(99) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَالًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَلَيْهِ الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ،

43

## كهف

(18) وَ تَحْسَسَ بُهْمٌ أَيْقَاظًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ تَقْلِبُهُمْ ذَاتُ الْيَمِينِ وَ ذَاتُ الشَّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوْ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوْلَيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمْلِيَتَ مِنْهُمْ رُعْبًا ،

274، 222، 118، 59

(20) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ بِرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُقْلِبُوهُ إِذَا أَبْدَأُ ، 73

(28) وَ اصْبِرْ تَقْسِكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاءِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلَنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرَهُ فُرْطًا ، 74

(29) وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلِيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلِيَكُفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادُقُهَا وَ إِنْ يَسْتَعِيشُوا يُعَاثُوا بِمَاءِ كَالْمُهْلِ يَسْوِي الْوُجُوهَ بِسَرَابُ وَ سَاعَةٌ مُرْتَقَأً ، 275

(42) وَ أُحِيطَ بِشَمَرِهِ فَاصْبَحَ يُقْلِبُ كَفَيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَّهُ عَلَى عُرُوشِهَا وَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ، 141

(50) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَقَسَقَ

ص: 331

عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفْتَخَذُوهُ وَذُرْيَتْهُ أُولَيَاءِ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ يُسَسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ، 126

(74) فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا قَتَلَهُ قَالَ أَقْتُلْتَ نَفْسًا زَكِيًّا بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقْدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ، 257

(78) قَالَ هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُبَثِّكَ بِتَأْوِيلٍ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبَرًا ، 67

(79) أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعْيَاهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ، 59

(80) وَأَمَّا الْغَلَامُ فَكَانَ أَبُوهُمْ مُؤْمِنٌ فَخَسِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ، 192

(82) وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِعْلًا مِنْ يَتَمَّمِينَ فِي الْمَدِيْنَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغا أَشَدَّ دَهْمًا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلٌ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبَرًا ، 67

(97) فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهِرُوهُ وَمَا اسْطَاعُوا لَهُ نَفْبًا ، 67

مريم

(5) وَإِنِّي خَفَّتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنِكَ وَلِيًّا ، 241

(8) قَالَ رَبِّ آنَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبِيرِ عِتَّيًا ، 57

(9) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيْنَ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ، 171

(21) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيْنَ وَلَنْجَعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا ، 171

(38) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَا لِكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ، 157

(89) لَقْدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا ، 257

ط

(9) وَهَلْ أَنَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ، 257

ص: 332

(15) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيهَا أَكَادُ أَخْفِيَهَا لِتُجْزِي كُلَّ نَسْمٍ بِمَا تَسْعَى، 83

(40) إِذْ تَمْشِي أَخْتِكَ فَتُقُولُ هَلْ أَدْكُنْ عَلَى مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمَّكَ كَيْ تَتَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْرَنَ وَقَتْلَتْ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى، 255

(45) قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يَقْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغِي، 78

(66) قَالَ بَلْ أَقْتُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِّيُّهُمْ يُخَيِّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى، 222

(67) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى، 126

(94) قَالَ يَا بْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي حَشِيتُ أَنْ تُقُولَ فَرَقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي، 100

(111) وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلَّهِ الْقَيُومَ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا، 58

(134) وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبَعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذَلَّ وَنَخْزِي، 247

أنبياء

(40) بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ، 257

(47) وَنَاصِعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلِمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ، 257

(83) وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنَّى مَسَنِيَ الصُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، 43

(90) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ، 241

(93) وَتَقْطَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ، 255

(94) فَمَنْ يَعْمَلُ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفُرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاذِبُونَ، 43

(98) إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبٌ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ، 92، 186

ص: 333

(2) يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذَهَّلُ كُلُّ مُرْضِيٍّ عَةٍ عَمَّا أَرْضَهُ عَثٌ وَتَصَعُّبُ كُلُّ ذَاتٍ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سَكَارِيَ وَمَا هُمْ بِسُكَارِيٍ وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ، 217

(5) يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخْلَقَةٍ وَغَيْرِ مُخْلَقَةٍ لِبَيْنَ لَكُمْ وَنُقْرُ في الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمٍّ ثُمَّ نُحْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَتَبَلُّغُوا أَشُدُّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرْدَى إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلًا يَعْلَمُ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَرَّتْ وَرَأَتْ وَأَنْبَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بَهِيجٍ، 52

(15) مَنْ كَانَ يَظْنُنَ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ فَلَيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلَيُبْطِرْ هَلْ يُدْهِبَنَ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ، 59

(27) وَأَذْنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجَّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ، 164

(60) ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقَبَ بِهِ ثُمَّ بُغَيَ عَلَيْهِ لَيْنَصْرَنَهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌ غَفُورٌ ، 147

مؤمنون

(1) قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، 149

(15) ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّنُونَ، 46

(24) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَسَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَعَصَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهِذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ، 260

(29) وَقُلْ رَبِّ أَنْزَلَنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ، 84

(40) قَالَ عَمَّا كَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ، 158

(49) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ، 125

(60) وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَحِلَةُ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ، 255

ص: 334

(66) قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ تَتَكَبَّرُونَ، 125

(67) مُسْتَكِبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ، 125

(78) وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئَدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ، 158

نور

(12) لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَرَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَ قَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ، 260

(22) وَ لَا يَأْتُلُوا أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةُ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيَعْفُوا وَ لِيَصَدِّقُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ، 86

(39) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَسُهُ الظَّمَآنُ مَاءَ حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابُهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ، 220

(45) وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَائِيَةٍ مِّنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعِ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، 191

(49) وَ إِنْ يَكُنْ لَّهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ، 257

(63) لَا - تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَمُدُوعَاءَ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَاءَلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلَيَحْمِدُرَ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةً أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، 140، 247

فرقان

(1) تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمَيْنَ نَذِيرًا، 234

(12) إِذَا رَأَتُهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغْيِظًا وَ زَفِيرًا، 260

(27) وَ يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدِيهِ يَقُولُ يَا لَيْسَيِ اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا، 261

(40) وَ لَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءَ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُوشُورًا، 257

ص: 335

(48) وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّبَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا، 46

(49) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيذَّكِرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا، 43

(50) وَ الَّذِينَ يَسْتَعْنُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِياماً، 111، 114

شعراء

(51) فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِبْ بِعَصَابَ الْبَحْرِ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالظَّوِيعِ، 247

(52) يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ، 182

(53) كَذَبَتْ قَوْمٌ نُوحٌ الْمُرْسَلِينَ، 208

(54) إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ، 171

(55) بِلِسَانٍ عَرَبِيًّا مُبِينٍ، 264

نمل

(1) طَسِ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُبِينٍ، 111

(2) وَ أَلْقِ عَصَابَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُ كَأَنَّهَا جَانٌ وَلَّى مُذْبِراً وَ لَمْ يُعْقِبْ يَا مُوسَى لَا يَخَافُ لَدَيَ الْمُرْسَلُونَ، 215

(3) وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ، 128

(4) حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمْنَكُمْ سُلَيْمانٌ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ، 257

(5) فَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَ قَالَ رَبِّ أُوزِّعنيَ أَنَّ أَشْكُرْ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِيدَيَ وَ أَنَّ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ، 260

(6) وَ جَدْنُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ، 255

(7) وَ إِنِّي مُرْسِلُهُ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ، 186

ص: 336

(40) قالَ الّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقْرًا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ، 261

(43) وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ، 255

(49) قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَتُبَيِّنَهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَقُولَنَّ لِوَالِيِّهِ مَا شَهَدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ، 53

(54) وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبَصِّرُونَ، 257

(57) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتُهُ قَدْرَنَاها مِنَ الْعَابِرِينَ، 179، 241

(86) أَلَمْ يَرُوا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَا يَاتِ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ، 273

## قصص

(15) وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غُصْنَاءِ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَلَانِ هَذَا مِنْ شَيْعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغْاثَهُ اللَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ، 131، 230

(25) فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْرِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَّاصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الطَّالِمِينَ، 86

(36) فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٌ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ، 260

(68) وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ، 184

(17) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أُوْثَانًاٰ وَ تَخْلُقُونَ إِفْكًاٰ إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًاٰ فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهِ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، 261

(32) قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًاٰ قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنْجِيَّةٌ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ، 179

(33) وَ لَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسْتُنَا لُوطًاٰ سِيَءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًاٰ وَ قَالُوا لَا تَخْفِ وَ لَا تَحْرَنْ إِنَّا مُنْجِوْكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ، 241، 179

(40) فَكُلَّا أَخْذُنَا بِذَنْبِنِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبَةً وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخْذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَّفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لِكِنْ كَانُوا أَنْفَسَهُمْ يَظْلِمُونَ، 131

(41) مَثُلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أُولَيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْنًا وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبَيْوَاتِ لَيَسْتُ الْعَنْكَبُوتُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، 219

(61) وَ لَئِنْ سَأَلْتُهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ، 259

روم

(15) فَآمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ، 117

(16) وَ آمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقاءَ الْآمِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ، 117

(17) فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ، 74

(21) وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ أَرْوَاجًاٰ لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَا يَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، 241

(26) وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَاتِنُونَ ، 157، 164

ص: 338

(27) وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهُونُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثُلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، 170

لَقَمَان

(10) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَقْتَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَئَثَ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَثْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ، 128

(12) وَ لَقَدْ آتَيْنَا لَقَمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَسْكُرْ فَإِنَّمَا يَسْكُرْ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ، 261

(14) وَ وَصَّيْنَا إِلَيْنَا إِلَيْنَاهُ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَ هُنَّا عَلَى وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامِينِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ، 261

(25) وَ لَئِنْ سَأَلْتُهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، 259

سجدة

(9) نُّمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَحَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ، 158

(26) أَوَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْسُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ، 261

احزاب

(22) وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادُهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا، 255

(23) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا، 230، 256

(25) وَ رَدَ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا، 156

(33) وَ قَرْنَ فِي يُوْتَكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرَّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِيَنَ الرِّزْكَاهَ وَ أَطْعَنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا

ص: 339

(35) إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَاتِلِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاسِعِينَ وَالْخَاسِيَّةِ عَاتِ وَالْمُنَاصِدِقِينَ وَالْمُنَاصِدِقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالْدَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالْدَّاكِرَاتِ أَعَدَ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا، 149، 179

(53) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيوْتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ عَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَّهُ وَلَكُنْ إِذَا دُعِيْتُمْ فَادْخُلُوهُمْ فَإِذَا طَعَمْتُمْ فَانْتَشِرُوْا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسِّرْ تَحْسِيْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسِّرْ تَحْسِيْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَنْ مَنَاعَ فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقْلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذِنُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا، 259

(56) إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلِّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلَوَاتٌ عَلَيْهِ وَسَلَامٌ تَسْلِيمًا، 120

سَبَأ

(7) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدْلُكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُرْفَقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ، 163

(15) لَقَدْ كَانَ لِسَبَأً فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةً جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بِلْدَةً طَيِّبَةً وَرَبُّ غَمُورٍ، 191، 261

(19) قَالُوا رَبَّنَا باعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَا يَاتِ لِكُلِّ صَبَارٍ شَكُورٍ، 163

(24) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدَىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، 102

ص: 340

(32) قالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَّهُنْ صَدَّنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُّجْرِمِينَ، 255

فاطر

(3) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خالقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَإِنَّى تُوفَّكُونَ، 156

(4) وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِبْتُ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ، 147

(19) وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ، 159

(20) وَ لَا الظُّلْمَاتُ وَ لَا النُّورُ، 159

(34) وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ، 248

(42) وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدِي مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادُهُمْ إِلَّا تُفَوِّرُ، 176

صفات

(26) بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ، 82

(37) بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ، 257

(48) وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الظَّرِيفِ عَيْنٌ، 218

(49) كَانُوهُنَّ يَيْضُ مَكْنُونُ، 218

(64) إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ، 218

(65) طَلَعُهَا كَانَهُ رُؤُسُ الشَّيَاطِينِ، 218

(77) وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ، 196، 198

(95) قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ، 185، 197

(96) وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ، 185، 197

(118) وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، 261

(125) أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقَيْنَ، 171

زمر

(28) قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عَوْجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقَوْنَ، 264

ص: 341

(36) أَلِئَسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يُحَوِّلُكَ بِالذِّينَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ، 156

(38) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِي اللَّهُ بِضَرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرٍّ  
أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسِبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ، 259

(45) وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اسْمَأَرَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبِّشُونَ، 274

(47) وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلُهُ مَعَهُ لَا فَتَدَوَّا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْسَسُونَ،  
60

(56) أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتَ لَمِنَ السَّاخِرِينَ، 78

غافر

(13) هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ، 207

(19) يَعْلَمُ خَاتَمَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ، 51

(41) وَ يَا قَوْمَ مَا لَيْ أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاهِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ، 273

فصلت

(3) كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ، 28، 147، 264

(5) وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي آذِنَنَا وَ قُرْقُعَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ، 103

(11) ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ اتَّبِعَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعَيْنَ، 104

(26) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَ الْعَوْنَوْفِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ، 260

ص: 342

(34) وَ لَا تُسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالِّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي يَبْيَكَ وَ بَيْهُ عَدَاوَةٌ كَانَهُ وَلِيُّ حَمِيمٌ، 159

(36) وَ إِمَّا يُنْزَغَكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَرْغُ فَاسْتَعِدْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، 158

(46) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَأَيْكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبْدِ، 148، 146

(49) لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَ إِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُؤْسِ قَنْوَطُ، 260

## شوري

(11) فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنِ النَّفْسِ كُمْ أَرْوَاجًا وَ مِنَ الْأَنْعَامِ أَرْوَاجًا يَمْدُرُوكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ،

241، 148

(28) وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ، 240

## زخرف

(9) وَ لَيْسَ سَأْلَتُهُمْ مِنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لِيُقُولُنَّ خَلَقُهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ، 259

## احقاف

(11) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيُقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ، 191

(15) وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدِيهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَدَّ عَتْهُ كُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبُّ أُوْزِنْيَنِي أَنَّ اللَّهَ كُرِّرَ بِنُعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدِيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْصَلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبَتِّ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ، 260

(21) وَ اذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَ قَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدِيهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهُ إِنِّي أَخَافُ عَيْنِكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ،

58

(24) فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلًا أُودِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمْطَرُنَا بِلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ، 46

محمد

(7) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَصْرُّوْا اللَّهَ يَنْصُرُكُمْ وَيُبَيِّنُ أَقْدَامَكُمْ، 61

(32) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى لَئِنْ يَضْرُبُوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحْكِمُ أَعْمَالَهُمْ، 255

(34) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ ماتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ، 255

فتح

(27) لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولُهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسَّةِ بِجَدِ الْحَرَامِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمِنِينَ مُحَلَّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا فَرِيَّاً، 256

(29) مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَسْلَدَاهُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحْمَاءَ يَبْيَنُهُمْ تَرَاهُمْ رُكَعًا سُجَّدًا يَبْيَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْنَا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثْرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَزْعٌ أَخْرَجَ شَطَّاهُ فَأَرَاهُ فَاسَّ تَغْلَظَ فَاسَّ تَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا، 104، 273

حجرات

(1) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَانْقُوا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، 256

(9) وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ افْتَتَلُوا فَاصْمَلُهُمْ لِحُوا يَبْيَنُهُمَا فَإِنْ بَعْثَتْ إِحْمَادُهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَقِيَءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا يَبْيَنُهُمَا بِالْعَدْلِ

ص: 344

(10) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَاصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرَحَّمُونَ، 179

(13) يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُورًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارِفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَقْرَبُكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَيْرٌ، 148

(14) قَالَتِ الْأَغَرَبُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكُنْ قُولُوا أَسْمَ لَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْأَيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلْتَكُمْ مِنْ أَعْمَالَكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، 272

(17) يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمْنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَأُكُمْ لِإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، 272

(18) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ، 204

ق

(17) إِذْ يَتَلَقَّ الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ، 275

(22) لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ، 217

(39) فَاصْبِرْ عَلَى مَا يُقْرُبُونَ وَسَيَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ، 276

ذاريات

(17) كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ، 158

(49) وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِخْلَقْنَا رَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ، 241

طور

(24) وَيَطْوُفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَانُوكُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ، 214

نجم

(43) وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى ، 273

(45) وَأَنَّهُ خَلَقَ الرَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى، 241

قمر

(42) كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلُّهَا فَأَخْذَنَاهُمْ أَحْذَ عَرَبِزٍ مُقتَدِرٍ ، 66



رحمـن

(6) وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدانِ، 234

(14) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلَصالٍ كَالْفَخَارِ، 217

(24) وَ لَهُ الْجَوَارُ الْمُسْشَاتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ، 216، 222

(54) مُتَكَبِّينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرِقٍ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانِ، 128

(68) فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَانٌ، 111، 113

وَاقِعـه

(2) لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةً، 54

(3) خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ، 278

(52) لَا كَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقْوَمٍ، 135

(75) فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ، 50، 54

(87) تَرِجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، 255

حدـيد

(3) هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، 277

(12) يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَأْكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، 119

(23) لَكِيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَقْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ، 273، 278

مجـادـلـه

(19) اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ، 73

حـشـر

(19) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَإِنَّ سَاهِمْ أَنفُسَهُمْ أَوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ، 73

(20) لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ، 276

ص: 346

(2) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تُقْرُبُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ، 186

تحریم

(4) إِنْ تَتَوَبُ إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَطْ قُلُوبُكُمَا وَ إِنْ تَظاهِرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَاهِرٌ، 192

(8) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُمْدِحُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمًا لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورٌ هُمْ يَسْتَعْبَدُونَ رَبَّنَا أَتَمْمِنْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، 110،

119

(10) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتْ نُوحَ وَ امْرَأَتْ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَاتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِي عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ قَيْلَ ادْخَلَ النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ، 241

(12) وَ مَرْيَمَ ابْنَتِ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَفَقَحْنَا فِيهِ مِنْ رُوْحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتُبِهِ وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ، 178

ملک

(2) الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُو كُمْ أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ، 275

(3) الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَقاوِيٍ فَازْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ، 255

(4) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبِ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِنًا وَ هُوَ حَسِيرٌ، 255

(7) إِذَا أَلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَ هِيَ تَنْتَورُ، 260

(22) أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، 176

(23) قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْيَدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ، 158

ص: 347

(7) سَّخَرُهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَّ ثَمَانِيَّةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعٌ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازٌ نَّخْلٌ خَاوِيَّةٌ، 128

## معارج

(1) سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، 259

(23) الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ، 111

(24) وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ، 111

(25) لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ، 111

(26) وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ يَوْمَ الدِّينِ، 11

## نوح

(5) قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيَلَّا وَ نَهَارًا، 277

(25) مِمَّا حَطَّيْتَهُمْ أَعْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا، 158

(27) إِنَّكَ إِنْ تَزَرْهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَارًا، 209

## جن

(6) وَ آنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِينِ يَعُودُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهْقًا، 59

## مزمل

(3) نِصْفَهُ أَوِ اثْقَاصُ مِنْهُ قَلِيلًا، 256

(15) إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا، 187

(16) فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخْذَنَاهُ أَخْذًا وَ بِيَلًا، 187

## مدثر

(5) وَ الرُّجْزَ فَأَمْجُرْ، 234

(38) كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةً، 148، 181

(1) لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ، 155، 159

(9) وَ جُمَعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ، 179

(10) يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ، 50

انسان

(3) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا، 261

(7) يُوْفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا، 262

ص: 348

(11) وَإِذَا الرَّسُولُ أُقْتُ، 128

(32) إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ الْقَصْرِ، 215

(33) كَانَهُ حِمَالٌ صُفْرٌ، 215

نازعات

(43) فِيمَا أَنْتَ مِنْ ذِكْرٍ، 186

عبس

(3) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَرَكِي، 166

انفطرار

(7) الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ، 135

(13) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، 275

(14) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيْمٍ، 275

مطهفين

(2) الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ، 82

بروج

(10) إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ الْحَرِيقِ، 133

فجر

(15) فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَمَهُ فَيَقُولُ رَبِّيْ أَكْرَمَنِ، 158

(28) ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ راضِيَّةً مَرْضِيَّةً، 40، 255

بلد

(1) لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ، 159

(3) وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ، 69

(9) وَ لِسَانًاً وَ شَفَائِنِ، 191

(10) وَ هَدَيْنَاهُ التَّبَجْدَينِ، 261

شمس

(7) وَ نُفْسِرِ وَ مَا سَوَّاهَا، 187

تين

(8) أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ، 156

قدر

(3) يَئِلَّةُ الْقَدْرِ حَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، 173

بينة

(1) لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَعِّلُونَ حَتَّى تَأْتِيهِمُ الْبَيِّنَاتُ، 110

ص: 349

عاديات

(1) وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًاً، 122، 130

(2) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًاً، 122، 130

(3) فَالْمُغْيَرَاتِ صُبْحًاً، 122، 130

(4) فَأَثْرَنَ بِهِ نَقْعًاً، 122، 130

(5) فَوَسْطَنَ بِهِ جَمْعًاً، 130

همزة

(2) الَّذِي جَمَعَ مَالًاً وَعَدَدًاً، 78

فيل

(5) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ، 215

قريش

(2) إِلَيْهِمْ رِحْلَةُ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ، 276

كوثر

(1) إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ، 134

(2) فَصَلٌ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ، 134، 232

مسد

(4) وَامْرَأَتُهُ حَمَالَةُ الْحَطَبِ، 143

ص: 350

بسمه تعالیٰ

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذرورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز پیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**www.Ghaemiyeh.com**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعة و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

**۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹**

